دکتر ضیاءالدین سجادی

در مکتب استاد

گفتارهای رادیویی دربارهٔ زبان فارسی

بخش اول تفسیر اشعار - دستور زبان
آئین نگارش - املاء

بخش دوم تفسیر لغات - فهرستها



بها: ۲۵۰ ریال



دکتر ضیاءالدّین سجّادی

در مکتب اُستاد

گفتارهای رادیویی دربارهٔ زبان فارسی

بخش اوّل: تفسیر اشعار - دستور زبان - آئین نگارش - املاء

بخش دوّم: تفسیر لغات - فهرستها



چاپ این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه بسرمایهٔ کتابفروشی فروغی در چاپ نیلوفر بپایان رسید

مقدمه

زبان شیرین فارسی و گنجینهٔ پرمایه و گرانبهای ادب آن مایهٔ اصلی وجوهر هر سخن نغز ولطیف و زینت بخش هردفتر ذوق وهنرواحساس واندیشه است . وبسیاری‌ازبرنامه‌های‌جالب وشایان‌توجه رادیوایران نیزازشعروادب وآثارادبی زبان فارسی مایه گرفته.وازآغازگشایش رادیوایران، همواره نشروترویج زبان‌فارسی وشناساندن ادبیات وسیع وپهناورایران ،هدف ومنظورخاص‌بیشتر برنامه‌های رادیوبوده ودراین زمینه بتناسب پیشرفتهای رادیو ،برنامه‌های گوناگون بوجودآمده وپخش شده است .

امادرمیان سخنرانیها وگفتارها وبرنامه‌های ادبی رادیو، بعضی مانند برنامهٔ «گلها» برگهای زرین ادب فارسی را دربرابر شنوندگان رادیو گشوده و شعرهای نغز و لطیف و دل‌انگیز گویندگان ایران راباشرح حال‌آنان پخش‌کرده وبعضی‌هم ازراههای دیگرنظم و نثرشاعران و نویسندگان رابگوش شنوندگان رادیو وعلاقه‌مندان اینگونه‌آثاررسانیده‌اند .

وازآنجاکه شنوندگان رادیو درمورد قواعد زبان وآیین نگارش ودرست سخن‌گفتن ودرست به‌کاربردن واژه‌های فارسی ، ونیزاشتقاق وریشهٔ کلمات نیازمند به‌مباحث ومطالبی بوده‌اندکه به‌سؤالات‌آنان جواب دهد واشکالاتشان را دراین زمینه‌ها رفع نماید ، گاه‌بگاه برنامه‌هایی‌بعنوان درست سخن‌گفتن ودرست‌نوشتن ومانندآن در رادیواجراشده وهرزمان بنوعی اینگونه‌گفتارها وبحثها موردتوجه قرارگرفته است .

چنانکه درسالهای ۱۳۲۸ و۲۹ ـ وبعدازآن مدتی در سال ۱۳۳۴ گفتارهایی تحت همین نام وعنوان بوسیلهٔ نگارنده اجرا وایراد شد وپس ازآن متوقف ماندتا دراواسط سال ۱۳۴۱ برنامه‌ای‌باروش وشکل دیگربنام «درمکتب استاد» دررادیوگذاشته شدکه درآن‌استاد فقید ، سعیدنفیسی شرکت داشت و به‌سؤالات شنوندگان دربارهٔ دستورزبان و معانی لغات و اشعار ونیزآیین نگارش وچگونگی به‌کاربردن‌کلمات پاسخ می‌داد واین‌سؤالات بوسیلهٔ دو گویندهٔ فاضل و برجستهٔ رادیو ایران، خانم مولود عاطفی و آقای ایرج گرگین دربرنامه طرح می‌شد .

درتابستان سال ۱۳۴۳، استاد سعید نفیسی به‌اروپا مسافرت‌کرد واجرای این برنامه وپاسخ‌گویی به‌سؤالها به‌نگارندهٔ این سطورواگذارشدکه ازآن تاریخ تاکنون ادامه واجرا شده است و شکل وطرز اجرا و عنوان برنامه و گویندگان آن همچنان برقاعدهٔ اول باقی مانده است .

چون توجه ودلبستگی اکثر شنوندگان رادیو به‌مباحث ادبی وشعر ولغت و انواع این گفتارها وسخنرانیها فراوان بوده همیشه ناشران به‌چاپ کردن وانتشار این آثار تشویق شده وبتدریج بیشتر آنها را به‌چاپ رسانده ومنتشر ساخته‌اند . ازآن جمله گفتارهای استاد فقید ، سعید نفیسی در برنامهٔ «درمکتب استاد» چاپ شده ودردسترس شیفتگان وخواستاران واهل ذوق وادب قرار گرفته وازآن بهره برده‌اند .

واینك گفتارهایی که من دراین برنامه تا پایان سال ۱۳۴۴ ، اجرا و ایراد کرده‌ام بصورت کتابی درآمده که آقای علی‌پناه مدیر کتابفروشی فروغی به چاپ و انتشارآن همت بسته‌اند. من ازایشان سپاسگزارم واقبال وتوجه دوستداران کتاب ومخصوصاً علاقه‌مندان به آثارادبی نیز تشویق وتقدیری شایسته وبزرگ برای ایشان خواهدبود .

این کتاب باآنچه در رادیو اجرا می‌شود چند تفاوت دارد ، از جمله آنکه مباحث تااندازه‌ای ازیکدیگر جداشده وبه دوبخش اصلی وبخش‌های فرعی تقسیم گردیده ودر پایان کتاب فهرست تمام مطالب و مباحث داده شده است ، اگرهم ضمن تفسیریك شعر یایك لغت یاگفتگوازیك قاعدهٔ نگارش به‌تناسب نکته‌ای مربوط به‌لغت یا دستورزبان که در متن سؤال نبوده ،آمده ودر پیرامون سخن گفته شده‌است ، درفهرست اشاره شده تاخوانندگان به‌آسانی بتوانند به مقصود خود راه یابند وبه‌آن برسند .

تغییردیگری که داده‌ایم ، اینست که نام سؤال کنندگان و نویسندگان نامه‌های مورد بحث رابرداشته‌ایم زیرا ذکرآنها ضرورتی نداشته وبرای خوانندگان کتاب نیزمفیدفایده‌ای نبوده‌است اما نامه‌ها را عیناً نقل کرده‌ایم واگراشتباهی درآنهابوده بآن اشتباه اشاره نموده و در رفعش کوشیده‌ایم .

نکته‌ای که دراین جا باید گفت این‌است که هیچ بحث وتفسیری درشعریالغت یا دستور زبان بدون مدرك ودلیلی نبوده وچون در گفتار رادیویی ذکرمأخذ ورجوع دادن به منابع ومدارك موردی ندارد، هنگام‌چاپ کردن‌کتاب هم‌اگربه‌مآخذ و منابع مراجعه شده وبرای یك لغت فارسی یاعربی یا خارجی به اکثرکتب لغت رجوع کرده یابرای یافتن‌شکل صحیح یك بیت چاپهای گوناگون یك‌دیوان راازنظرگذرانده‌ایم، مانند همان‌برنامه‌های رادیویی ازنام‌بردن وبرشمردن‌مآخذ ومدارك درکتاب ومراجعه دادن خوانندگان به‌آنها خودداری کرده‌ایم .

بااین همه‌ادعا نداردکه‌آنچه درصفحات‌این‌کتاب‌برابردیدگان خواننده قرارگرفته بدون خطا واشتباه وخالی ازنقص است ، ودراین مورد ازاهل ادب ومعرفت انتظاردارد که به عین عنایت واغماض درآن نگرند وبایادآوری خطاها واشتباهات برنگارنده منت نهند .

ضیاءالدین سجادی

بهمن ماه ۱۳۴۵

بخش اول

تفسیر اشعار ـ دستور زبان

آیین نگارش ـ املاء

س اجازه میفرمائید اشکالی را که در عبارتی از نظر نگارش به نظر رسیده است مطرح و سؤال کنم. و آن اینستکه ضمن مطالعه باین عبارت برخورد کردم: «طی چند روز آینده شدیداً فعالیت کردم اما کوشش های من بی‌نتیجه ماند و در حالیکه خودم عصبانی بودم بدوستم مراجعه کردم». در این جملات همه فعلها بصورت ماضی آمده اما «طی چند روز آینده» هم بکار رفته است و فکر میکنم درست نباشد.

ج البته این درست نیست زیرا مقصود چند روز آینده بعد از وقتی‌است که قبلا از آن صحبت کرده است و باید در اینجا بکار برود «چند روز بعداز آن» زیرا بصورتی که آمده فعل بعداز آنهم باید مستقبل باشد.

س شنونده‌ای در نامهٔ خود این بیت را از منوچهری دامغانی ذکر کرده اند که:

«شبی چون چاه بیژن تنگ وتاریك

چو بیژن در میان چاه او، من»

ونوشته‌اند که: خواهش میکنم بمن جواب دهید که «او من» اسم چاه است یا مقصود چیز دیگری است؟

ج اگر هم چاهی بنام «اومن» وجود داشته باشد ما اطلاع نداریم و مسلماً در این بیت چنین‌چیزی‌نیست و اگر مصراع دوم را باینصورت درآوریم وبخوانیم اشکال رفع میشود «من در میان چاه او مانند بیژن»

س در اینصورت « او » و « من » دو ضمیر هستند کــه در آخر بیت آمده‌اند .

ج بله همینطور است و این بیت از قصیدهٔ معروف منوچهری است در وصف شب با این مطلع :

« شبی گیسو فروهشته بدامن

پلاسین معجر و قیرینه گرزن »

س بنابراین تشبیه شب بهَ چاه بیژن از چه جهت و چاه بیژن چیست .

ج چاه بیژن اشاره به‌چاهی است که بیژن بامر افراسیاب در آن افتاده و اسیر شده بود و منیژه دختر افراسیاب بر سرآن چاه میرفت و از او خبر می گرفت و برایش غذا می‌برد . و منوچهری در بیت بعداز بیت مورد بحث می گوید :

« ثریا چون منیژه بر سر چاه

دو چشم من براوچون‌چشم بیژن»

و مقصود ازثریا ستارهٔ پروین است .

س کلماتی نظیر : «محاوره ــ معادله ــ مشاجره ــ مذاکره» چرا با « ات » جمع بسته می‌شوند در صورتیکه این کلمات صفت مؤنث نیستند .

ج یکی از موارد جمع مؤنث سالم در عربی جمع مصادر بیش ازثلاثی مجرد است وچون این کلمات ثلاثی مزید هستند با « ات » جمع بسته می‌شوند .

س سؤالی دیگر هم مربوط به‌همین جمع با « ات » است وآن این‌است که چرا کلمات بر وزن مفعول را در هنگامیکه همراه موصوف نیستند با «ات» جمع می‌بندند مانند «مشروب ــ مشروبات» .

ج در این‌جا باید گفت که «مشروبات» جمع « مشروب » نیست چنانکه ایشان نوشته‌اندبلکه دراین‌مورد جمع با «ات» مربوط به‌مفرد مؤنث یعنی« مشروبه » چون کلمات بصورت مفرد مذکر با «ون» یا «ین» جمع بسته می‌شود اما بکار بردن این اسم مفعول هــای مؤنث بصورت جمع در حقیقت بجای موصوفهای

جمع میآیند مثلا «مشروبات» یعنی مواد مشروب که معنای خاص نیز به خود گرفته است و همچنین «مأکولات» یعنی مواد مأکول و مانند آن همه بهمین شکل است .

س حتماً « معقولات » و « مکتوبات » هم ازهمین نوع است و کلمهٔ « مردودین » که غالباً بکار می بریم.

ج بله این کلمه هم صفت است که بجای موصوفی جمع آمده است و «مأمورین» نیز ازهمین قبیل است .

وچنانکه گفتیم جمع‌مذکر عربی ومفردآن « مردود» است همچنین «مأمورین» و در فارسی بهتر است این نوع کلمات را با « ان »علامت جمع فارسی جمع ببندیم و بگوییم « مردودان » و « مأموران » البته این کلمات که به جای موصوفهای ذیروح هستند پس در مورد « مشروبات » و « مکتوبات » به طریق جمع فارسی چه باید کرد ؟

ج آنها را باید با « ها» جمع بست و گفت « مکتوبها» و«مشروبها» و «منظورها» و مانند آن .

س بالاخره در آخرین قسمت سؤال ایشان نوشته شده است که چرا کلماتی مانند: «کلمه ــ مقاله» با «ات» جمع بسته می‌شوند بصورت «کلمات ــ مقالات »

ج درمورد این کلمات هم مانند مفرد مؤنث رفتار می‌شود وآنها را وبصورت جمع مؤنث سالم جمع می‌بندند زیرا مؤنث مجازی هستند .

س لطفاً بفرمائید معنی این شعرچیست :

« هان تا سپر نیفکنی از حملهٔ فصیح

کاو را جز آن مبالغهٔ مستعار نیست »

و «آیا سپر به معنی زبان آمده ؟ »

ج مقصود شعر اینست که هان آگاه باش که دربرابر حملهٔ شخص زبان آور و

گشاده زبان که فقط با فصاحت سخن می گوید سپر نیفکنی و مغلوب نشوی زیرا اوجز آن مبالغه وزیاده روی درسخن که آنهم عاریه شده‌است چیزی ندارد.

س پس « سپر » را می‌شود بجای « زبان » گرفت .

ج البته می‌توان گفت «سپر نیفکنی » یعنی « زبانت کندنشود » و«خاموش نشوی» نه اینکه بقول ایشان « سپر » را بـه معنی « زبان » بگیریم بلکه بعکس همیشه « زبان » را به « تیغ » و «شمشیر» تشبیه کرده‌اند چنانکه خود سعدی در همین قسمت «جـدال مدعی با سعدی» « که این شعر را ضمن آن آورده می گوید» :

« تیغ زبان بر کشید » . . و نگفته نگذریم که بعد از شعر مورد بحث این شعر را آورده که :

دین ورز و معرفت که سخندان سجع گوی

بر درسلاح دارد و کس در حصار نیست

که بازهم تأیید مطلب اول و منظورش کسی است که سخنش فقط حرف ولفظ دارای سجع و قافیه است که مغزی ندارد و مانند کسی است که بر در حصار خود سلاح گذاشته اما در داخل حصار کسی وجود ندارد .

س شنونده‌ای در نامهٔ خود شکل صحیح یك بیت و نام گویندهٔ آن را خواسته‌اند و آن بیت این است :

« غمت در نهانخانهٔ دل نشیند

بنازیکه لیلی به محمل نشیند »

و نوشته‌اند این شکل درست است یا این شکل :

«بنازیکه لیلی به محفل نشیند » و گویندهٔ شعر کیست؟

همان شکل اول یعنی با کلمهٔ «محمل» صحیح که بمعنی « کژاوه» است و این شعر منسوب به طبیب اصفهانی شاعر دورهٔ صفویه است وبعد از آن این اشعار

آمده است :

« مرنجان دلم را که این مرغ وحشی

زجائیکه برخاست مشکل نشیند

خلد گر بپا خاری آسان در آرم

چه سازم به‌خاری که‌دردل نشیند»

ضمناً بجای « غمت » هم بعضی جا ها « غمش » ضبط شده است .

س شنوندهٔ دیگری در نامهٔ خود سه سؤال کرده‌اند سؤال اول ایشان معنی این بیت حافظ است :

« آنکه ده با هفت ونیم آورد بس سودی نبرد

فرصتت بادا که هفت و نیم را ده میکنی »

این بیت از یکی از قطعات حافظ و مطلع آن این است :

« پادشاها لشکر توفیق همراه تواند

خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره میکنی »

و در بارهٔ بیت مورد سؤال شرحی که نوشته‌اند و بیشترمورد قبول است اینست که « با »را به معنی « به » بگیریم و بگوئیم که کسیکه وظیفه و مقرری افراد یا میزان بخشش خود را از ده به هفت ونیم‌آورده سودی نبرد چون یك ربع از آن کاست و تو که هفت و نیم را به ده میرسانی و یك ربع به آن می‌افزائی دربارهات باید دعا کرد که فرصت بیابی . البته مصراع اول بصورت « سودی نکرد » هم ذکر شده است .

س در سؤال دوم خواسته‌اند بدانند معنی کلمهٔ «صوب» با «ص» چیست و میگویند «فلان کس به‌صوب مأموریت خود عزیمت نمودّ» یعنی‌چه وریشهٔ کلمه چیست ؟

ج کلمهٔ «صوب» با «ص» به معنی جانب و طرف وجهت و به معنی‌راست و درست هم می‌آید ولغت جامدی است ومصدراست بنابراین درجمله‌ای‌هم که‌نوشته‌اند

بهتر و صحیح‌تر این است که بنویسند « به‌صوب محل مأموریت خود عزیمت نمود» نه « بصوب مأموریت » .

س و سئوال سوم مربوط به معنی این بیت است :

« بهر الفی الف قدی بر آیـد
الف قدم که در الف آمدستم »

ج این بیت از دو بیتی‌های منسوب به بابا طاهر است که میگوید :

«موآن بحرم که درظرف آمدستم
چو نقطه بر سر حرف آمدستم
بهر الفی الف قـدی بـر آیـد
الف قدم که در الف آمدستم »

و بیت مورد نظر بنا بریك عقیدهٔ بسیار قدیم است که می گویند هر هزار سال در جهان فردی کامل و تمام عیار بوجود می‌آید و «الف» اشاره به هزار سال و « الف قد » اشاره به آن فرد کامل و انسان تمام عیار است . بد نیست این رباعی خاقانی را هم درتأیید همین مطلب ذکر کنیم که میگوید :

« گویند که هر هزار سال از عالم
آیـد بوجود اهل وفایـی محرم
آمد زین پیش و ما نزاده ز عدم
آید پس از این وما فرورفته به غم»

س در این بیت : .

«خوش بود گر محك تجربه آید به‌میان
تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد»

«آنکه دراو غش باشد» صحیح است یا «هر که دراو غش باشد » ؟

ج ضبط بیشتر چاپهای حافظ « هر که در اوغش باشد» است اما در سؤال چگونه نوشته اند ؟

س «آنکه دراو غش باشد» نوشته‌اند وکلمهٔ «محك» هم درنامهٔ ایشان با هاء هوز نوشته شده وغلط است ضمناً خواسته‌اند بدانند شعر ازکدام شاعر است.

ج بدیهی است چنانکه بنام حافظ اشاره کردیم شعر از حافظ است از غزل او به مطلع:

«نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد»

و بیت مورد بحث بیت دوم همین غزل است امـا چنانکه گفتید «محك» با هاءهوز غلط وبا حاءحطی صحیح است به‌معنی سنگ آزمایش عیار فلزات.

س معنی این شعر چیست؟

«بروزگار چنان‌شو که برتو رشك برند
مدوز دیدهٔ حسرت به روزگار کسی»

ج مقصود این است که در روزگار و در دوران زندگی خود آنگونه بـاش که مورد رشك و غبطهٔ دیگران قرار بگیری نه اینکه چشم حسرت و اندوه به روزگار و زندگی کسی بدوزی و با دیدهٔحسرت و اندوه یا حسد و مانند آن به دیگران و زندگی مردم دیگر نگاه کنی واز دیدن زندگی آنها غمگین و افسرده وحسرت زده باشی.

س نامه‌ای باخط بسیار خوب رسیده که درآن نوشته‌اند مقصود سعدی از سرودن این ابیات چه بوده است؟

«هم رقعه دوختن به والزام کنج صبر
کز بهرجامه رقعه برخواجگان نبشت
حقا که با عقوبت دوزخ برابر است
رفتن به پایمردی همسایه در بهشت»

در بیت اول معنی «رقعه دوختن» یعنی وصله کردن لباس و دوختن لباس از

تکه‌های پارچه و «الزام کنج صبر» یعنی گوشهٔ صبر را گرفتن و در گوشهٔ صبر ماندن اما « رقعه نبشتن » در مصراع دوم بیت اول یعنی نامه نوشتن و « پایمردی » درمصراع چهارم یعنی«شفاعت و واسطه شدن و کمك ومساعدت» مجموعاً معنی ابیات این‌است که وصله کردن لباس ودوختن لباس از تکه‌های پارچه و گوشهٔصبر وشکیبائی را گرفتن بهتر ازنامه نوشتن به افراد وبزرگان و خواستن جامه از آنان است و راستی رفتن به بهشت با شفاعت و مساعدت همسایه با عذاب و عقوبت دوزخ برابراست و تفاوتی ندارد و برروی‌هم مقصود از این دو بیت اتکاء بنفس و اعمال و افعال و بی‌نیازی و استغنا و عدم توقع ازاین وآن است .

س　دراین نامه بیت دیگری هم هست که با خط نسخ خوب نوشته شده و آن بیت این است :

« بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه وآله» .

ج　این بیت هم از سعدی است در دیباچهٔ گلستان که در بارهٔ حضرت‌رسول اکرم گفته است و معنی آن اینست که :

رسید بآخرین‌حد بلندی به کمال‌خودش وتاریکی‌را با نور جمالش برطرف کرد نیکوست تمام خویها و خصلت های او درود فرستید براو وخاندان او .

س　علت منسوخ شدن ماههای : «حمل ـ ثور ـ جوزا الی آخر چه‌بوده ؟ »

ج　اینها ماهها نیستند بلکه برجها هستند و اکنون هم وجود دارند باین ترتیب که این دوازده برج باصطلاح در منطقة البروج قرار دارند و خورشید در دوازده ماه سال مرتباً از حمل و ثور ببعد هر ماه در یکی از این بروج سیر میکند و مطابق است با ماههای خورشیدی که اکنون بکار میبریم چنانکه برج حمل مطابق فروردین و ثور مطابق اردی‌بهشت است الی‌آخر اما قبل‌از

رسمی شدن و بکار رفتن این‌ماههای خورشیدی آن دوازده برج را بکارمیبردند و اکنون در بسیاری از تقویم ها نیز نوشته میشود .

س شنونده‌ای از ساری نامه‌ای نوشته و ضمن آن خواسته اند که جواب داده شود چرا اهل «ساوه» را «ساوجی» و اهالی «مرو» و «ری» را «مروزی» و «رازی» و اهل «ساری» را «ساروی» میگویند واین طرز استعمال قرار وقانونی دارد یا خیر ؟

ج میدانیم که درانتساب به‌شهر یا محل همیشه یاء نسبت اضافــه میشود چنانکه منسوب به تهران «تهرانی» و منسوب به «اصفهان» را « اصفهانی » میگوییم اما در نام بعضی از شهرها و نقاط بعلت تغییری که در کلمه پیداشده یا تلفظی که از قدیم داشته اسم منسوب به آنها تغییر تلفظ پیدا میکند وبشکل دیگر در میآیــد و در مورد سؤال ایشان معرب «ساوه» «ساوج» شده و در انتساب به آن «ساوجی» گفته اند چنانکه در نسبت به محل « آوه » نیز «آوجی» گفته اند و میتوانیم بهمان کلمات بدون تعریب هم منسوب داریم و بگوئیم ساوه‌ای و آوه‌ای اما در نسبت به مرو هم « مروی » گفته‌شده هم « مروزی » و ایــن تلفظ دوم برخلاف قیــاس است و بعضی مرغزی را تلفظ دیگری از «مروزی» دانسته‌اند و «ری» چون در اصل «رایا» و « راگا» بوده در انتساب به آن «رازی» شده است و «ساری» را در نسبت دادن ظـاهر مطابق اسمهای منقوص عربـی گرفته‌اند چنانکه نسبت به «هادی» «هادوی» و مانندآن است ساری را در نسبت «ساروی» و «مانی» را «مانوی» گفته‌اند .

س آیا کلمهٔ «علاقه‌بند» را میشود متصل وبا حذف «ه» نوشت یا نه هم چنین معنی «علاقه‌بند» چیست ؟

ج اولا «کلمهٔ علاقه» وقتی به بند یا مند متصل میشود باید «ه»آخرآن باقی‌بماند و درست نیست که بصورت «علاقمند» و «علاقبند» نوشت چــه آنوقت «علاق»

نوشته شده و خوانده میشود نه «علاقه» اما «علاقه بندی» پیشه‌ای است که مربوط به دوختن و کار کردن با پارچه و گلدوزی و گل و بوته انداختن روی پارچه های مخملی و مانند آن است و «علاقه‌بند زاده» یعنی فرزند علاقه بند و کسی است که چنین شغلی دارد .

س چون در بارهٔ « علاقه‌مند » صحبت شد لطفاً بفرمائید چرا کلمات « بچه - آماده - زنده - در مانده » در اتصال به « گی » « ه » آنها حذف میشود البته خود ایشان نوشته‌اند موقعی که با « گی» همراه میشوند .

ج علت واضح است چون همان «گ» بجای «ه» آمده و دیگر صحیح نیست «ه» هم نوشته شود .

س شنونده‌ای در نامهٔ خود به کلمه «آماده» اشاره کرده‌اند که در تابلویی هنگام اتصال به« گاه» «ه»آخر آن حذف شده بوده‌است و«آماد گاه»نوشته شده است.

ج بله چنانکه گفتیم کلمات مختوم به «ه» غیر ملفوظ یا مخفی هر گاه به «ان» جمع یا «ی» مصدری متصل شوند «ه» آنها به «گ» بدل و «ه» حذف میشود اما در اتصال به « گاه» نباید حذف شود پس باید « آماده گاه» نوشته شود نه « آماد گاه» با حذف « ه » آخر «آماده».

س یك دوشیزهٔ دانش آموز ازشهرستان قزوین معنی این دو شعر را خواسته‌اند :

« همی میردت عیسی از لاغری
تو در بند آنی که خر پروری
به دین ای فرو مایه دنیا مخر
تو خر را به انجیل عیسی مخر »

ج این دوبیت از بوستان سعدی و در آغاز باب ششم ودر مورد کسانی است که بیشتر بفکر پروردن جسم‌خود هستند وروح وروان‌خویش را توجهی‌نمیکنند، نفس را در اینجا به عیسی تشبیه کرده‌وتن وبدن را به خر عیسی مانند نموده

است میگوید عیسی نفس و وجود تو از لاغری و بی‌غذائی و بی‌توجهی میمیرد وازبین میرودواما تو دربند و در خیال آن هستی که خر را بپرورانی یعنی تن خودرا می‌پرورانی. دربیت دوم میگوید ای فرومایه و دون‌همت‌دنیا را بوسیله دین‌مخر واین معامله را انجام نده زیرا زیان دارد وبازهم به‌مطلب اصلی خود برمیگردد و میگوید خررا بـه انجیل عیسی مخر و معامله مکن یعنی نباید انجیل عیسی را بدهی وخررا بگیری زیرا در این معامله هم یك شیئی بسیار عالی و نفیس را در مقابل حیوانی پست و ناچیز از دست داده‌ای باز هم همان مطلب اول است یعنی عدم توجه به معنویت و حقیقت وآنچه مربوط به روح و جان است و توجه کردن به تن و بدن وظاهر وآنچه مربوط به‌جسم و ظاهر آن است چنانکه گفتیم این‌بیت درآغاز باب ششم بوستان سعدی درباره قناعت است و قبل ازاین دو بیت درباره پرخوری و تن پروری گفته است :

« ندارند تن پروران آگهی

که پر معده باشد ز حکمت تهی»

و نیز قبل ازآن گفته است :

« باندازه خور زاد اگر مردمی

چنین پـر شکم آدمـی یا خمی

درون‌جای قوت‌است وذکرونفس

تو پنداری از بهرنان است و بس »

س اجازه میفرمائید معنی شعری را که یکی از دوستان خواسته است سؤال کنم ؟

ج بله بفرمائید.

س آن بیت این است :

«دلم ازشکوه‌خالی لب‌پرازحرف‌است وحیرانم

که ساغرخالی ومی از لب پیمانه می‌ریزد»

ج معنی واضح است می گوید : در دل من شکوه و شکایتی نیست اما لبم پر از حرف و گفتگو است و سخن برای گفتن زیاد دارم و از این جهت حیرانم که ساغر خالی است اما پیمانه لبالب است و از لب آن می می‌ریـزد و در این جا دل را به‌ساغر و دهان ولب را به پیمانه تشبیه کرده است .

س یك‌شنوندهٔ محترم ازشهر کرد نامه‌ای فرستاده اند که متضمن چهار سؤال است درسؤال اول نوشته‌اند معنی این‌شعر فردوسی را که دارای‌صنعت تشبیه‌عکس است بیان فرمائید :

« ز سم ستوران و گرد سپاه

زمین مـاهروی و زمین، روی،ماه »

ج معنی بیت این است که از اثر و نشان سم ستوران برروی زمین، زمین ماهروی شد و شکل و صورت ماه را گرفت و برعکس از گردسپاه که به‌آسمان رفت ماه ، زمین روی شد یعنی بشکل وصورت‌زمین گردآلود و خاك‌آلود درآمد .

س شنونده‌ای نوشته‌اند که ضمن خواندن بوستان سعدی در باب ششم به این دو بیت شعر برخورده‌اند که معنی آنرا ندانسته‌اند :

« کجا ذکر گنجد درانبان آز ؟

بسختی نفس می‌کشد پـا دراز

همی میرفت عیسی از لاغری

تو در بند آنی که خر پروری»

ج اجازه بدهید ابتدا شکل صحیح ابیات را بگوئیم چون درمصراع‌دوم بیت اول بجای « می کشد » « می کند » باشد بهتر است یعنی « بسختی نفس می کند پا دراز » ودرمصراع اول بیت‌دوم بجای« همی‌می‌رفت » باید « همی میردت » قرارداد تاشعر درست باشد یعنی « همی میردت عیسی از لاغری» واین بیت را قبلاً هم شرح وتوضیح داده‌ایم ودر بیت اول‌مقصوداین است که ذکر خداوند

ونام وعبادت او در انبان حرص‌وآز شخص‌آزمند نمی‌گنجد زیرامعده حریص انباشته است ودر چنین معده‌ای ودرونی نفس بسختی‌پای خود را دراز می‌کند بعبارت دیگر جای نفس‌کشیدن نداردو بیت دوم قبلاً معنی شده است .

س لطفاً بفرمائید از کتابهای : کلیله و دمنه ، گلستان ، چهار مقالهٔ عروضی ، قابوسنامه ، مرزبان نامه ، و اسرار التوحید که همه به نثر نوشته شده اند کدام یك سلیس تر است ؟

ج از این کتابها غیر از « مرزبان نامه » که نثری تا حدی دشوار و نزدیك به تکلف بالغات و مترادفات زیاد دارد بقیه دارای نثرسلیس است اما هریك در نوع خود از بهترین نثرهااست قابوسنامه واسرارالتوحید هردو نثر ساده دارند کلیله و دمنه نمونهٔ عالیترین انشاء فنی است گلستان شاهکار نثر مسجع و در کمال فصاحت و شیوایی و چهار مقالهٔ نظامی عروضی نثر بین ساده وفنی دارد که در نوع خود جالب و منشیانه است .

س معنی این بیت حافظ را بفرمائید :

« آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند»

ج شارحان اشعارحافظ همه این‌بیت‌را اشاره‌به‌آیهٔ‌قرآن می‌دانند که: « اناعرضنا الأمانة علی السموات و الارض فابین ان یحملنها فحملها الانسان انه کان ظلو ما جهولا» وامانت را به انسانیت ومعرفت حق و ولایت ومانند آن تعبیر کرده‌اند و چنانکه ازمعنی آیه نیز برمی آید آسمان بار امانت را نتوانسته است بکشد و انسان‌آنرا برداشته و بدوش کشیده است .

س کلمهٔ « امید » را باید با تشدید نوشت یا نه ؟

ج کلمهٔ « امید » کلمهٔ فارسی‌است و تشدید ندارد و «اومید» هم گفته شده اگرهم در تلفظ تشدید بیاوریم در نوشتن ندارد ؟

س   کدام یك از این دو بیت درست است ؟

« دگر روز باز اتفاق اوفتاد
که روزی رسان قوت روزش بداد »

« دگر روز باز اتفاق اوفتاد
که روزی رسان باز روزیش داد »

ج   در بسیاری ازچاپهای کلیات سعدی شکل اول ضبط شده وازشکل دوم که ایشان نوشته‌اند بهتراست ضمناً بعضی‌هم مصراع دوم بیت رابااین‌شکل ضبط کرده‌اند:

« که روزی رسان قوت و روزیش داد »

س   لطفاً بفرمائید اضافه کردن « واو » بعد از « الف » در کلمهٔ « افتادن » درست است یا نه ؟

ج   بله این مصدر بصورت « افتادن » و « اوفتادن » هردو بکار رفته وصحیح است هم چنانکه در همین شعر سعدی که خوانده شد دیدیم .

س   در مورد این بیت که از فردوسی در هجویهٔ سلطان محمود نقل شده کلمهٔ «ندانست» صحیح است یا «نیارست ؟ » :

« چو اندر تبارش بزرگی نبود
ندانست نام بزرگان شنود »

ج   در بعضی چاپها « نیارست » ضبط شده که به معنی « نتوانست » است اگر « ندانست » هم باشد به همین معنی «نتوانست» گاهی بکاررفته است. چنانکه سعدی نوشته است « چنین صیدی بدامت افتاد و ندانستی نگاه داشتن یعنی « نتوانستی ».

س   چون صحبت از این شعر فردوسی شد اجازه بفرمائید نامه یك‌دانش‌آموز سال چهارم طبیعی را که از نهاوند نوشته‌اند مطرح کنیم . البته راجع بهمین بیت

مورد بحث نیست اما نوشته‌اند معنی این شعر چیست ؟

« چنین گفت محمود عالی تبار

نه اندر نه آمد سه‌اندر چهار»

ج مقدمةً باید باطلاع ایشان برسانیم که « محمود عالی‌تبار» چنین چیزی نگفته بلکه « فردوسی بزرگوار » گفته واوهم باین شکل گفته است:

« کف شاه محمود والاتبار

نه اندر نه آمد سه اندر چهار »

ومعنی بیت هم این است بطور خلاصه مصراع دوم کنایه از بخل وامساك وبسته بودن دست است اما نه ضرب در نه هشتاد و یك (۸۱) میشود و سه ضرب در چهار دوازده که با هشتاد ویك میشود نود وسه واین مطابق حساب عقود که ازقدیم معمول بوده وبا انگشتان دست راست بطریقی خاص و با قرار دادن انگشت سبابه برروی شصت و حالت سه انگشت دیگر نودوسه بدست می‌آمده است البته بعضی‌هم بسته بودن دست را که از بالا وپائین شکل نه گرفته و سه بند انگشت در چهار انگشت دیگر است معنی کرده‌اند.

س دراین بیت فرصت شیرازی که میگوید :

ناز کن ناز نگارا که دهم جان به نیاز

زانکه در عشق جز این نیست نیاز من و تو

آیا نیاز من وتو صحیح است یا « قرار من وتو؟»

ج در دیوان فرصت‌الدوله که به چاپ رسیده آخر این بیت «شعار من وتو» است والبته بهیچ وجه «نیاز من وتو» صحیح نیست زیرا قافیه غزل «قرار» و «کار» و «شعار» ومانند آن است ومطلع غزل این است :

« ایدل آن زلف زکف برده قرار من وتو

شود آشفته از این پس همه کار من وتو»

س	معنی این بیت را بفرمائید :

« گر بجای نانش اندر سفره بودی آفتاب

تاقیامت روز روشن کس ندیدی آفتاب »

ج	مصراع دوم باین شکل که خواندید درست نیست و باید ابتدا بیت را بشکل درست بخوانیم بعد معنی کنیم . شکل صحیح بیت این است:

« گر بجای نانش اندر سفره بودی آفتاب

تا قیامت روز روشن کس ندیدی درجهان »

وباین ترتیب معنی بیت واضح است زیرا میگوید اگر در سفره آن مرد بخیل وممسك بجای نان آفتاب قرارداشت تاقیامت کسی روز روشن درجهان نمی‌دید یعنی از نورافشانی آفتاب جلوگیری میکرد ومانع روشنی بخشیدن آن میشد وهمه را درتاریکی میگذاشت. این بیت ازسعدی‌است درگلستان ضمن‌حکایتی در باب سوم .

س	آیا بهتر نیست بائی که درجلو اسماء در می‌آید جداگانه نوشته شود ، زیرا مثلا کلمهٔ « به اطاق » را در صورتیکه متصل بنویسیم ممکن است « باطاق » خوانده شود .

ج	این « به » که به حرف اضافه معروف است ودر جلو اسم‌ها در می‌آید بهتر است جدا نوشته شود مگر درکلمات « بدین ـ بدان ـ بدو » و مانند آنها ودر کلماتیکه « به » جزء کلمه شده مانند «بخرد» «بهوش»

س	بفرمائید که‌کلمهٔ سؤال وامثال آن چگونه باید نوشته شودآیا باید دندانه‌ای بهسین افزوده همزه را روی آن بگذاریم یا همزه را بالای واو بنهیم .

ج	درفارسی بهمین شکل دوم (سؤال) بیشترمعمول شده و اشکالی ندارد نوشته سود پس بادندانه‌ای پیش از واو ضرورت ندارد بنویسیم .

س   معنی این سه‌بیت حافظ را بفرمائید :

« مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
آسمان گومفروش این‌عظمت‌کاندر عشق
خرمن مه به‌جوی خوشهٔ پروین به‌دوجو
چشم‌بد دور زخال تو که‌درعرصهٔ حسن
بیدقی راند که بردازمه وخورشید گرو

ج   این سه بیت ازغزل معروف حافظ است که بیت اول مطلع آن و دوبیت دیگر از ابیات اواسط آن است ـ در بیت اول می گوید کشتزار سبز فلك و آسمان را دیدم وداس ماه نور انگریستم از کشته و محصول خودم یادم آمد و هنگام درویدن‌آن وکاری که انجام داده‌ام وبه‌موجب بیت بعد این غزل که می گوید:

« گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید
گفت با اینهمه از سابقه نومید مشو »

معلوم است که از گذراندن وقت وکاری نکردن نومید وناراحت شده امابختش باونوید داده که از سابقه نومید نشود. اما چون حافظ سراپا عشق وشوق است وبالاترین لطیفهٔ الهی یعنی عشق را دارد و در این راه بحدکمال رسیده است خرمن مه وخوشهٔ پروین راکه ابتدا بنظرش چنان بزرگ آمده بود در برابر عشق کوچك دانسته عظمت آسمان را خریدار نمی‌شود وبعداً می گوید ازخال تو (که عرفا آنرا نشانه‌وحدت می گیرند) چشم بد دور باشد که در میدان حسن وزیبائی‌بیدقی رانده است که از مه وخورشید گرو برده وآنها راشکست داده است وبیدق پیادهٔ شطرنج است .

س   آقای دکتر سؤالی است راجع به‌یك عبارت ازنظر نگارش وجمله بندی وآن عبارت این‌است که درمقاله‌ای نوشته شده: «زیرا می‌بینم که همهٔ آنهاکارهائی

کرده‌اند که انجام هیچپیك حتی به مغز من هم خطور نمی کرده است »

ج بله این عبارت از نظر نگارش و دستور نقص دارد یعنی اولا بعد از کلمهٔ «انجام» مصدری باید آورده شود «انجام دادن» ودرصورت فعل لازم «انجام شدن» یا «انجام گرفتن» ویا «انجام یافتن» بکار برده شود زیرا «انجام» به تنهائی قید است ومعنی مصدری نمی‌دهد پس در این عبارت باید گفت : « انجام دادن هیچپیك » اما « انجام دادن هیچپیك به مغز من خطور نمی کرده است » هم کامل نیست بلکه « فکر انجام دادن هیچپیك » یا «اندیشهٔ انجام دادن هیچپیك از آنها » باید گفت چون «انجام» به تنهائی به مغز خطور نمی کندوآنچه به مغز خطور میکند یعنی «می گذرد» یا «می‌آید» اندیشه وفکروطرح ونقشه و مانندآن است .

س شنونده‌ای از شیراز راجع به شعر معروف سعدی سؤال کرده و نوشته‌اند : شیخ میفرماید :

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن

تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مایی »

منظور این است که در همان اطاق نمی‌شده است شمع را خاموش کنند یا ریزه‌کاریهای شیرین دیگری در معنی این شعر نهفته است ؟

ج دراین مورد باید گفت که شعر را با نثر نباید اشتباه کرد ولطف بیان را در شعر باید درنظر گرفت ضمناً تأکیدی راکه درشعر وجود دارد نیز بایدمورد توجه قرار داد یعنی شمع را هم‌باید ازاطاق‌خارج کرد و هم‌آنرا باید خاموش نمود و البته اگر بصورت نثر می‌خواست بگوید لابد میگفت در همان اطاق خاموش کنند. اما این‌شعراست‌آنهم شعرلطیف وبدیع وعالی و دل‌انگیز سعدی.

س سؤال کنندهٔ محترم درنامهٔ خود «خاموش» را بصورت «خواموش» نوشته‌اند آیا درست است ؟

ج خیر درست نیست زیرا این کلمه «واو» معدوله ندارد بدلیل اینکه بصورت مخفف «خمش» و «خموش» تلفظ میشود .

س چون دربارهٔ این شعر صحبت شد اجازه بفرمائید اشکالی هم که راجع به همین شعر پیش آمده است مطرح کنیم تا رفع شود . اشکال این است که دراین دو بیت شعر سعدی :

«شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مایی
بردن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پر توروی تو گوید که تودر خانهٔ مایی »

چرا کلمهٔ «ما» را در هردو بیت قافیه کرده است و آیا اصولا چنین چیزی ممکن است و اگر ممکن است به چه صورت ؟

ج وقتی دانستیم که بیت دوم بنا بر ضبط بسیاری از چاپهای کلیات سعدی ازسعدی نیست خود بخود موضوع منتفی است و تکرار قافیه‌ای درکار نمی‌آید چون بیت دوم که اول آن بصورت « کشتن شمع» بیشتر نقل شده است در اکثر چاپهای سعدی وجود ندارد و مسلماً به آن الحاق کرده‌اند و هر کس ساخته و الحاق کرده خواسته است از قول سعدی نسبت به طرف مقابل بیشتر تعارف کرده باشد اما تکرار قافیه که ایطاء گفته میشود اگر دریك قصیده یا غزل مرکب ازچند بیت مجاز باشد تازه نمی‌تواند پشت سرهم قرار گیرد بلکه چندبیت فاصله می‌خواهد ویك بارهم تکرارش جائز نیست و با این همه ازعیوب قافیه شمرده میشود .

س خواهشمند است معنی و طرز خواندن این بیت شعر را بفرمایید که کدام صحیح است ؟

« از در بخشندگی وبنده نوازی

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا»

یعنی با « کسرهٔ ب نصیب » یا باید گفت:

« از در بخشندگی و بنده نوازی

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا »

یعنی با «سکون ب در نصیب» زیرا در اول معنی آن است که خداوند مرغ هوا را نصیب وقسمت ماهی دریا فرموده‌اند اما درشکل دوم هوا را نصیب مرغ و دریا را نصیب ماهی فرموده‌اند.

ج پس از این بحث باید گفت که شکل صحیح‌تر وبهتر این بیت این است که مصراع دوم باسکون ب در نصیب خوانده شود «مرغ هوا را نصیب ماهی‌دریا» که معنی بیت واضح‌است‌یعنی ازراه بخشندگی ونوازش بندگان‌خود وبرای روزی رساندن بهمه مخلوقات ماهی دریا را نصیب‌مرغ هوا کرده وروزی‌مرغ هوا را در دریا قرار داده است که می‌دانیم‌مرغ ماهیخوار یا مانند آن‌ازماهی تغذیه میکنند دراینصورت شکل اول که ایشان نوشته‌اند درست عکس این معنی ونامناسب است یعنی مرغ هوا را نصیب وبهرهٔ ماهی دریا کردن درست نیست اما نصیب مرغ را هوا ونصیب ماهی را دریا دانستن هم وجهی دیگر است چون مرغ وماهی هردو ازآپ وهوا استفاده میکنند و در اینصورت بهتر است مطابق ضبط بعضی از چاپهای کلیـات سعدی بعد از کلمه «نصیب» «واو» اضافه کنیم و گوییم :

« مرغ هوا را نصیب وماهی دریا»

البته با این شکل با بیت‌بعد از آن هم که میگوید :

« قسمت خود میبرنـد منعم و درویش

روزی خود میخورند پشه‌وعنقا »

مناسب درمی‌آید .

س از شاهی نامه‌ای رسیده که طی آن سؤال کرده‌اند که معنی این شعر رود کی چیست :

« شکفت لاله توریفال بشکفان که همی
بدور لاله بکف برنهاده به ریفال »

ج جواب این است که در این بیت «ریفال» آنطور که نوشته‌اند غلط و «ریغال» درست است به معنی قدح و آنرا « زیغال » هم ضبط کرده‌اند و باین ترتیب معنی این است که « لاله بشکفت توهم قدح را باز کن که در دور لاله بهتر است که قدح بکف نهاده باشیم »

س آیا این جمله: «لحظات به کندی میگذشت» وجملهٔ « برگهای خشك زیر پای ما خرد میشد » غلط نیستند ؟ واگر غلط هستند چرا اغلب نویسندگان افعال را اینگونه‌بکار میبرند .

ج این جملات هیچ یك غلط نیست یا غلط نیستند ، زیرا در زبان فارسی معمول است که هرگاه فاعل جمله غیر ذیروح باشد می‌توان فعل را جمع‌آورد و با فاعل‌مطابقه داد اما اگر فاعل‌ذیروح‌باشدبافعل‌خودمطابقه‌میکندیعنی‌درصورت مفرد بودن فعل مفرد و در صورت جمع بودن فعل جمع است . مثال اول که فعل با فاعل غیر ذیروح جمع مفرد آورده شود مانند این بیت منوچهری :

«چو از زلف شب باز شد تابها
فرو مرد قندیل محرابها »

که « باز شد» مفردآمده است ویا این بیت منوچهری .

« همی‌ریزد میان باغ لؤلؤها بزنبرها
همی سوزدمیان راغ عنبرها به مجمرها »

و یا دراین عبارت کلیله ودمنه که مسند الیه جمع غیر ذیروح است ورابطه مفردآمده است .

« تا روشن گشت که نعمتهای این جهانی چون روشنایی برق بی دوام و ثبات است »ومثال برای جمع این بیت است :

« از کوه بر شدند خروشان سحابها
غلطان شدند از بر البرزآبها »

ولی چنانکه گفتیم در مورد ذیروح همیشه مطابقت فعل با فاعل لازم است :

س　شنوندهای پرسیدهاند که تجنیس در صنعت علم بدیع چه نقشیدارد وآن چند قسم است . وبفرمائید این فرد شعر چه نوع ازآن است .

« ای ازبر من دور همانا خبرت نیست
کز مویه چو مویی شدم از نا چونالی »

ج　پیش ازشرح مطلب مورد سؤال باید یادآوری کنیم که مصراع دوم بیت را ناقص نوشتهاند یعنی :« کز مویه چو موییشدم از ناله چونالی » را بصورت « ازنا چونالی» نوشتهاند که ناقص و غلط است . اما تجنیس یا جناس درفن بدیع از صنایع بدیعی است آنهم مربوط به صنایع لفظی نه چنانکه ایشان نوشتهاند « صنعت علم بدیع» و این علاوه بر زینت دادن و آرایش لفظی شعر غالباً به بیان مقصود کمك میکند والفاظ مختلف به معانی گوناگون میآید که درصورت یا تلفظ بایکدیگر مشابهت دارند ، و انواع آن : جناس تام ــ ناقص ــ مطرف ــ محرف ــ مرکب ــ خطی و مانند آن است و بیت مذکور درنامه ایشان از نوع جناس زائد است که آنرا مذیل نیز خوانند چون میان «مویه وموی» و «نالهونال» جناس است .

س　معنی بیت راهم بفرمائید .

ج　میگوید ای کسیکه ازبرمن دور شدهای همانا خبر نداری که از مویهوزاری

مانند موی شدم وازناله مانند نی‌زرد ولاغر ونزار گشته‌ام .

س در این نامه «سپاسگذار» باذال نوشته شده و بیاد داریم که در همین برنامه گفته شده است باید با «ز» نوشته شود چون به معنی ادا کردن وانجام‌دادن‌و بجا آوردن است .

ج بله دراین مورد و موارد «خدمتگزار» و حقگزار» و «شکرگزار» وماننند آن باید با «ز» نوشته شود .

س یك شنونده ضمن نامهٔ خود معنی کلمه « لوحش‌الله » را دراین شعر حافظ خواسته‌اند :

« ز رکن‌آباد ما صد لوحش‌الله

که عمر خضر می‌بخشد زلالش »

ج بهتر است اول بگوئیم که این‌یك کلمه نیست بلکه یك ترکیب است وباید گفته شود ترکیب «لوحش‌الله» . اما معنی این ترکیب این است که مخفف « لااوحشه‌الله » است وآن دعائی است که در بارهٔ زمین یا مکانی میشود یعنی « وحشتناك وخراب وخالی وبدون سکنه نگرداندآنرا خدا» و معنی شعر این است که از رکن‌آباد ما که در باره‌اش صد بار باید گفت وحشتناك نگرداند آنرا خدا که آب زلال وگوارا وصاف‌آن عمر خضر می‌بخشد .

س شنونده‌ای‌ضمن مطالعهٔ اشعار سعدی به‌اشکالی در یك بیت برخورده ونوشته‌اند ازنظر دستوری برایشان گرهی شده است و بیت این است .

« قضا دگر نشود گرهزار ناله وآه

بشکر یا بشکایت برآید از دهنی »

ونوشته‌اند : « اولا بفرمایید که‌کلمهٔ « بشکر» « بکفر » است یاهمان« بشکر» چون در کتاب دیگری که همین شعر را خواندم « بکفر » نوشته بود ثانیاً بفرمایید که « ی » آخر کلمهٔ «دهنی » یاء نکره است یا «ی»نسبت واگر«ی»

نکره است چه‌اختلافی با«ی» نسبت‌دارد .

ج اول ببینیم صورت اصلی وصحیح بیت چیست ؟ صورت صحیح بیت در بسیاری از چاپهای گلستان سعدی این است .

« قضا دگر نشود ور هزار ناله وآه
بکفر یا بشکایت برآید از دهنی »

وبیت دومی هم دارد که این‌است :

« فرشته‌ای که وکیل است برخز این باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی »

وچنانکه در بعضی ازچاپها هست «بیوه زنی» واین دوشعر درباب هشتم گلستان بعد از این‌عبارت آمده است: « دوچیز محال عقل است خوردن بیش ازرزق مقسوم ومردن‌پیش ازوقت معلوم» وبطورکلی همان «بکفر» که مطابق اکثر نسخ و چاپهای گلستان است صحیح‌تر از «بشکر» است که یك یا دو نسخه ضبط کرده‌اند زیرا ناله و آه بشکر و سپاس از دهن بیرون نمی آید بلکه بکفر و ناسپاسی و شکایت بیشتر ناله وآه میکنند «ی» « درآخر کلمهٔ « دهنی » هم یاء نکره است نه یاء نسبت وواضح است که در اینجا نسبتی در کار نیست .

س شنونده‌ای هم درنامهٔ خود دوسؤال کرده‌اند سؤال اول ایشان اینست .

« شعر یکی از بزرگان اهل تمیز . . . الخ » بزرگان فاعل است یا مفعول بواسطهٔ اگر فاعل است چرا بعد از حرف اضافهٔ « از» واقع شده اگر مفعول است فاعل آن کدام است؟»

ج اجازه بدهید ابتدا درنوشتهٔ ایشان اصلاحی بکنیم بعد به اصل سؤال بپردازیم «شعر یکی ازبزرگان اهل تمیز» . . . الخ « درست نوشته نشده بلکه باید بنویسند» «درشعریکی از بزرگان اهل تمیز . . .الخ»تا با بقیهٔ عبارات‌تناسب پیدا کند هم چنین «بواسطهٔ اگر» ناقص است‌وباید بنویسند . « بواسطهٔاینکه

اگر یا «زیرا اگر» وهم چنین«فاعل‌آن کدام است» نقص دارد و باید نوشته شود «فاعل آن کدام کلمه یا کدام اسم است» اما در اصل سؤال فاعل در این جمله، که البته بامصراع دوم‌آن کامل میشود زیرا فعل درآن‌مصراع‌است،«یکی ازبزرگان» است نه‌خود بزرگان یا «یکی» زیرا می گوید. «یکی‌ازبزرگان اهل تمیز ـ حکایت کند زابن‌عبدالعزیز» پس‌فاعـل« حکایت کند» «یکـی از بزرگان اهل تمیز» است ومفعول نیست .

س سؤال دیگری رسیده‌است باین‌ترتیب : «شعرنه هر که سرنتراشدقلندری داندـ نه‌هر که آینه سازد سکندری سازد » را معنی بفرمایید واز کدام شاعراست.

ج این بیت ازهیچ شاعری نیست اما حافظ شعری دارد که شباهتی باین شعر پیدا میکند اما این که خواندید نیست ، بلکه این دو مصراع بشرطی که آخر مصراع دوم بجای « سازد » « داند » باشد از حافظ است در غزل معروف به مطلع:«نه‌هر که چهره برافروخت دلبری داند ـ نه هر که‌آینه سازد سکندری داند » و بیت دوم « نه هر که طرف کله کج نهاد وتند نشست ـ کلاه داری و آیین سروری داند » و بعد دربیت دیگر می گوید:

« هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجاست

نه هر که سر نتراشد قلندری داند »

واین مصراع دوم دربعضی از نسخه‌ها «سربتراشد» است اماشکل اول بهتراست زیرا قلندران موی سر نمی‌تراشیده‌اند پس می گوید هر کس که سرنتراشد قلندری‌نمی‌داند وهر که‌آینه سازدسکندری نمی‌داندچون به‌اسکندرذوالقرنین آیینه‌ای نسبت داده‌اند که همهٔ جا را درآن می‌دیده است .

س شنونده‌ای درنامهٔ خود شعری را از حافظ باین صورت نوشته و معنی‌آن را خواسته‌اند .

« هر که خواهی گو بیا وهر که خواهی گو برو

گیرو دارو حاجب ودربان در این گاه نیست»

مخصوصاً معنی «دار» را هم خواسته‌اند .

ج این شعر که ایشان نوشته‌اند باین صورت تقریباً باید گفت ازحافظ نیست بلکه باین شکل است :

« هر که خواهد گو بیاوهر که خواهد گو برو

گیرودار وحاجب ودربان دراین‌در گاه‌نیست »

ومعنی‌آن معلوم است که در این در گاه گیروداروپرده دارودربان و نگهبانی وجود ندارد بنابر این هر کس می‌خواهد بیاید یا برود ، بگو بیاید وبرود چون مانعی وجود ندارد والبته مصراع دوم بیت را بصورت « کبروناز حاجب‌و دربان دراین در گاه نیست » نیز نوشته‌اند و بصورت اول ومورد بحث « دار » فعل امر از داشتن است هم چنانکه « گیر » فعل امر از گرفتن است و « گیرو دار» معنی اسمی « گرفتن و داشتن» را می‌رساند .

س سؤالی رسیده است باین ترتیب : « در یك بیت شعر اغلب ملاحظه می‌شود که مصرع اول‌آن فارسی مخلوط ومصرع دوم‌آن کاملا بزبان عربی گفته شده است لطفاً بفرمایید این سبك شعر در زبان فارسی چه نام دارد ومقصود از بکاربردن اینگونه اشعار چه بوده است ؟ »

ج پیش از پاسخ دادن به سؤال باید دو اشتباه را رفع کنیم‌یکی اینکه بهتراست همیشه بجای «مصرع» همان «مصراع» را بنویسیم ودیگر اینکه دراین موارد نگوییم چه سبك شعری است بلکه «چه نوع شعری است» بهتر است بکاربریم اما این نوع شعر را اصطلاحاً ملمع میگویند وملمع یعنی‌رنگا رنگ وچون یك مصراع عربی ودیگری فارسی است ملمع گفته میشود مانند ملمع معروف سعدی به مطلع:«سل‌المصانع رکباً تهیم فی‌الفلوات ـ توقدرآب چه دانی که در

کنار فراتی» والبته مقصود از گفتن این اشعار یکی بکاربردن صنعت در شعرو دیگر ارتباط میان یك معنی مناسب فارسی ویك‌معنی مناسب‌تازی بوده‌است.

س بفرمایید در این شعر معروف حافظ:

« اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من‌وساقی بهم تازیم وبنیادش براندازیم »

کلمهٔ «تازیم» چه معنائی می‌دهد البته در بعضی نسخه‌ها «سازیم»آمده .

ج «بهم‌تازیم» در این‌جا واضح است یعنی من وساقی با هم میتازیم و بنیاد غم را برمی‌اندازیم . اگر «سازیم» هم‌آمده باشد باز معنی میدهد که «باهم می‌سازیم وبنیادش را برمی‌اندازیم» در هرصورت یا« من وساقی باهم می‌سازیم» یا«باهم می‌تازیم» و بنیاد غم را بر می‌اندازیم .

س معنی این شعر حافظ را بفرمایید که:«پیرما گفت خطا برقلم صنع نرفت-آفرین برنظر پاك خطا پوشش باد »

ج برای این بیت چند توجیه شده و ساده‌تر از همه‌آنکه پیرومراد ما گفت که بر قلم صنع خطائی‌نرفته ونقصی‌نیست،آفرین برنظرپاك خطاپوش او باد که‌خطائی را که‌ما تصور می کردیم‌برقلم‌صنع‌رفته‌پوشیده ودرحقیقت ازما خطا پوشی کرده است اما توجیه دیگر آنکه نظر پاك وواقع بین پیرما آنطور که حقیقت صنع بی عیب وخطا بوده آنرا دیده است .

س شنونده‌ای نوشته‌اند در این بیت «چو جنگ‌آوری با کسی برستیز- که از وی گزیرت بود یا گریز »بیشتر هدف من جنگ‌آوراست که آیا این‌کلمه دراین شعر بعنوان صفت فاعلی (جنگ آور) استعمال شده یا اینکه مقصود مصدر جنگ آوردن است »

ج اشکال در این است که اگر «جنگ‌آور» را شرح دهیم ورفع اشکال کنیم باز معلوم نیست ایشان به هدفشان برسند زیرا «جنگ‌آور» صفت فاعلی مرکب و

به معنی «جنگ آورنده» است اما در این جا یاء ضمیر دوم شخص بآن متصل شده وصورت فعل مضارع به خود گرفته است یعنی وقتی جنگ میـآوری یا جنگ می کنی با کسی جنگ وستیز کن که در برابر او چاره‌ای داشته باشی یا بتوانی ازو بگریزی .

س دریك عبارت این طور نوشته است: « به محض اینکه اولین موهای سفید ظاهر میشود مسأله رنگ بوجود می‌آید چه باید کرد ؟ وچطور تعدادفراوان موهای سپید وخاکستری را پنهان ساخت » مثل اینکه نقصی در عبارت هست .

ج بله در این عبارات «اولین موهای سفید» یك نقص است که اولین بصورت صفت است و باید موصوف آن «دسته» یا «قسمت» و مانند آن باشد نه خود موهای سفید پس «اولین دسته ازموهای سفید »باید نوشت ثانیا بجای «بوجود می‌آید» در مورد مسأله بهتر است گفته شود « مسأله رنگ مو طرح میشود» یا «بمیان می‌آید» یا «پیش می‌آید» و بعد بین « می‌آید » و «چه باید کرد» نیز مطلبی ناقص مانده وکلمه‌ای افتاده است مثلا « که چه باید کرد »یا« هر کس به‌فکر می‌افتد که چه باید کرد »

وبعدازکلمهٔ «چطور» هم‌کلمهٔ «باید» افتاده است که اینطور باید باشد «وچطور باید تعداد فراوان موهای سپیدوخاکستری را پنهان‌ساخت» وبجای‌کلمه« باید» ممکن است«میتوان» قراردادو گفت «چطور میتوان تعداد فراوان موهای‌سپید وخاکستری را پنهان ساخت »

س یك دانش‌آموز سال ششم ادبی نامه‌ای نوشته وطی آن سؤال کرده‌اند که این شعرمعنی‌اش‌چیست‌وچه صنعتی میباشد «شفیع، مطاع، نبی، کریم ـ قسیم، جسیم، بسیم و سیم »

ج لابد مقصودشان از «چه‌صنعتی‌میباشد» این است که درشعر چه‌صنعتی ازصنایع

بدیعی هست یا اینکه شعر دارای چه صنعتی است . اولا معنی این شعر که در دیباچهٔ گلستان سعدی دربارهٔ پیغمبر اکرم آمده این است :

واسطه وشفاعتگر و اطاعت شده وپیامبر وبزرگوار است . خوبروی و باهیکل و بزرگ وخندان وبانشانه وعلامت پیامبری‌است، یا به یك معنی زیبا روی‌است ودر بعضی نسخ گلستان بجای «بسیم» «نسیم» آمده که نیز به‌معنی نیکورو است وصنعتی که دراین بیت وجود دارد تنسیق الصفات است که بطوریکه می‌بینیم چند صفت را دربارهٔ یك موصوف ترتیب داده و بدنبال هم‌آورده است .

س نامه‌ای دیگر رسیده که درآن معنی‌شعری ازفیروز مشرقی را خواسته‌اندوشعر را اینطور نوشته‌اند :

« مرغی است خدنگ ای عجب دیدی

مرغی که بود شکاراوجانا

داده پرخویش کر کسش هدیه

تا نه بچه‌اش برد بهم مانا »

ونوشته‌اند که درجای دیگر «تا نه بچه‌اش برد به مهمانا» نوشته شده بفرمایید آیا «نه» درست‌است یا«نه»به (به‌ضم اول) وکلمه‌آخر«مهمانا»است یا «بهم‌مانا» و منظور گوینده چه بوده است .

ج این شعر فیروز مشرقی چند نوع نقل شده مثلا مصراع دوم بیت اول «مرغی که همه شکار اوجانا» نیز ضبط شده اما بیت دوم بشکل «تانه بچه‌اش برد به مهمانا» و«تانه بچه‌اش برد به هم مانا» نیز ضبط شده و شکل صحیح‌تر و بهتر «تا نه بچه‌اش برد به‌مهمانا» است ومجموعاً معنی ابیات این است که خدنگ یعنی تیر مانند مرغی است که شکار او جانها است و کرکس پر خود را باو هدیه کرده است که بچه اورا به مهمانی‌نبرد یا بچهٔ او را مانند دیگران‌نرباید

ونبرد وشکار نکنند وپر کرکس در تیر نصب میشده و بکار میرفته است چنانکه فردوسی گوید :

« خدنگی برآورد پیکان چوآب

نهاده براو چار پر عقاب »

وعقاب مغرور هم که معروف است :

«چون نیك نظر کرد پرخویش درآن دید

گفتاز که نالیم که ازماست که برماست»

س سؤالی رسیده که نوشته‌اند شاعری میگوید :

«آسان گذران کار جهان گذران را

زیرا که خردمند جهان خواند جهان را»

واضافه کرده‌اند دراین شعر که صنعت جناس درآن بکار رفته بفرمایید جهان بعداز «خردمند» چه معنی دارد .

ج دراین شعر «جهان» بعداز «خردمند» صفت فاعلی ازمصدر جستن وجهیدن است که به‌معنی جهنده آمده ومقصود این است‌ا که خردمند جهان ودنیا را جهنده و گذران خوانده است وهمانطور که اشاره کرده‌اند در این شعرصنعت جناس دردو کلمهٔ «جهان» است .

س سؤال دیگر این است : « آیا این مصرع از شعر آقای نادرپور صحیح است : «درون‌کلبهٔ من شمعدان میسوخت » آیا منظور ایشان این است که شمعدان میسوخت یا شمع میسوخت چون ممکن است شمعدان فلزی باشد ونسوزد یا ازیك جسم نسوز دیگری باشد

ج مسلماً مقصود شاعر دراینجا سوختن شمع است که درشمعدان قرار دارد نه‌خود شمعدان واین مصراع مربوط به شعر«چشم درراه» آقای نادرپور است و بعداز

این مصراع «نسیم مست با او در مدارا بود» آمده که سوختن شمع را تأیید میکند. و این استعمال در اصطلاح ادبی مجاز است باعتبار علاقه محلیت چنانکه دراین شعر حافظ.

«درعهد پادشاه خطابخش جرم‌پوش
حافظ قرابه‌کش‌شد ومفتی‌پیاله نوش»

مقصود ازپیاله شرابی یا باده‌ای است نه‌خود پیاله‌وهمین‌اصطلاح درپیاله‌فروشی وپیاله نوشی هست.

س سؤال دیگری که رسیده مربوط به محل فوت سیبویه دانشمند ایرانی است که دریك کتاب تاریخ ادبیات درشیراز ودردیگری در ساوه نوشته شده‌است.

ج سیبویه دانشمند بزرگ ایرانی که کتاب او درعلم نحو بنام «الکتاب» معروف است کنیه ونام ونسبش‌را ابوبشر عمروبن عثمان ومحل تولدش را بیضای فارس نوشته‌اند وچون اغلب یا درآور شده‌اند که در پایان زندگی ساکن شیراز بوده ودرهمانجادر گذشته است وقبرش هنوز درشیراز معروف وباقی است‌بنابر این قولی که محل وفات او را در شیراز ذکر میکند باید معتبرتر شمرده شود البته درتاریخ وفات او هم اختلاف است چنانکه سالهای ۱۷۷ و ۱۸۳ و۱۹۴ هجری قمری ذکر شده است.

س دریك سؤال که‌رسیده معنی این شعر را پرسیده‌اند:

« پدر چنگ بگذاشت درنای‌خویش
پسرچنگی و نایی آورده پیش »

ج این بیت درباب دوم بوستان سعدی وباین شکل‌است:

« نهاده پدر چنگ درنای خویش
پسر چنگی ونایی آورده پیش »

ونای اول به معنی گلو است و نای، دوم به معنی نی است که نواخته میشود ، میگوید پدر چنگک در گلوی خود کرده و برخود فشار آورده است یا به فغان آمده وپسر چنگک ونای‌پیش‌آورده و به نواختن و نشاط‌مشغول شده است .شعر مربوط به‌حکایت پسری است که پولهای پدر ممسك ومال اندوز خود را ربوده وخرج نای ونوش کرده وهمه را ازبین برده است و در این مورد حالت پدرو پسررا تشریح مینماید .

س معنی این بیت حافظ را بفرمایید .

« برسرتربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود»

ج معنی واضح‌است میگوید هنگامی که برسر تربت وخاك گورما می گذری طلب همت بکن زیرا اینجا زیارتگه رندان جهان است و رندان پاکباز وعارفان بزرگ اینجا را زیارتگه خود قرار خواهند داد پس تو همت ازاین تربت‌و خاك بگیر ضمناً «همت» در اصطلاح عرفا توجه قلب است با تمام قوای روحانی برای حصول کمال وتوجه‌به‌مقصود است‌بطریقی که به غیر آن‌متوجه نشود و «رند» کسی است که جمیع کثرات و تعینات را از خود دور کرده و سرافراز عالم وآدم شده است.

س دریکی از داستانهای گلستان می‌نویسد :

« کژدم را ولادت معهود نیست چنانکه دیگر حیوانات را بل احشای مادر بخورند وشکمش بدرند وراه صحرا گیرند.» ودرخاتمه داستان می نویسد»: «در حالت خردی با مادر وپدرچنین معاملت کردند لاجرم دربزرگی چنین مقبل‌اند و محبوب » متمنی است مقصود داستان را بفرمایید .

ج این حکایت درباب هفتم گلستان وباین معنی است که میگوید در نوشته‌های حکیمان آمده است که کژدم زادن مانند سایر جانوران را ندارد بلکه‌آنچه

دردرون مادر است میخورد وشکم اورا پاره میکند وبیرون میآید وراه صحرا میگیرد ومیرود، این سخن را نزد بزرگی گفتم گفت دل من بر راستی این سخن گواهی میدهد زیرا در کوچکی با مادر خود این رفتار را کرده‌اندپس دربزرگی چنین نیك بخت و محبوب همه هستند،البته قسمت آخر را بطریق طعنه میگوید یعنی عقرب مورد نفرت همه است و همه از او میگریزند واین نتیجهٔ رفتاری است که‌در کودکی‌با مادر خود کرده یابنا بر بعضی نسخ گلستان با پدرومادرخود کرده است .

س در این عبارت از گلستان : « روندهٔ بی‌معرفت مرغ بی‌پراست و عالم بی عمل درخت بی‌بر»منظور نویسنده از قسمت اول جمله چیست .

ج این‌جمله هم قسمتی از عبارت سعدی است درباب هشتم گلستان که میگوید : « تلمیذ بی ارادت عاشق بی زراست‌وروندهٔ بی‌معرفت مرغ بی‌پروعالم بی‌عمل درخت بی‌بروزاهدبی‌علم‌خانه بی‌در» ومقصود ازروندهٔ بی‌معرفت مرغ‌بی‌پراست که جزء اول سؤال ایشان است این‌است که «رونده یعنی سالك و کسیکه در» طریق سیروسلوك قدم برمیدارد ومیخواهد بدرجات کمال برسد اگر معرفت وشناسایی‌نداشته باشد مانند مرغی‌است که پر ندارد اما آرزوی پروازمیکند وهم چنانکه او نمیتواند بپرد این نیز از سیر باز میماند وبه مقصود نمی‌رسد.

س لطفاً معنی جمله زیررا بفرمایید «همه کس را دندان بترشی کند گردد مگر قاضیان راکه بشیرینی . »

ج این نیز لطیفه‌ای است که سعدی درباب هشتم گلستان آورده ومیگوید دندان همه بترشی کند میشود اما قاضیان بشیرینی دندانشان کند میگردد و این جابدیهی است مقصودش از شیرینی هدیه ویا خدای ناکرده رشوتی است که ممکن است یك قاضی بگیرد ورأی خلاف عدل و انصاف صادرنماید .

س بفرمایید معنی این بیت چیست ؟ :

«بر آنچه میگذرد دل منه که دجله بسی

پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد»

ج در این بیت اشاره به گذران بودن جهان‌وزمانه است ومیگوید بر آنچه گذرنده ونا پایدار است دل مبندوپای بندمشوزیرا که دجله بعداز خلیفه هم دربغداد خواهد گذشت یعنی روزگار هم چنان‌میگذرد وزمان به‌سیر خود ادامه‌میدهد وهیچ چیز پایدار وثابت نمی‌ماند .

س «میدانیم یکی ازطرق ساختن اسم مصدر در زبان فارسي افزودن «ی» درآخر اسم مفعول فعل می‌باشد لطفاً بفرمایید کلمات «تشنه ـ گرسنه» اسم مفعول چه افعالی هستند .

ج قبلا خوب است یادآوری کنیم که دراین موارد بهتر است صفت مفعولی گفته شودنه‌اسم مفعول‌زیرا اسم‌مفعول‌بیشتر اصطلاح‌صرف عربی‌است‌ودرفارسی اصطلاح صفت فاعلی ومفعولی بهتر است از اسم فاعل واسم‌مفعول . اما کلمات « تشنه » و « گرسنه » که بهمین صورت بکارمیروند ریشه واصل‌خود را اگر داشته ازدست داده‌اند وفعل آنها هم بکارنمیرود وهردو ازقدیم‌بهمین شکل‌وصفی بکاررفته‌اند ولغت « گرسنه» بصورت« گرس» و « گشنه» هم بکار رفته است حتی در پارسی باستان بطوریکه بعضی ذکر کرده‌اند بصورت «ورسنه» بکار رفته که بعدها «و» به «گ» بدل شده است .

س معنی این‌شعرچیست ؟

« اگر دانش بروزی در فزودی

زنادان تنگ روزی تر نبودی »

ج معنی بیت واضح است چه میگوید اگر دانش وعلم به میزان ومقدار روزی

انسان‌می‌افزود پس‌نادان ازهمه‌تنگ روزی‌تر بود وهیچ نصیب و قسمتی ازروزی نداشت .

س شنونده‌ای نامه‌ای نوشته وطی‌آن سؤال کرده‌اند که‌دراین بیت شعرناصرخسرو:

« که این پیشه‌هایی است نیکو نهاده
مرالفغدن راحت آن سری را »

« الفغدن» یعنی چه ؟

ج « الفغدن» یعنی اندوختن وجمع کردن و ذخیره کردن و دراین بیت‌هم همین معنی را میرساند زیرا میگوید « این پیشه‌هایی است که برای اندوختن‌وجمع کردن وفراهم ساختن راحت وآسایش سرای دیگر نهاده شده است .

س دراین‌شعر ابوطیب مصعبی :

«چرا عمرطاووس و دراج کوته
چرا مارو کرکس زید در درازی »

«دراج یعنی چه » ؟

ج «دراج» عربی‌است ودرلغت می‌نویسند بروزن « رُمان» پرنده‌ای‌استرنگین‌بال و پرمانند قرقاول‌واین اسم درنرو ماده‌آن یکسان بکار میرود .

س معنی این دو بیت مسعود سعد سلمان را بفرمایید .

« چون نای بینوایم از این نای بینوا
شادی ندید هیچکس ازنای بینوا »

و بیت دوم باین شکل است :

زین سمج‌تنگ‌چشمم چون اکمه است
زین‌بام‌گشت پشتم چو پشت پارسا »

ج اجازه بدهید اول هردوبیت را درست بخوانیم بعد معنی آنرا بگوییم ، دوبیت مسعودسعد باین‌شکل است .

چون نای بینوایم از این‌نای بینوا

شادی ندیدهیچکس ازنای بینوا

زین‌سمج تنگ‌چشمم چون‌چشم اکمه‌است

زین بام گشت پشتم چون‌پشت پارسا

دربیت اول می گوید ازاین نای بینوا یعنی نای بی‌نغمه وصدا وبی‌چیزمن مثل نای بینوا هستم یعنی آوازوصدائی ونغمه‌ای ندارم وهیچکس هم از نای بینوا شادی ونشاطی ندیده است که‌در این مورد اشاره‌ای به زندان نای دارد و از نای دومعنی اراده کرده از نوا نیز همینطور که معنی نغمه و آهنگ و صدا نسبت به‌نای وزاد وتوشه‌وماننددآن نسبت به‌نای زندان، بعد دربیت دوم که البته از ابیات اواسط قصیده‌است‌می گوید از این نقب وزندان تاریك وتنگ چشمم مانند چشم کورمادرزاد است واز این بام پشتم مثل پشت پارسا وزاهد خمیده ودو تا است .

س پس این قصیده را در زندان نای گفته است !

ج بله ازخود قصیده برمی‌آید وتذکره‌نویسان‌هم اشاره کرده‌اند که درمدح‌محمد پسر علی خاص است که پدرش نسبت به‌مسعود لطف ومحبت داشت وپسر بعداز او همان سمت را گرفت و مسعود از زندان نای این قصیده را ساخت وضمن آن گفت :

«تو خاص پادشاه شدی بس شگفت نیست

شد خاص پادشا پسر خاص پادشا

تو شاخ آن درختی کاندر زمانه بود

بر کش همه‌شجاعت‌وبارش‌همه‌سخا

اندر پناه سایهٔ او بود مأ منم

تا بر روان پاکش غالب نشد فنا »

س لطفاً بفرمایید «سمج» دربیت دوم مورد سؤال به چه معنی است ؟

ج این کلمه بضم اول و به معنی خانه‌ای در زیر زمین یا محلی برای گوسفندان در زیر زمین وهم چنین به معنی نقب وزندان است ودر کتب لغت نوشته‌اند که با جیم فارسی یعنی «چ» نیز به همین معنی آمده است .

س سؤالی درمورد یك عبارت داریم وآن این است : « این کاری است که پرداخت آن باید نقداً انجام گیرد اکنون بامن به اطاق مجاور بیایید تا حساب‌خودرا تصفیه کنیم » مخصوصاً در مورد کلمهٔ «تصفیه» سؤال شده که درست است یا باید «تسویه» بکار برده شود .

ج اشتباه اول در این جا کلمه«پرداخت» است که پشت سرش یك کلمهٔ دیگر افتاده ومعنی را عوض کرده است یعنی لابد می‌خواسته است بگوید «پرداخت مزد آن باید نقداً انجام گیرد» دراین‌صورت «پرداخت» بصورت‌مصدرمرخم‌می‌آید وبه«مزد» یا «دستمزد» یا «اجرت» و کلمه‌ای به این معانی اضافه میشود اما باینصورت که آمده جمله معنی نمیدهد و«پرداخت» هم بمعنی صیقل دادن و معانی خارج از تناسب جمله بکار خواهد رفت وبا «نقداً» هم ابداً تناسبی‌ندارد وبعدهم کلمهٔ «حساب» تأیید میکند که مقصود حساب دستمزد کاریا اجرت آن است. وهمانطور که گفتید کلمهٔ «تصفیه»هم دراین جادرست‌نیست وباید «تسویه» بکار برد زیرابرابر کردن حساب‌مقصود است اماشاید نویسنده چون«پرداخت» را به معنی صیقل دادن گرفته آخرش هم ازصاف کردن سخن به میان آورده است که تناسب حفظ شود اگر چه مقصودش را نرساند .

س معنی این بیت معروف حافظ چیست .

« پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم »

ودر اصل سؤال مصراع دوم را باین شکل نوشته‌اند : « من ناخلفم اگر بجوئی نفروشم »

ج   این بیت شکل صحیحش همان است که خواندید ومعنی آن اشاره است باینکه « پدرم یعنی آدم ابوالبشر بهشت را بدو گندم که خورد فروخت وازدست‌داد ومن که فرزند اوهستم اگر به یك جو از دست ندهم و نفروشم فرزند ناخلف اوهستم یعنی من‌هم به بهشت توجهی ندارم ومیدانید که این روایت دینی یعنی خروج آدم از بهشت بعلت نافرمانی ونزدیك شدن به گندم در ادبیات وداستانها زیاد آمده ازجمله غبارهمدانی گفته است :

« من به گندم خوردن از خلد برین بیرون نرفتم
دانهٔ خال تو رخت افکند بیرون ازجنانم »

س   لطفاً بفرمایید مصراع دوم این بیت درست است یانه ؟

« هر بزرگی که به‌فضل وبه هنر گشت بزرگ
نشود خرد به بد گفتن بهمان وفلان»

ج   درست‌است واین بیت ازفرخی سیستانی‌است درقطعه‌ای که بیت‌اول آن‌این‌است.

« شرف وقیمت وقدرتو به فضل وهنر است
نه به‌دیدار وبدینار وبه سود وبه زیان »

س   ضمن داستانی نوشته بود که ؛ « اوه پدر پدر نمیتواند اینطور باشد . حقیقت ندارد . او را محکم به خود گرفت احساس تازه‌ای در تنش دوید . »

ج   این عبارت پیداست که یك ترجمه ناقص وبشکل‌جملات خارجی است وبازبان فارسی شباهتی ندارد طرز بیان هم فارسی‌نیست. زیرا «نمیتواند اینطور باشد» درفارسی گفته میشود:«ممکن نیست اینطور باشد» یا «نباید اینطور باشد» اما از این بدتر « اورا محکم به خود گرفت» است که معلوم نیست چه مفهومی دارد ومقصود اینست « اورا درآغوش گرفت « یا اورا سخت‌چسبید ورهانکرد»

ویا چیزی مانندآن بهرصورت در فارسی اینگونه تعبیر نداریم‌وبکلی معلوم‌است که ترجمه‌شده آنهم ترجمه تحت‌اللفظی . همین طور است «احساس تازه‌ای در تنش دوید» که احساس دوندارد وبلکه احساس در تن پیدا میشود یا بوجود میآید واگر قدری دقیق‌تر شویم احساس امری روانی است ودر تن نمی‌آید بلکه درو‌جود که مرکب از روان وبدن است پیدا میشود و بهتر است گفته شود «احساسی تازه وجود او را فراگرفت» یا «دروجودش پیداشد.»

س درهمان داستان چند جمله بعد نوشته‌است: «موجی از شادی درتنش دوید .»

ج خوب باین ترتیب تن آن بیچاره میدان مسابقه دو بوده شاید هم نویسنده خود به مسابقهٔ دو علاقهٔ فراوان داشته است زیرا موج هم دویدنی نیست وتاکنون درمسابقات دوشرکت‌نکرده‌است‌بلکه موج بحرکت میآید وبراه میافتدومانند این تعبیرات که باید متناسب با عبارت در جمله‌آورده شود ومثلا باید گفت «موجی از شادی دروجودش به حرکت درآمد» «یا موجی از شادی وجودش‌را فرا گرفت . »

س نامه‌ای رسیده است که درآن معنی این بیت را سؤال کرده‌اند :

« از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان »

ج این بیت ازقصیدهٔ مداین خاقانی است که ضمن آن باصطلاحات شطرنج‌اشاره کرده ومقصودش این است که از اسب بیا پائین و روی برخاك بگذار و ببین که نعمان بن منذر پادشاه‌حیره زیر پی پیل شهمات شده است واشاره است به اینکه در بعضی روایات آمده که نعمان‌بن‌منذر از پادشاهان حیره که عموماً دست نشانده ایرانیها بودند موردخشم خسرو پرویز قرار گرفت و زیر پی پیل افکنده شد .

س سؤال شده است که درکلمات «جنگجو»،«بینا» در مواقع جمع بستن به «ان»

بعد از«و» و «الف» «یاء» اضافه میکنیم اما چرادرجمع بانو «بانوان»میگوییم.

ج قاعده جمع بستن کلمات ختم شده به «واو» و«الف» این است که پیش از الف ونون جمع «یاء» اضافه میشودواینقاعده درموردکلماتیکه به«الف»ختممیشوند عمومیت دارد مانند دانایانبینایان ومانندآن بجز کلمه «نیا» بهمعنی «جد» که چون اصلش در زبان پهلوی «نیاك» بوده جمعش «نیاکان» میشود .

اما درموردکلماتیکه به «واو» ختم میشوندبعضیها جمعشان بدون«یاء» پیشاز الف ونون جمع بکار میرود ازجمله همان کلمه «بانو» که خود ایشان ذکر کردهاند ودیگر «آهو- زانو - گیسو - ابرو- نیکو» ومانندآن که«آهوان - گیسوان -ابروان -نیکوان» گفتهمیشود بگفتهخاقانی:

«گیسوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز

بندهرخوشه که آن تافتهتر بگشایید»

وسعدی مینویسد «شیادی گیسوان برتافت که من علویم و باکاروان حجاز از شهردرآمد» .

س ضمن مقالهای دیده شد که نوشته بود : « بعقیدهٔ برخی مورخین این مسابقات ارائه همان مراسمی است که به افتخار خدایان در المپی انجام میشده است»

ج دراین عبارت دو سه اشتباه وجود دارد یکی این است که کلمه «از» بعد از «برخی» افتاده و حتماً بعداز «برخی» باید «از» داشته باشد زیرا « برخی » قسمتی ازعدهٔ زیاد را میرساند . وبعد از آن کلمه «از» میخواهد نقص دیگر که بهتر است توجه کرد وبرطرفش نمود «مورخین» جمع عربی است که باید بقاعدهٔ زبان فارسی جمع بست و گفت«مورخان» ضمناً بهتر است بجای «المپی» هم «المپیا» یا «المپ» یا «المپیك» گفته شود.

س شنوندهای معنی این بیت معروف حافظ را پرسیدهاند :

« الایا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها»

ج معنی سادهٔ این بیت این است که هان ای ساقی بگردش درآورجام راو ببخش وعطا کن آنرا ، زیرا که عشق دراول آسان وساده بنظرآمد و نموده شد ولی بعد مشکل‌ها درآن افتاد . شاید بیك تعبیر برای هموار کردن مشکلات راه عشق وسیروسلوك به بادهٔ معرفت‌وروشندلی نیازداردوبه تعبیری مستی‌و بیخودی را برای سیروسلوك لازم می‌داند بهر جهت شرح و تفصیل بیشتر را در این‌جا مجال نیست .

س شنونده‌ای یك مصراع شعرویك بیت نوشته وخواسته‌اند مصراع اول و گوینده ومعنی شعررا بفرمایید، مصراع این است: « ندیده‌ام که فروشند بخت دربازار» وبیت این‌است :

« کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن

که روزگار طبیب است عافیت بیمار »

ج این شعر از عرفی شیرازی است از قصیده‌ای که درمدح حضرت علی‌علیه‌السلام سروده ومصراع دومی که نوشته‌اند از مطلع قصیده است باین ترتیب :

« جهان بگشتم و دردا بهیچ شهرو دیار

ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار »

که بصورت : « جهان بگشتم ودردا به هیچ شهرودیار

نیافتم که فروشند بخت در بازار»

نیز نقل شده و قصیدهٔ مفصلی است که «ترجمة الشوق» نام دارد و بیت بعد هم بیت دوم همین قصیده است باین شکل:

کفن بیاور وتابوت وجامه نیلی کن

که روزگار طبیب‌است وعافیت بیمار »

و سؤال کنندهٔ محترم درمصراع دوم واو عطف را انداخته‌اند بهر جهت بیت اول معلوم است که شاعر به هر شهر ودیار گشته است دکان بخت فروشی را پیدا نکرده وشاید این دکان یامغازه درهیچ زمان نبوده وغیر از عرفی دیگری هم آنرا پیدا نکرده باشد در بیت دوم چون بخت در بازار پیدا نشده کفن و تابوت خواسته وجامه را بعلامت عزا وسوکواری نیلی کرده است چون روزگار طبیب است وعافیت وسلامت خودش بیمار شده و درمان نمی‌شود و این قصیده باستقبال قصیدهٔ معروف سعدی است به‌مطلع:

« بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار

که برو بحر فراخ است وآدمی بسیار »

س بفرمایید « زبان سرخ سرسبز می‌دهد برباد » یعنی چه .

ج این مصراع که بصورت ضرب المثل درآمده به معنی این است که سخن نابجا و بی مورد وناحق و نیندیشیده گفتن برای گوینده‌اش خطر دارد و بسا که سراورا برباد دهد و هلاك او را موجب شود البته صفت سبز برای سر مقصود خرمی وشادابی وطراوت و تازگی است نه اینکه تصور کنید رنگ موی سر برنگ برگ درخت سبز باشد وهم چنین صفت سرخ برای زبان رنگ طبیعی آن است بهر صورت این به همان معنی است که گفته اند: « زبان دردهان پاسبان سراست » و امثال و تعبیرات و حکایات مختلف دراین باب داریم ضمناً بعضی‌ها مصراع اولی هم برای این‌ضرب‌المثل نقل کرده و گفته‌اند :

«بپای شمع فتاده است قیچی فولاد »

که لابد مقصودشان این است که زبانهٔ شمع هم سبب گردن زدن وچیدن و کوتاه کردن اوست و این نظیر این بیت است که در بعضی از کلیات سعدی جزء قطعات آمده ومی گوید:

« هر آنکه اونظر عقل درزمانه کند

چنان سزد که همه کار عاقلانه کند

زبان ز گفتن ناگفتنی نگه دارد

که شمع هستی‌خود بر سر زبانه کند »

س « آیا مراسلات ونامه‌ها و کتابهایی که‌در زمان ساسانیان در ایران نوشته‌شده با فارسی امروز تفاوت دارد وعلل‌تفاوت آن چیست ؟ »

ج خط وزبان دورهٔ ساسانی «پهلوی» وزبان پهلوی زبان رسمی آن دوره بوده‌است ونامه‌ها و کتابها و کتیبه‌ها همه به خط وزبان پهلوی نوشته شده است وبعداز اسلام زبان فارسی دری رایج شده که قسمتی ازلغات زبان پهلوی را داشته‌و کلمات ولغات تغییر کرده وبالغات دیگر آمیخته شده وهمان است که در طی هزار سال یا بیشتر بدان سخن گفته و کتاب نوشته‌اند واین زبان فارسی بعلت تغییراتی که کرده ولغات گوناگون که پذیرفته و تکامل یافته است با زبان پهلوی تفاوت دارد .

س در داستانی نوشته بود: «نگاه سرگردانش را همچون نسیم بیقراربهاری تا دور دستها پرواز داد » لطفاً دربارهٔ این جمله از نظر نگارش بحث بفرمایید .

ج در این جمله ایرادی که هست این است که صفت « سرگردان » برای نگاه آمده وبهمین جهت لابد به نسیم بیقرار بهاری تشبیه شده وچون نسیم به همه جا می‌رود این‌نگاه‌هم تادوردستها به‌پرواز درآمده‌است. بازهم ایراد این است که نسیم بیقراربهاری‌خودش همه جا می‌رود وهمه‌رانشاط وشادی می‌بخشد اما این‌نگاه بااینکه شبیه‌نسیم بیقرار بهاری‌است خودش‌بجایی‌نرفته وپرواز نکرده است. بلکه اورا پرواز داده‌اند پس‌معلوم‌نیست این‌نگاه درسرگردانی مانندنسیم بیقرار بهاری است یا در پرواز کردن بدور زیرا کلمهٔ «همچون» که برای تشبیه آمــده نمی‌رساند درچه چیز شباهت دارند و باصطلاح وجه شبه

چیست اگر سرگردانی و بیقراری است که باید گفته می‌شد « نگاهش را که همچون نسیم بیقرار بهاری سرگردان بود تا دور دستها پروازداد» و تازه «پرواز دادن» برای نگاه صحیح نیست و بهتر بود گفته میشد « نگاهش را همه جا انداخت» یا «همه‌جا فرستاد» ومفهوم تشبیه نگاه درهرصورت به‌نسیم بیقرار بهاری دراین جامعلوم نیست .

س درنامه‌ای سؤال شده است که درجملهٔ: «سنگ سراچهٔ دل را به الماس آب دیده می‌سفتم » منظور چیست ؟

ج این جمله از دیباچهٔ گلستان سعدی است که می‌نویسد : « یکشب تأمل ایام گذشته می کردم وبرعمر تلف کرده تأسف می‌خوردم وسنگ سراچهٔ دل‌را به الماس آب دیده می‌سفتم» ودر جمله‌ای که ایشان نوشته‌اند مقصود این است که اشك می‌ریختم وبااشکها ییکه مثل الماس استسنگ سراچهٔ دل‌را سوراخ می کردم و اینطور که می بینیم سؤال کننده درنامه خودشان «آب دیده» را سرهم وبصورت «آبدیده» نوشته‌اند وآنرا صفت الماس قرار داده‌اند وباینطریق «الماس‌آبدیده» شده که معنی ندارد بلکه «الماس آب دیده» درست است که «آب دیده» اشك چشم است وبه الماس مانند شده است. هم چنانکه دل خود را درسختی بسنگ تشبیه کرده‌وبقول مرحوم‌قزوینی (دریادداشتهایش) دل‌خودرا که‌درسراچه‌سینه‌از گناه‌ومعاصی‌مانند سنگ سخت شده‌بودنرم می‌ساخته‌است.

س سؤال شده است که معنی حکایت کوتاه زیر را شرح دهید : « هندوئی نفط اندازی همی آموخت حکیمی گفت تراکه خانه نئین است بازی نه این‌است»

ج این حکایت کوتاه هم ازسعدی است درباب هفتم گلستان ومقصود این است که هندویی مشغول فراگرفتن نفط اندازی بود (یعنی‌پرتاب کردن گلوله‌های نخی وپنبه‌ای که به‌نفط می‌آلودندومشتعل می کردند)حکیمی‌باو گفت‌تو که خانه‌ات از نی ساخته شده این بازی مناسب تونیست یعنی خانه‌ات را آتش می زند .

س	سؤالی رسیده که پرسیده‌اند : جمله «فصلی دو اتفاق بیاض افتاد» یعنی چه :

ج	این جمله هم از دیباچهٔ گلستان است و بصورت «فصلی دوهمان روز اتفاق بیاض افتاد » یا « فصلی درهمان روز اتفاق بیاض افتاد » و دنباله این جمله اینطور است «درحسن معاشرت و آداب محاورت در لباسی که متکلمانرا بکار آید ، ومترسلان را بلاغت افزاید» بهرجهت «فصلی دو اتفاق بیاض افتاد» یعنی « دو فصل روی کاغذ سفیدآمد و نوشته وپاکنویس‌شد» ونظیر همین جمله دردیباچه المعجم شمس قیس رازی نیز آمده است که می گوید : « در چند روز ببشتر فصول وابواب آن را مرتب گردانیدم ومعظم سواد آنرا بحدبیاض‌رسانید ».

س	درسؤالی معنی این عبارت خواسته شده است : « دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر برنیارد ودیدهٔ یأس ازپشت‌پای خجالت‌برندارد ودر زمرهٔ صاحبدلان متجلی نشود مگرآنکه متحلی گردد بزیور قبول امیر کبیر عادل» .

ج	این عبارات هم از دیباچه گلستان سعدی است و عروس فکر تشبیه است و می گوید عروس اندیشه من از نازیبایی‌سر بالا نمی کند ودیدهٔ نا امیدی خودرا ازپشت پای خجالت برنمی‌ندارد . ودر ردیف ودسته صاحبدلان جلوه نمی کند مگر آنکه بزیور پذیرش امیر کبیر عادل آراسته شود » بعبارت دیگر این که «عروس اندیشه من تا به زیور پذیرش و قبول امیر آراسته نگردد سر بالا نمی کند وهم‌چنان دیده‌اش به پشت پای دوخته است و شرم دارد » ولطف بیان سعدی درآوردن‌کلمات عروس وجمال ودیده درپشت‌پای داشتن وجلوه گرشدن وآراسته شدن به زیور قبول واضح است .

س	سؤالی رسیده که درآن نوشته‌اند در این شعر سعدی: « گرچه شاطر بودخروس بجنگ_چه زند پیش بازروبین‌چنگ» کلمهٔ «زند»غلط و بعقیده اهل ادب‌صحیح آن«زید» است ازمصدر زیستن ، حالا نظرتان را دراین باره بفرمایید :

ج	اکنون مناسب است دراین باره بحث کوتاهی بکنیم وببینیم «زند» صحیح است

یا «زید» البته نویسندهٔ محترم‌نامه دلیلی نیاورده وذکر سندی نکرده‌اندوچون در اغلب گلستانهای چاپ شده که من اقلا به‌هفت یا هشت تای آنها مراجعه کردم این کلمه«زند» ضبط شده بزرگترین سند و دلیل است علاوه بر این کلمهٔ «زند» ازمصدر«زدن»دراین‌جا معنی کوشیدن-جنگ‌وستیز کردن‌مبارزه‌ومانند آن‌رامی‌دهد وصحبت‌اززیستن‌درمیان‌نیست که بگوییم«چه‌زید»یعنی‌چه‌زندگی کند وعقیده به«زید» داشتن غفلت ازمعنی «زند» وطرزبیان و بکاربردن الفاظ وکلمات در گلستان است واین طرز استعمال شواهد بسیار دارد.

ازجمله درخودآثار سعدی مثلا این بیت بوستان:

« مزن با سپاهی ز خود بیشتر

که‌نتوان زد انگشت بر نیشتر »

که درست مثل همان بیت گلستان‌است واینجا «مزن» یعنی‌ستیزه‌مکن،جنگ مکن، کوشش برای‌جنگ مکن ومانندآن و«زدن» درترکیبات : «راه زدن- جیب زدن - زبان زدن - گول زدن - دروغ زدن- نقب زدن » معانی مختلف مانند «بریدن - گفتن- کندن» وازاین قبیل دارد حتی به معنی خوردن نیز آمده چنانکه میگویند «ناهاری بزنیم» یعنی «بخوریم».

بهرجهت علاوه بر اینکه در گلستانهای مختلف‌کلمه «زند» آمده دلیل‌لغوی‌هم دردست داریم و باصطلاح اجتهاد مقابل نص‌نمیتوانیم بکنیم وبذوق وسلیقه هم نمیتوانیم حکم نماییم . وبطور کلی دراین موارد با اتکاء به نسخه‌های کهنه وقدیمی به ریشه لغت وطرز استعمال وسبك نوشته و استعمال کلمات در زمان و دورهٔ معین وشاعر ونویسندهٔ خاص نیز باید توجه داشت .

س شنونده‌ای نوشته‌است که ضمن مطالعه به دوعبارت برخوردم که بنظرم‌آمد از نظر دستور زبان درست نیست وآن دوعبارت این است یکی اینکه نوشته بود

«دوست من از بزرگترین نویسنده‌است» ودیگری نوشته بود «از قدیمی‌ترین باشگاه است».

ج بله درست است در اینجا از نظر دستور زبان نقص دیده‌میشود زیرا «بزرگترین و «قدیمی‌ترین» باصطلاح دستوری صفت عالی است وصفت عالی همیشه در مقام مقایسه یك موصوف با چند موصوف و افزونی یك صفت درآن موصوف بکار برده میشود. چنانکه میگوییم این کتاب بهترین کتابهایی است که دیده‌ام یا این شخص از بهترین دوستان من بشمار میآید» ودراین مورد اسم بعد از صفت عالی با پسوند «ترین» را بصورت جمع می‌آوریم یعنی در مورد دوم که لفظ «از» آورده میشود مفردآن اسم بعد ازصفت بکلی غلط است اما اگر لفظ «از» نمی‌آوریم بنابرآنکه چه معنی را اراده کنیم ممکن‌است اسم بعد ازصفت مفرد یاجمع‌آورده شود مثلا وقتی میگوییم «فردوسی بزرگترین شاعر ایران است یعنی درمیان‌شاعران ایران اوبزرگترین‌است اما اگربگوییم: بزرگترین شاعران ایران فردوسی سعدی ـ حافظ هستند» چندنفر را صفت‌بزرگترین داده وبازهم‌آنان را با هزاران تن دیگر سنجیده‌ایم.

گاهی هم‌بعدازصفت «بزرگترین» لفظ‌جمع می‌آوریم امایك نفررا مقصود داریم مثلا دراین‌عبارت‌کلیله‌ودمنه که‌میگوید «فاضلترین اطبا آنستکه‌برعلاج‌ازجهت ثواب آخرت مواظبت نماید.»

و دراین مورد باید دانست صفت به‌کلمه بعداز خود در تلفظ نباید اضافه شود ومثلا درعبارتیکه خواندم نباید گفت «فاضلترین اطباء» ودراین جمله گلستان هم اسم بعدازصفت عالی مفرد آمده وفصیح است «درخبراست از خواجه عالم صلی‌الله علیه وسلم که‌گفت: بزرگترین حسرتی روز قیامت آن بود که بندهٔ صالح را به‌بهشت ُبرند وخواجه فاسق را بدوزخ» ضمناً باید گفت که‌هرگاه‌بعد از این صفات عالی ضمایر اشاره «آنها» یا «آنان» آورده شود که به‌اسامی قبل‌از

صفات بازمیگردد آنوقت در تلفظ صفت به‌ضمیر اضافه میشود مثلا «من پنج کتاب دارم اما کتاب تاریخ من بهترین یا بزرگترین آنهاست» یا «چند نفر دوست دارم که محمود صمیمی‌ترین آنان است »

س در این بیت . «ترك آسایش اگر لذت ندارد پس چرا . ـ گل بدان نازك تنی از خار بستر می کند » منظور گوینده از ترك آسایش . چیست ؟

ج معنی« ترك آسایش» واضح است یعنی « رها کردن آسایش » و«ازآسایش گذشتن وصرف نظر کردن » که بنابرهمین بیت یا ابیات نظیر آن که در سبك هندی بیشترمیتوان دید. این ترك آسایش و گذشتن ازراحت‌طلبی لذت‌دارد و آن‌لذت همان کف نفس ورام کردن نفس‌است وبرای‌اینکه شاهدی هم‌ذکر کرده‌باشد گفته‌است. گل که‌آن اندازه نازك‌تن‌است ازخار برای‌خود بستر می‌سازد پس‌در حقیقت‌ترك‌آسایش‌وخوشی وراحت‌طلبی‌خود دارای لذت وشادی‌است. بطوریکه گفتیم این بیت ازنوع مضامین سبك هندی واز شاعران پیروآن سبك است .

س این‌جملات را که درمقاله مجله‌ای نوشته شده‌است می‌خوانیم :

« او به‌عکاسها فقط یك‌شرط کرده بود ازمن‌همه جورعکس بگیرید فقط وقتی عینك بچشم هست اینکاررانکنید » لطفاً ازنظر نگارش درآن بحث بفرمایید

ج دراین جمله‌ها چندایراد ازنظر نگارش وجود دارد . یکی بکار بردن « به » بجای « با » زیرا شرط کردن باکسی‌است نه به‌کسی ایراد دیگردرجمله‌آخر است « فقط وقتی عینك بچشم هست این کار را نکنید » که قاعدتاً باید اینطور باشد « فقط وقتی عینك بچشمم (یا بچشم من) هست ، یا عینك بچشم دارم (یاعینك زده‌ام) اینکار رانکنید» وبرای اینکه در دوپاسه جمله بفاصله پنج کلمه‌دوبار کلمهٔ « فقط » آورده‌نشودبهتراست کلمه « فقط » دراول‌جمله حذف گردد چون آنجا کلمه « یك » معنی «فقط» را میرساند .

س سؤالی است در بارهٔ این شعرحافظ:

«کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را »

و خواسته اند که در مصراع اول « شکستگانیم » یا نشستگانیم » کدام یك صحیح است ؟ ونوشته‌اند شخصی گفته است بقول استاد بهار «برخی شکسته خوانند، برخی نشسته خوانند ـ چون‌نیست خواجه حافظ معذوردار مارا»

ج خود سؤال کننده نوشته که شخصی گفته است استاد بهار گفته :

« برخی شکسته خوانند ، برخی نشسته خوانند

چون نیست خواجه حافظ معذور دارمارا »

اما این سخن به فرهاد میرزا نسبت داده شده که گفت :

« برخی شکسته دانند برخی نشسته خوانند

چون زنده نیست حافظ معذور دارمارا »

بنا براین بهر دوصورت درنسخه‌های چاپی حافظ آمده است اماآنچه اینجا لازم است یادآوری کنیم اشتباهی است که سؤال کننده در نوشتن کرده‌اند یعنی « شکستگانیم » و « نشستگانیم » هر دو را بصورت « شکسته گانیم » و «نشسته گانیم » نوشته‌اند درصورتی که در این کلمات «ه» به «گ» بدل میشود و دیگر نباید «ه» نوشته شود .

س نامه‌ای رسیده که معنی وشرح سه بیت را خواسته‌اند بیت اول این است :

« گر چه گردآلود فقرم شرم باد از همتم

گر به‌آب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم»

ج این بیت ازحافظ است در غزلی به مطلع .

« من نه‌آن رندم که ترك شاهد وساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم »

ودر بیت مورد بحث علوهمت وبی اعتنایی و بلند نظری خود را بیان کرده‌و

گفته است اگر چه از فقروتهیدستی ظاهری یا فقربه‌اصطلاح صوفیه گردآلود وغبارآلودم اما از همت خود شرم دارم اگر به چشمهٔ خورشید توجهی داشته باشم ودامن خود را به‌آب آن چشمه تر کنم وبیالایم‌چون دامن‌تر کردن آلوده شدن و گناه کردن است وتردامن به معنی عاصی و گناهکار است در هرصورت می گوید با گرد وغبار فقر که برسروریم نشسته‌می‌سازم ودست نیازحتی‌بسوی خورشید درازنمی کنم واز این راه آلوده دامن نمی‌شوم .

س بیت دوم مورد سؤال این است :

بعداز این نشگفت اگر بانکهت بوی‌خوشت

خیزد از صحرای ایزج نافهٔ مشك ختن »

ج این بیت نیز ازحافظ است درغزلی به مطلع

« افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارك باد بر سرووسمن »

ودرآن بیت که خواندید بجای « بوی خوشت » درمصراع اول بیشتر « خُلق خوشت» آمده‌ودرمصراع دوم بجای «صحرای ایذج» «صحرای ایدج» «صحرای ایرج » « صحرای ایران » نیز آمده است ولی همان شکل « ایذج » باذال وجیم صحیح تراست .

س پس‌اینکه‌درنامه با « ز » نوشته شده درست‌نیست .

ج نخیر درست ترهمان است که گفتیم و«ایذج» که در بعضی از کتب جغرافیای قدیم «ایدج» هم‌ضبط شده جزء نواحی لرستان بوده‌ودراین غزل هم‌مقصودهمان است زیرا غزل خطاب به اتابك فرمانروای لرستان است چون ضمن‌آن گوید « ای‌صبا برساقی بزم‌اتابك عرضه دار ـ تاازآن جام زر افشان جرعه‌ای بخشد بد من » ودر بیت مورد بحث مقصود حافظ این است که بعـداز این‌شگفت و

عجبی نیست اگر بابوی‌خلق وخوی خوش تواز صحرای ایذج نافهٔ مشك ختن خیزد وآن صحرا هم مشك بیز گردد .

س بیت‌سوم‌موردسؤال این است.

«من‌همان‌دم که‌وضو ساختم‌ازچشمهٔ‌عشق - چارتکبیرزدم یکسره برهرچه‌هست»

ج این بیت نیز ازغزلی است ازحافظ به مطلع :

«مطلب‌طاعت وپیمان‌وصلاح‌ازمن مست - که‌به پیمانه کشی‌شهره‌شدم‌روزالست»

وچارتکبیرزدن کنایه ازترك واعراض کلی کردن ودوری جستن ازماسوی‌است حافظ‌می‌گویدمن‌آن روز که‌ازچشمهٔ‌عشق وضوساختم و به‌عشق رسیدم یکسره برهرچه که درعالم هست چهار تکبیر زدم وازهمه دوری و اعراض نمودم و همه چیزراترك گفتم‌ضمناً چارتکبیر کنایه ازنمازی‌است که برمیت‌می‌خوانند که‌به طریق اهل‌سنت چارتکبیر می گویند .

س درسؤالی سه‌شعر ازعمعق بخارایی رانوشته ومعنی آنرا خواسته‌اند باین ترتیب

آن لاله بین نهفته دراو آب‌چشم ابر
گویی که جامهای‌عقیق است پرعقار
یاشعله های آتش تیز است اندر آب
یاموجهای لعل بدخشی است دربحار
یك باغ لعبتان بهشتی شدند باز
آراسته به درو گهر گوش‌و گوشوار»

ج این‌سه شعر ازقصیده ای‌است ازعمعق بخارائی دروصف بهار و دراین سه شعر گل‌ولاله وجام‌آنرا که‌قطرهٔ باران‌درونش می‌افتدابتداء به‌جام‌عقیقی تشبیه کرده که‌پرشراب‌باشدبعدآنرا به‌شعله‌های‌آتشی که‌درآب‌افتاده‌یا به‌امواج لعل‌بدخشان درریاها مانند کرده‌است و درهمهٔ تشبیهات سرخی‌لاله را به‌جام‌عقیق یا شعلهٔ

آتش یا امواج لعل بدخشان مانند کرده و از شراب و آب و آب دریا مقصودش قطره‌های باران بوده‌است ـ در بیت سوم هم مقصودش از لعبتان بهشتی گلهای گوناگون است که از در و گهر گوش‌ها را آراسته و زینت داده‌اند .

س یك سؤال داریم باین ترتیب :

دیو بگریزد ازآن‌قوم که‌قرآن خوانند

آدمی‌ـزاده نگهدار که مصحف نبرد»

منظور حقیقی سعدی ازاین شعر چه‌بوده است ؟

ج این بیت جزء رسائل سعدی است‌در تقریرات ثلاثه که صاحبدیوان ازسعدی‌در مورد چندچیز سؤال میکند اول‌تفاوت آدمی ودیواست‌واودرجواب می‌نویسد:

«ای که پرسیدیم ازحال‌بنی آدم ودیو

من جوابیت بگویم که‌دل از کف ببرد

«دیو بگریزد ازآن قوم که قرآن‌خوانند

آدمیزاده نـگهدار که مصحف ببرد »

س پس «نبرد» که‌درسؤال نوشته‌اند درست نیست ؟

ج بله‌در کلیات سعدی هم‌بیشتر « ببرد » آمده و به‌معنی هم نزدیکتر وبهتراست و منظور ازدیو شیطان است می‌گوید شیطان از گروهی که قرآن می خوانند می‌گریزد پس‌تو آدمیزاده رانگه‌دار که قرآن را تحمل کند وببرد وباصطلاح حامل‌قرآن باشد وبخواند وبه آن کار کند .

س آقای دکتر مصراع اول‌بصورت ضرب‌المثل هم‌بکار برده می‌شود .

ج بله‌مثل‌شده‌است‌وبدنیست بدانیم که همین مصراع‌دوم‌را حافظ‌در غزلی‌به مطلع :

« در نظر بازی ما بیخبران حیرانند

من چنینم که نمودم دگرایشان دانند »

تضمین کرده و گفته است .

« زاهد از رندی حافظ نکند فهم چه باك

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»

س آقای دکتر حالا که از حافظ نام بردید اجازه بفرمایید سوال دیگری را هم که راجع به یك بیت از حافظ است مطرح کنیم .

ج بفرمایید .

س سؤال اینست که دربارهٔ این شعر حافظ بفرمایید صحیح آن کدام است .

« پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم »

ودر بعضی از نسخه ها فرد دوم آن بدین شکل می باشد :

«من چرا ملك جهان را به جوی نفروشم» درضمن لطفاً بیت اول را معنی بفرمایید

ج اینکه نوشته اند « فرد دوم آن بدین شکل است » درست نیست بلکه مقصود مصراع دوم است چون فرد بـه یك بیت شعر که مرکب از دو مصراع است گفته میشود .

س مثلا اینکه «بیت اول » هم که در آخر نامه نوشته اند درست نیست و لزومی ندارد

ج بله چون یك بیت بیشتر نیست کافی بود نوشته شود« بیت را معنی بفرمایید » اما ممکن است مقصودشان مصراع اول باشد بهرجهت در موضوع قسمت اول سؤال که نوشته اند مصراع دوم در بعضی از نسخه های حافظ بصورت : « من چرا ملك جهان را به جوی نفروشم» آمده باید گفت، همینطور که نوشته اند در بسیاری ازچاپهای حافظ به شکل دوم ضبط شده اما صورت معروف تر ومتداولتر آن این است که: «ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم» ومعنی بیت این است که پدرم یعنی آدم باغ بهشت را بدو گندم بفروخت و باخوردن دو گندم از بـهشت خارج شد من اگر آنجارا بیك جو نفروشم ومعامله نکنم فرزند ناخلف او هستم ومطابق شکل

دوم مصراع دوم من‌چرا تمام جهان‌وملك‌جهان‌را به يك جو نفروشم وترك‌نكنم البته اين نشانه وارستگی كامل وبی‌اعتنائی صرف به جهان وامور مادی است

س خانمی درنامهٔ خود نوشته اند: محترماً دربيت زير توضيح فرماييد كه هوس و تجارت چه‌رابطه‌ای ميتوانند داشته‌باشند ومنظور حافظ چه بوده است؟

« نيست مارا بجزازوصل‌تودر سرهوسی ـ اين تجارت زمتاع دوجهان مارابس»

ج اين بيت الحاقی وجزء غزلی است ازحافظ به مطلع :

« گلعذاری زگلستان‌جهان مارا بس ـ زين‌چمن سايهٔ‌آن سرورروان مارابس »

وچنانكه‌اشاره‌شدالحاقی است ودرچاپهای معتبر حافظ نيست ودربعضی چاپها بيت ماقبل آخر غزل ومعنی آن واضح است می گويد: در سرما هوس وتمنائی جز پيوستگی و وصل تو نيست و از كالای دو جهان همين تجارت و سودا و معامله مارا كافی است باين ترتيب ارتباط بين هوس وتجارت معلوم است .

س نامه‌ای داريم ازكرمانشاه كه درآن نوشته‌اند :

در اين بيت ازباب دوم بوستان قوافی رعايت شده يا خير چه آنكه سعدی در اين بيت دردوقافيهٔ مصرع يك‌كلمه را بكار برده منتها بدوصورت مثبت ومنفی.

« يكی در بيابان سگی تشنه يافت

برون از رمق درحياتش نيافت »

ج دراين بيت قافيه شكل خاصی دارد كه بنظرمی‌آيد تكرار شده وآن اين‌است كه در مصراع اول «تشنه‌يافت» يعنی نون«تشنه» و «يافت» با اتصال بهم قافيه شده است با «نيافت» درمصراع دوم و اين نوع قافيه آوردن در اشعار شاعران ديگر نظير دارد چنانكه خاقانی در قطعه‌ای گويد :

« زرهنمون‌بدی‌نيك ترس‌خاقانی

كه رهنمون چوبدآيد رهت نمونه شود »

ودر بیت دیگر از همین قطعه گوید :

« زبد گهر همه نیك توبد شود لکن

بقول نیك تو فعل بدش نکونشود »

که می‌بینیم «نکونشود» که نون نفی دارد با «نمونه‌شود»قافیه شده

س سؤال دیگری است که معنی این بیت را خواسته‌اند .

« چو حاتم اگر نیستی‌کام وی

نبردی کس اندر جهان نام طی »

ج این بیت هم ازباب دوم بوستان سعدی است در احسان که می گوید :

« چو حاتم به آزاد مردی دگر

ز دوران گیتی نیامد مگر

ابوبکر سعدآنکه دست نوال

نهدهمتش بردهان سؤال »

وبعد ازبیت مورد سؤال این بیت است .

« ثناماند از آن نامور در کتاب

تراهم ثنا ماند وهم ثواب »

ودر بیت مورد سؤال مقصود این است که :

اگر کام وخواسته وآرزوی او مانند خواسته و کام حاتم نبود کسی در دنیا از قبیله طی وحاتم یاد نمی کرد، جود وسخاء اوست که نام و آوازهٔ حاتم و قبیلهٔ اورا زنده کرده ونگه داشته است البته بعد ازآن می گوید که برای حاتم فقط ثنا وستایش مانده اما برای توهم ثنا وستایش می‌ماند هم اجرو مزدوثواب اخروی ضمناً نسخه بدل مصراع دوم « نام وی » و مصراع اول در بعضی چاپها بجای «کام وی» «نام وی» است .

س شنونده‌ای از بجنورد نامه‌ای فرستاده وضمن آن چند بیت از کلیله ودمنه رودکی را نوشته و در زیر بعضی از ابیات خطی قرمز کشیده و معنی آنهارا خواسته‌اند ونخستین بیت مورد سؤال ایشان این بیت‌است :

«شب زمستان بودو کپی سردیافت . کرمك‌شبتاب نا گاهی بتافت »

وبعداز این بیت هم زیر کلمه « کپیانش»خط کشیده‌اند دراین بیت: « کپیانش آتش‌همی پنداشتند ـ پشته‌هیزم بدو برداشتند »

ج بطورخلاصه « کپی » بفتح اول که باتشدید یابی تشدید هردوتلفظ می شود به معنی‌میمون‌است‌و« کپیان»هم میمونها است‌واین‌قسمت مربوط به‌داستان‌بوزینگان ومرغ نادان در کلیله ودمنه‌است که بوزینگان کرم شبتات را آتش پنداشتند وهیزم روی‌آن ریختند .

س بیت دیگر این است :

«مرد مزدوراندر آغازید کار ـ پیش اودستان همی زد بی کیار »

وسؤال درمورد « کیار » است .

« کیار» درلغت به معنی « کاهلی » است و مقصود این است که بدون کاهلی آهنك ونغمه می‌نواخت . ومربوط است به‌داستان‌بازرگانی که‌مردی را برای سفته کردن جواهرش مزدور گرفت وبه او گفت چنك بنوازد .

س بیت دیگر این‌است: « گرسنه روباه شدتاآن‌تبیر. چشم‌زی‌اوبرد مانده‌خیرخیر» ولغت « تبیر » و «زی» «و» «خیرخیر » راخواسته‌اند .

ج «تبیر» به‌معنی طبل‌بزرك و کوس است که «تبیره» هم گفته میشود . یعنی روباه گرسنه رفت تا نزدیك آن‌طبل وچشم بجانب اوبرد وخیره خیره وحیران ماند پس «زی» بمعنی جانب است و « خیرخیر » « خیره خیره» است وبیت مربوط به‌داستان روباه وطبل‌است که روباه از صدای طبل گمان‌برد گوشت و پوست دارد .

س	اشکال دیگر در کلمه‌ای‌است که ایشان جداگانه «بند» و «روغ نوشته‌اند و بیت مورد سؤال هم این است :

« آب هرچه بیشتر نیرو کند
بندوروغ سست بوده بفکند »

بازهم زیر «روغ» خط کشیده‌اند .

ج	این کلمه در لغت‌ها «بندروغ» نوشته شده به معنی بندی که با چوب و علف‌و خاك در پیش آب می‌بندند تا بالا آید واگر چه در کتب لغت اینطور نوشته شده اما درست آنرا «بندورغ» می‌دانند که خود «ورغ» هم به معنی‌سدوحایل است وظاهراً لغت نویسان کلمه را درست نخوانده‌اند و مصراع دوم باید این باشد : «بندورغ سست بوده بر کند »

س	بعدلغات «زیب» «توجبه» و «نشیب» است در این بیت :

« خود ترا جوید همی خوبی وزیب
همچنان چون نوجبه جوید نشیب »

ج	لغات «زیب» و«نشیب» که معلوم است اولی به معنی زینت وآرایش و دومی‌به معنی سرازیری است اما «نوجبه» به معنی «سیلاب» است که بعضی «توجبه» هم ضبط کرده‌اند . ومعنی بیت‌این‌است که خوبی‌وآرایش وزیب ترامی‌جوید هم چنانکه سیل سرازیری را جستجو می کند .

س	بالاخره معنی «شورشور» و«کاوکاو» را در این بیت خواسته‌اند :

« تنگ شد عالم براو از مهر گاو
شور شور اندر فکند وکاوکاو »

ج	« شور شور» مکرر یك‌کلمه یعنی «شور» است که به معنی فریاد وغوغا ونیز به معنی سعی و کوشش وکار و ورزیدن و«کاو کاو» به معنی‌جستجو وتفحص‌است

از مصدر «کاویدن» بنا بر این‌معنی بیت واضح است که جهان بر او و از مهر گاو تنگ شد و به‌کار وفعالیت وجستجو وکاوش درکار او پرداخت .

س آقای دکتر ، ازبندر بوشهر نامه‌ای رسیده که درآن یك‌مصراع شعرنوشته‌اند اما درست معلوم‌نیست‌مقصودشان‌چیست.اگراجازه میفرمایید‌آنراهمانطوریکه نوشته‌اند بخوانیم تارفع اشکال بشود

ج بفرمایید سؤال چیست وایشان چگونه نوشته‌اند .

س نوشته‌اند: « ای که گفتی هیچ مشگل چون فراغ یار نیست » صحیح است یا « ای که گفتی هیچ مشگل چون فراغ یار نیست »

ج پس اینطور که می خوانید « مشگل » با گاف نوشته شده اما « فراق » باقاف را معلوم نیست باچه املائی نوشته‌اند .

س آنهم درهردوبار با «غ» نوشته شده‌است .

ج پس دراین‌جا اشکال دو سه چیز است : اول اینکه « مشگل » با گاف نیست بلکه «مشکل» با کاف است . اسم فاعل از « اشکال » و کلمه هم عربی است ثانیاً «فراغ» باغین‌ازطرف‌یاراشکالی‌ندارد بلکه اشکال ودشواری در «فراق» با قاف است که‌بمعنی دوری وجدایی ومصدردیگر ازمفارقت است.

س آقای‌دکتر مثل‌اینکه‌این کلمه « فراق » هم‌درفارسی بافتح اول یعنی « فَراق» تلفظ میشود .

ج بله در فارسی بفتح اول تلفظ میشود اما برای اینکه با «فراغ» باغین به معنی آسایش واستراحت اشتباه نشود بهتر است این «فراق» باقاف به‌کسر اول‌تلفظ شود مگر اینکه در جمله و عبارت معنی بطوری واضح باشد که اشتباهی دست ندهد.

س بنا بر توضیحی که فرمودید مصراع مورد سؤال معلوم شد این است :

« ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یارنیست »

س حالا بفرمایید این مصراع از کدام بیت واز چه شاعری است ؟

ج این مصراع ازبیتی است درمطلع یك غزل از سعدی وتمام بیت این است :

« ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست

گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست »

س یك سؤال رسیده در این باره که منظور خاقانی از این بیت چه بوده که در قصیدهٔ معروف ایوان مدائن گفته:

« دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نونو

پند سردندانه بشنو زین دندان »

ج معنی ومقصود واضح است میگوید بهر قصری که نگاه میکنی دندانه‌های آن که برجای مانده واز گذشت زمان و آمدن و درگذشتن جهانیان وزندگی آنان حکایت میکند بتو پندی تازه به تازه میدهد وتو پند سردندانه را ازین دندان یعنی از صمیم قلب وته دل بشنو و به‌کاربند و از این آثار باقیمانده و حکایت‌هایی که میکنند عبرت بگیر وپند آموز.

س نامه‌ای رسیده از ابهر که مربوط به معنی دو شعر است . نوشته‌اند «مستدعی است معانی این اشعار را که یکی از انوری است و شعر دوم از سعدی‌علیه‌ـ الرحمه است بیان‌فرمایید ممنون ومتشکر خواهم بود »

ج بنابراین شعر اول که نوشته‌اند از انوری است کدام است بفرمایید .

س این شعر است :

« سیب را گر ز قطع بیم کنند

ناخنی روشنان دونیم کنند »

ج ابتدا اجازه بدهید دو اشتباه بلکه سه‌اشتباه که‌در نقل این بیت ونام شاعرآن

پیش امده است بیان کنیم بعد به معنی کردن آن بپردازیم . اولا این بیت از انوری نیست بلکه از نظامی گنجوی است در مثنوی هفت پیکر آنجا که در نعت پیغمبر اکرم سخن میگوید وثانیا بیت‌هم بشکلی که ایشان نوشته‌اند نیست بلکه باین شکل است :

«سیب‌را گر ز قطع بیم کند   ناخنهٔ روشنان دو نیم کند

و بیت قبل‌از بیت مورد سؤال نیز چنین است :

« کرده ناخن ُبرای انگشتش   سیب مه را دو نیم در مشتش»

درایجا از معجزه پیغمبر که دو نیمه کردن ماه است صحبت کرده باصطلاح «انشقاق قمر » و گفته‌است‌قیچی‌ومقراض انگشت اوسیب ماه‌را درمشتش دو نیم کرده واگر سیب ماه را از دونیم کردن بیم‌میدهد ومیترساند در عوض ناخنهٔ روشنان را که‌ماه باشد دونیم میکند وچشم روشنان فلك یعنی ستارگان را از بیماری ناخنه نجات میدهد .

س   آقای دکتر بنابراین مقصود از سیب که سیب ماه و آشکار است در مورد «ناخنه» که‌فرمودید بیماری است همچنین « روشنان» که‌به ستارگان معنـی کردید لطفاً توضیح بیشتری بفرمایید .

ج   «ناخنه»بیماری‌است که درچشم پیدامیشود ونوشته‌اند گوشت زائد وسرخی‌است که درچشم بوجود میآید واگر آنرا نبرند کور میسازد « روشنان فلك » هم به‌معنی ستارگان است ازطرف دیگر ماه را ناخنهٔ چشم شب یا بگفتهٔ نظامی «ناخنهٔ روشنان» گفته‌اند که چون دونیم شد «روشنان» ازمرض ناخنه نجات یافتند اگر چه ماه بعلت قطع وبریدن بیم یافت.حالا بیت دوم‌را که نوشته‌اند از سعدی است بفرمایید .

س   بیت این است :

« امروز دو مرده پیش گیرد مر کن

فردا گوید تربی از اینجا بر کن »

ج این بیت از سعدی درباب هشتم گلستان ومربوط به کسی است که وام میخواهد وبعدنمیدهد «مر کن» بهمعنی تغاراست و«دومرده» به اندازهٔ دومرد معنیمیدهد و«تربی بر کندن» ظاهراً به معنی یکنوع کار بی سبب وبیهوده کردن یا شاید هم حوالهٔ بیجا وبی معنی دادن باشد ومقصود سعدی ظاهراًاین است کهروزی که اینگونه اشخاص، که (خود او درابیات قبل از این گفته وام خدا را که نماز باشد نمیگزارند) ، برای وام گرفتن نزد او میآیند تغار را دو مرده پیش میگیرند وهرچه میخواهند میبرند (یا آنکه تعارف را زیاد میکنند) وفردا که باید وام را بپردازند میگویند تربی از اینجا بر کن وبروپیکارت. ضمناً دربسیاریازچاپهای گلستانبجای «پیش گیرد» «بیش گیرد» آمده است کهمعنی میدهد «دو مرده بیشتر تغار را میگیرد »

س سؤالی رسیده در مورد سه بیت ازیك غزل که بدو صورت نوشته و پرسیدهاند: کدام شکل صحیح استواز کدام شاعر است ، شکل اول این است :

« ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد

دردام مانده باشد صیاد رفته باشد

شادیم کز رقیبان دامنکشان گذشتی

گو مشت خاك ما هم بر باد رفته باشد

آواز تیشه امشب از بیستون نیامد

گویا بخواب شیرین فرهاد رفته باشد »

وشکل دوم این است :

« ای وای بر اسیری کزیاد رفته باشد

دردام مانده صید وصیاد رفته باشد

شادم که از رقیبان دامنکشان گذشتی

گو مشت خاك من هم بر باد رفته باشد

امشب صدای تیشه از بیستون نیآمد

گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد »

ج این ابیات جزء غزلی است از حزین لاهیجی شاعر قرن دوازدهم هجری البته در انتساب بیت سوم به او شك است و سؤال کنندهٔ ما در حقیقت دو شکل ابیات‌را که‌دیده‌و نوشته‌اند، ترکیبی‌است که‌ازهریك دردیگری‌شده‌وبطوریکه حالا ابیات‌رامیخوانم هیچ‌یک‌ازدوشکل مورد سؤال مطابق آنچه درجزء‌آثار حزین ضبط‌شده نیست و‌آن سه‌بیت اینطور است :

« ای وای براسیری کزیاد رفته باشد - دردام مانده باشد صیاد رفته‌باشد

شادم که ازرقیبان‌دامن کشان گذشتی - گومشت خاك ماهم برباد رفته باشد

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد - شاید بخواب شیرین فرهاد رفته باشد»

س دراین مورد سؤالی داریم که اگر اجازه بفرمایید مطرح کنیم البته مربوط به اشاره‌هایی است که فرمودید .

ج بفرمائید چه سؤالی است .

س اولا فرمودید در انتساب بیت آخر به حزین شکی هست دراین باره توضیح - بفرمایید . ثانیاً بفرمایید که این ابیات درغزل بهمین ترتیب است که درسؤال آمده یاترتیب دیگری است ؟

ج ترتیب ابیات‌این‌نیست زیرا بیت اول مطلع است و بیت دوم‌ماقبل‌آخر و بیت آخر بیت سوم غزل است. اما بیت سوم با اینکه جزء غزل حزین ضبط شده و به چاپ هم‌رسیده است آنرا به « خوشگو » بیشتر نسبت داده اند علاوه براین در بیت تخلص این‌غزل هم « فرهاد رفته باشد » آمده زیرامیگوید :

« پرشور از حزین است امروز کوه و صحرا

مجنون گذشته باشد فرهاد رفته باشد »

وبعلت همین تکرار قافیه به احتمال قوی آن بیت ازحزین نیست .

س تا این بحث تمام نشده اجازه بفرمایید عرض کنیم که مصراع اول آن بیت بصورتی که معروف است و شنیده ایم این است :

« آواز تیشه امشب از بیستون نیآمد »

ج بله اینطور است وشاید هم صورت اصلی بیت همین بوده و بعد تغییر یافته است.

س سؤالی است در مورد این بیت حافظ :

« یاران حدیث سرو و گل ولاله میرود

وین بحث با ثلاثهٔ غساله میرود »

ونوشته‌اند «با» حرف همراهی است وچرا گفته «باثلاثهٔ غساله‌می‌رود» واصولا چرا « باثلاثهٔ غساله میرود » و بطور کلی معنی ثلاثهٔ غساله چیست ؟

ج برای این بیت حافظ چند نوع توجیه و شرح کرده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم (قبلا هم بگوییم که درآغاز مصراع اول «یاران» نیست و «ساقی» است) یکی اینکه درقدیم صبح سه جام می نوشیده‌اند که آنرا « ثلاثهٔ غساله » می‌نامیدند یعنی سه جام شستشو دهنده وظهر پنج جام می‌خورده‌اند که «خمسهٔ هاضمه» می‌نامیدند وشب هفت جام می‌خوردندو آنرا «سبعهٔ نائمهٔ» می‌نامیدند و سرو و گل ولاله هم معلوم است که هرسه نشانه طراوت وتازگی‌وخوش‌اندامی و وسرخی ولطافت وبهار وزیبایی است پس می گوید : گفتگو از سرو و گل و لاله می‌رود واین بحثی است که با ثلاثه غساله میرود وبه‌آن مراجعه می‌شود. و در باره آن بحث می‌شوده بدیهی است « سرو و گل ولاله» سه‌چیز است که گفتگوی آن با ثلاثهٔ غساله به معنی‌ای که گفتیم مناسبت دارد .

س پس غساله‌از همان کلمهٔ غسل به‌معنی شستشودادن است .

ج بله وبه‌مناسبت ثلاثه آمده است و به معنی شستشو دهنده و مـؤنث غسال صیغه مبالغه است .

س توجیه دیگر بیت راهم لطفاً بفرمایید .

ج توجیه دیگر این است که سروو گل ولاله را کنایه از مراحل عرفانی یعنـی تصفیه وتحلیه وتجلیه گرفته‌اند وثلاثهٔ غساله راهم فنای آثاری وافعالی وفنای ذاتی دانسته‌اند وبعضی هم نوشته‌اند که سروو گل ولاله نام سه دخترزنی‌غساله درشیراز بوده است .

س آقای دکتر درهمین‌غزل است که می گوید «شکرشکن شوندهمه‌طوطیان‌هند- زیرقند پارسی که به‌بنگاله‌می‌رود»

ج بله ومقصودش ازقند پارسی سخن وشعر خود اوست.

س شنونده‌ای درنامه خود معنی سه‌بیت ازسعدی را خواسته ونوشته‌اند تـا کنون معنی این ابیات که از دوغزل مندرج درقسمت طیبات سعدی است برایم‌روشن نشده متمنی است معنی آنهارا روشن فرمایید

ج ابیاتی که ذکر کرده‌اند چیست !

س دوبیت سؤال اول این است :

« شیرین بدر نمیرود از خانه بی‌رقیب
داند شکر که دفع‌مگس بادبیزن است
جور رقیب و سر زنش اهـل روزگار
بامن همان حکایت گاو دهل‌زن است»

(یا گاو ودهل زن است)

ج این دوبیت از غزلی است به مطلع :

«امشب بـراستی شب مـا روز روشن است

عید وصال دوست علی رغم دشمن است»

وبیت اول از دو بیت مورد سؤال باین معنی است که شیرین از خانه بـدون نگهبان و مراقب بیرون نمی رود زیرا شکر می‌داند که وسیلهٔ دفع و راندن مگس از شیرینی بادبزن است. دراین جا ظاهرا بین شیرین زن خسرو و شکر رقیب اوهم‌تناسب وایهامی وجوددارد. اما دربیت دوم مورد سؤال مقصود از حکایت گاو ودهل‌زن (که بهتر و مناسبتر از گاو دهل زن بنظر می‌آید)ــ ظاهرا مثل است زیـرا داستان و حکایت به‌معنی مثل هم آمده اگر چه منشأ امثال هم‌غالبا ممکن‌است قصه‌یاحکایتی باشد وفعلااین حکایت‌یامثل درجایی ضبط نشده ودیده‌نمی‌شود. امامیتوان‌اینطورحدس‌زد ومعنی کرد که می گوید: جور وستم رقیب وسرزنش اهل روزگار بامن مانند همان مثل گاو و دهل زن است که صدای گاو باآواز دهل او برنمی‌آید وبه جایی نمی‌رسد وصدای دهل همه جامی‌رسد. البته همانطور که گفتیم این حدسی است که زده میشود و بامعنی نزدیك‌است اگر منشا این مثل یاحکایت هم بدست آمد باز درهمین برنامه ذکر خواهیم کرد.

س بیت سوم مورد سؤال ایشان این است:

«هزار بادیه سهل‌است با وجود تورفتن

وگر خلاف کنم سعدیا بسوی توباشم»

ج این بیت هم پایان غزلی است به‌مطلع

«در آن نفس که بمیرم درآرزوی توباشم

بدان امیددهم‌جان که خاك کوی‌توباشم»

ودر بیت مورد سؤال می گوید هزار بیابان را باوجود تو و بخاطر تو میتوان بسهولت وآسانی پیمود وزیر پاآورد واگر دراین مسأله مخالفت کنم یاغیر از

این بگویم وبخواهم ای سعدی بسوی تونزد توباشم وبجانب تو باز گردم واز دوست روی بر گردانم ، وواقعاهم سعدی دراین خلاف نمی کند و می گوید و رفتار میکند وزبان حالش همیشه این است که درغزل دیگرهم می گوید .

« هزار سختی اگر برمن آید آسان است

که دوستی و ارادت هزار چندان است

اگر تو جور کنی جور نیست تربیت است

وگر تو درد دهی درد نیست درمان است »

س	دراین نامه سؤال دیگری همهست وآن اینستکه پرسیده‌اند «بادبیزن است ـ دهل زن است ـ سهل است » راباید متصل نوشت یعنی « است » را به حرف آخر کلمات « بادبیزن » « دهل زن » و « سهل » چسبانید یا باید جدا نوشت چون حرف آخر این کلمات از حروف بی صداست اگر « است » جدا نوشته شود برای خواندن و نوشتن و تلفظ کلمات بهتر است و اشتباه کمتر روی می دهد البته اگر ازحروف صدادار باشد مانند « الف » « واو » معمولا الف « است » حذف می‌شود و ایرادی ندارد درهر صورت بیشتر مربوط به‌این است که کلمه خوانا و درست وخوش خط نوشته شود .

س	دوشیزه‌ای درنامه خود سؤال کرده‌اند مصرع اول این شعر چیست ؟ « ماهی از سر کنده گردد نی زدم » و آیا « کُنده » صحیح است یا « گَنده » واگر « کُنده» است مگرهر موجودی از سر « کنده» نمی‌شود که فقط ماهی از سر « کنده» می گردد ومنظورچیست؟

ج	مصراع اول شعر که دردفتر سوم مثنوی آمده این‌است :

« عقل اول راند بر عقل دوم

ماهی از سر گنده گردد نی‌زدم»

و به مناسبت مصراع اول و معنی ای که مولوی در نظر داشته « گنده » بفتح

اول صحیح‌تر است از «کنده» بفتح اول زیرا دراین‌جا مقصود تسلط و برتری وبزرگی سروتشبیه ومناسبت آن‌باعقل اول‌است که عقل کل وفعال‌است‌برعقل دوم که جزیی‌است (وآنرابه دم‌تشبیه کرده ومتناسب‌آورده است) می‌راندوآنرا کامل می‌سازد و بر آن چیره می‌شود یااگر هم چنانکه ایشان نوشته‌اند همه موجودات ازسر کُنده میشوند همه موجودات هم ممکن است‌ازسر کَنده‌شوند امـا در این جا مطلب چیز دیگر است . و « ازسر کُنده گردد » صحیح‌تر و مناسب تر است . درضمن بیت مورد بحث باین شکل‌هم آمده است :

«نفس اول راند برنفس دوم

ماهی‌از سر کنده باشدنی‌زدم»

س این شنونده یك سؤال دیگر هم‌دارند وآن معنی این بیت است :

«از گوش بکش پنبهٔ غفلت چو صراحی

تسبیح شنـو از دل پردانهٔ انگور» .

ونوشته‌اند «منظور از گوش وصراحی چیست وچه نسبتی باهم دارند . همچنین تسبیح وانگور یعنی چه؟»

ج صراحی به‌معنی شیشه است که دارای گردن باریك ودراز و تا حدی کج بوده وهنگام ریختن مایع داخل آن به‌جام صدا می کرده است ازاین جهت غلغل صراحی نیز گفته شده است والبته آنچه داخل صراحی می‌ریخته‌اند شراب و آب انگور بوده ازاین جهت بین صراحی وانگور ارتباط ومناسبت وجوددارد و دانه‌های تسبیح هم بادانه‌های انگور و هـم بادانه‌های درون پردانهٔ انگور همانندی و مناسبت دارد . پس می گوید از گوش خودت پنبهٔ غفلت را بیرون بیاور تامانند صراحی باشی یعنی همانطور که از دل انگور به‌درون صراحی آب انگور و شراب ریخته میشود به گوش تو هم آواز تسبیح خداوند از دل

پردانهٔ انگور برسد . چون همهٔ موجودات باصطلاح تسبیح تکوینی دارند و خداوند را به‌زبان خود تسبیح می گویند ومی‌ستایند ، چنانکه سعدی گوید :

«توحید گوی او نه بنی‌آدم اندویس
هر بلبلی که زمزمه برشاخسار کرد»

و در قرآن کریم هم آمده است : من شیئی الا یسبح بحمده . . »

س نامه‌ای‌از کویت رسیده وسؤال کرده‌اند در مورد این شعر حافظ که می گوید:

«من ملك‌بودم وفردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم»

عقیدهٔ بعضی‌ها که می گویند اشاره به‌شیطان است که بخاطر سجده نکردن‌آدم از بهشت رانده شده است یااشاره به‌فرزند آدم است که به‌خاطر گندم خوردن آدم از بهشت رانده شده وبه روی زمین آمده است ؟

ج حافظ مسلما دراین بیت به شیطان‌کاری نداشته و از او تعریف یادفاعی نکرده است بلکه ازقول خودش و هر فرزند آدم وهریك از افـراد بشر سخن گفته و مقصودش این است که من فرشته بودم ودرعالم ملکوت جای داشتم اما آدم و نافرمانی واشتباه او سبب شد که من به‌خراب‌آباد یعنی دنیـا بیایم و از جهان فرشتگان بیرون بروم وبه‌این معنی‌درموارد دیگر حافظ ودیگر شاعران‌اشاره فراوان کرده‌اند ودرهمین‌غزل حافظ‌ازمقام انسانی‌بزبان خودش سخن‌می گوید ومطلع آن این است .

«فاش می گویم واز گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هردو جهان آزادم»

وضمن آن گوید :

«طایر گلشن‌قدسم چه‌دهم شرح فراق
که‌دراین دامگه حادثه چون‌افتادم»

وملاحظه می کنید که همهٔ این سخنان از زبان خود آدمی است نه از زبان شیطان که مایهٔ گمراهی آدمی شده است .

س درنامهٔ دیگری سؤال کرده اند که دراین بیت :

« گلاب است گویی به جویش روان
همی شاد گردد ببویش روان »

پرسیده‌اند کلمهٔ« روان» درمصراع اول ازنظر دستوری چیست ؟

ج « روان» درمصراع اول صفت فاعلی از رفتن است ومعنی«رونده» می‌دهد که با « روان » مصراع دوم که به معنی « روح » است جناس تام دارد .

س سؤالی داریم در مورد معنی این رباعی خیام :

« این چرخ فلك که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغدان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندر او گرداتیم »

ج دراین جا اگر «فانوس خیال» را شرح دهیم وروشن سازیم معنی رباعی واضح میشود . بطورکلی «فانوس خیال» یا «فانوس خیالی» عبارت از فانوسی بوده که بر دیوارهٔ آن تصاویری نقش میکردند ووقتی که چراغ روشن می‌شد وفانوس به گردش درمی‌آمد آن تصاویروسایه‌ها ونقوش‌متحرك به نظر می‌آمدند ودیده می‌شدند شاید هم سایهٔ آنها بر دیواری می‌افتاده است وبه چشم می‌آمده است. این فانوس را به زبانهـای اروپائـی « لانترن ماژیك » می گویند و ممکن است در این جا « خیال » را به فتح‌اول هم خوانده که به معنی صورت خیالی و شبح است و خیام خورشید را بجای چراغدان وشمع و منبع‌نور فانوس گرفته و زمین و چرخ را فانوس دانسته و مردم عالم را به همان تصاویر ونقوش روی فانوس مانند کرده که به سبب مرکز نور و روشنایی هنگـام حرکت فانوس

به گردش درمی‌آیند و سایهٔ آنها در حال حرکت برجدار فانوس معلوم میشود یا به دیواری می‌افتد و این تعبیر « فانوس خیال » یا « فانوس خیالی »دراشعار شاعران دیگر نیز دیده میشود ازجمله مسیح کاشی گوید :

« به هر محفل که شمع قامت او جلوه گر گردد
چو فانوس خیال آن خانه‌اش بر گردسر گردد »

س آقای دکتر دراین جا خورشید به «چراغدان» تشبیه شده است ؟

ج بله و درست است .

س مقصودم از این سؤال این است که چون درنامهٔسؤال کننده «چراغ» و «دان» جدا نوشته شده بنظر میرسد که «چراغدان» خوانده نشود بلکه خوانده شود « خورشید چراغ دان وعالم فانوس » یعنی « خورشید را چراغ بدان وعالم را فانوس »

ج «چراغدان» سرهم درست است یعنی جای چراغ ومرکز نورافشاندن که‌همان معنی چراغ را می‌رساند . البته دربعضی چاپها «چراغ‌دان» بصورت جدا آمده است که آنهم معنی درستی دارد .

س درنامه‌ای دوسؤال شده است ، سؤال اول این است : «دربوستان سعدی قسمت (عالم تربیت) میفرماید :

« اگر زن ندارد سوی مرد گوش
سراویل کحلیش در مرد پوش »

منظور از سراویل کحلیش چیست آیا نوعی از لباس بوده که‌درآن‌عصر وزمان میپوشیده‌اند یا مقصود این بوده که مردبجای‌زن سرمه در چشم بکشد واگر اینطور هم باشد سراویل چیست ؟ »

ج «سراویل» جمع «سروال» لغت عربی است که درفرهنگهای عربی می‌نویسند از فارسی گرفته شده وبه معنی جامه و نوعی شلوار است وکحلی به معنی

سرمه‌ای است پس «سراویل کحلی» یعنی «جامهٔ سرمه‌ای» که بنابراین شعر ظاهراً لباس مخصوص زنان بوده است .

س اینکه در قدیم به چشم پزشك «کحال» می گفتند از همین ماده « کحل » است .؟

ج بله . از همین ماده گرفته شده چون « سرمه » داروی چشم نیـز بوده است « کحالـی» هـم به معنی چشم پزشکی بوده است . حالا سؤال دوم ایشان را بفرمایید.

س درسؤال دیگر نوشته‌اند «در کلمات سعدی قسمت قصائد فارسی این شعرهست: «ایهاالناس جهان جای تن‌آسانی نیست - مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست» لطفاً معنی مصراع دوم رابیان فرمایید .

ج مصراع دوم باین معنی است که درجهان مرد داناودانشمند داشتن و بوجودآمدن ارزانی ومفت ومجانی نیست و بدون کار و کوشش دانا شدن بدست نمی‌آید و جهان هم باین جهت جای تن آسانی وتن پروری نیست.

س آقای دکتر باین ترتیب «تن آسائی» که بعضی‌ها می گویند غلط است .

ج بله . این ترکیب ارتباطی به «آسایش» و «آسودن» ندارد بلکه ترکیبی‌است از «تن» و «آسان» و «ی» مصدری که مجموعا به‌معنی تن پروری وتنبلی‌وآسان گرفتن وپروردن تن و جسم است . و «تن آسانی» و «تن آسان» بازهم درنظم ونثر بکار رفته وشواهد فراوان‌دارد .

ازجمله فردوسی گوید :

«تن آسانی وکاهلی دور کن

بکوش وزرنج تنت‌سور کن»

ضمنا کلمه «تن آسانی» به‌معنی استراحت وآسایش ورفاه نیز آمده است.

هم‌چنین خود کلمهٔ «آسانی» هم‌به‌معنی استراحت وآسایش‌آمده چنانکه‌دراین دوبیت سعدی از گلستان می‌بینیم :

« مبین آن بی حمیت را که هرگز
نخواهد دید روز نیکبختی
که آسانی گزیند خویشتن را
زن و فرزند بگذارد به سختی»

س « درسؤالی نوشته‌اند خواهشمندم نام شاعر و کتاب شاعر این بیت شعررا برای بنده بگویید و درصورت امکان چند بیتی که در دنبالهٔ این بیت است قرائت نمائید بی نهایت‌متشکرم »

ج خوب بیت‌را قرائت بفرمایید

س بیت این است :

«شانه کمتر زن که ترسم تار زلفت بشکند
تار زلفت نیست رشتهٔ جان من است»

امامثل اینکه مصراع دوم ازجهت وزن درست نیست وچیزی کم دارد

ج بله چنانکه ضمن خواندن متوجه شدید مصراع دوم ازجهت وزن نقصی دارد وبهتر است ابتدا آنرا درست بخوانیم بعد درباره اش صحبت کنیم واصل بیت این است :

« شانه کمتر زن که ترسم تار زلفت بشکند
تار زلف تست اما رشتهٔ جان منست »

واین بیت از «نیاز اصفهانی» است و فعلا ابیات دیگری دردنبالهٔ آن در دست نداریم.

س منتظور خاقانی از گفتن این شعر:

«هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
ایوان مدائن را آیینهٔ عبرت دان »

وسایر اشعاو این قصیده چه بوده است .

س آقای دکتر ببخشید همیشه «از دیده نظر کن‌هان» شنیده وخوانده‌ایم اما اینجا بشکل دیگری نوشته شده است .

ج بله دربارهٔ آن هم توضیح می‌دهیم اما منظور خاقانی از سرودن قصیده « ایوان مدائن» یادآوری از عظمت وجلال ایران در دورهٔ ساسانیان و عبرت گرفتن از گردش ایام وتغییر وتحول زمانه است و همانطور که گفتید همیشه «از دیده نظر کن» خوانده وشنیده‌اید اما در نسخ بسیار کهنه و قدیمی دیوان خاقانی «از دیده عبر کن» آمده ودراین‌مورد «دیده» به‌معنی چشم نیست بلکه به معنی «مشهود»و«دیده شده» است و «عبر کن» هم به معنی عبرت‌وپند گیرواعتبار کن است .

س سؤالی داریم که نوشته‌اند : « تنوین مخصوص کلماتی است که از زبان عربی گرفته شده است ودر زبان فارسی ازآن استعمال میشود این درست است که بعضی‌کلمات فارسی را هم با تنوین نوشت مثل : ناچاراً جاناً زباناً و . . »؟

س آقای دکتر ضمن اینکه سؤال خوانده میشد بنظرم رسید که درعبارات نقصی هست مثلا « در زبان فارسی از آن استعمال می‌شود» و «این درست است که بعضی کلمات فـارسی را هم با تنویـن نوشت » خواهش میکنم باین نکات هم اشاره‌ای بفرمایید .

ج بله «ازآن» زائد است وبجای «نوشت» هم باید دراین عبارت «بنویسیم» نوشته شود اما موضوع اصل سؤال همانطور که‌نوشته‌اندتنوین خاص‌کلمات عربی است وآوردن‌آن باکلمات فارسی‌غلط است بنابراین کلمات « زباناً،جاناً، ناچاراً» و مانندآن هم‌چنین«دوماً، سوماً» دربارهٔ اعداد بکلی غلط ونارواست ودر این‌موارد باید یاءنسبت فارسی را آورد و گفت : «زبانی» «جانی» و«بناچار»یا «ناچار» و درمورد اعداد همان «دوم‌وسوم» گفتن معنی را می‌رساند .

س دربارهٔ اسامی خارجی مانند «تلفون» و «تلگراف» چه می‌فرمایید ؟

ج	درآن موارد هم تنوین گذاشتن درست نیست و نباید گفت . «تلفوناً وتلگرافاً» بلکه باید گفت ونوشت : «تلفونی وتلگرافی »

س	آقای دکتر درکلمات عربی معمول در فارسی هم میتوانیم تنوین به‌کار نبریم وبا همان یاء نسبت یا حرف دیگر بگوییم یا خیر .

ج	بله در بسیاری از موارد میتوان گفت مثلا . «فوری » بجای «فوراً» یا «مالی» بجای«مالا» و«اجباری» یا «باجبار» بجای «اجباراً» و«اضطراری »یا«باضطرار» بجای «اضطراراً» ومانندآن .

س	درسؤالی نوشته‌اند «معنی این شعر چیست وسرایندهٔ‌آن کیست ؟

« بمیر ایدوست پیش‌از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس ازچنین مردن بهشتی گشت پیش از ما »

وهم‌چنین تلفظ کامل «می» در این‌شعر ومعنی ادریس چیست »

ج	این بیت ازسنائی غزنوی‌است در قصیدهٔ معروف به‌مطلع :

« مکن درجسم وجان منزل که این دون است وآن والا

قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش نه‌آنجا »

ومعنی این بیت این است که ای دوست پیش از مرگ به اختیار خودت بمیر اگر زندگی ابدی وجاوید می‌خواهی که ادریس‌بواسطهٔ چنین مردن پیش‌ازما زندگی‌جاوید وبهشتی‌یافت و«می» پیشاوند استمرار است که در این‌جابضرورت شعرقبل از فعل با فاصله‌ای آمده و این نوع استعمال نظائر زیاد دارد مثلا این شعر فردوسی .

« کنون خورد باید می‌خوشگوار

که می بوی مشك‌آید از کوهسار »

اما «ادریس» که در این بیت آمده نام پیامبری مشهور است که نوشته اند بخواهش او ملك‌الموت با دستور خداوند مرگش داد وبعد خداوند اورا زنده

کرد وادریس گفت خواستم که سختی مرگ‌را بچشم ببینم بعد اورادر آسمانها گردش دادند ودوزخ‌را دید وبه بهشت واردشد وبفرمان خداوند همانجا مقیم گردید نام ادریس درقرآن کریم ضمن سورهٔ مریم وانبیا آمده است .

س در سؤال دیگر نوشته اند :

« زبان سغدی چه‌نوع زبانی است وآیا هنوزهم رایج است »

ج « زبان سغدی زبان مردم قدیم سمرقند بوده و تا آسیای مرکزی رواج داشته واکنون هم آثارآن دربعضی لهجه‌های همان نواحی مانده وکلماتی ازآن باقی است مانند « ابتم = هفتم ، چرنپذ = چهارپا ، زیر - زرد » حتی شاهنامه‌ای هم به زبان سغدی پیداشده که داستان جنگ رستم با دیـوان مازندران در آن آمده است .

س در سؤالی نوشته اند : معنی این شعررا واینکه شعر از کیست بفرمایید ...

من که از یاقوت و لعل دارم گنجها

کی نظر درفیض خورشید بلند اختر کنم

اما مثل اینست که مصراع اول ناقص‌است ودروزن درست در نمی‌آید .

ج بله این بیت ازغزل حافظ است به مطلع :

« من نه‌آن رندم که ترك شاهد وساغر کنم

محتسب داند که من این‌کارها کمتر کنم »

وبیت مورد سؤال این است :

« من که از یاقوت و لعل اشك دارم گنجها

کی نظر درفیض خورشید بلند اختر کنم »

وملاحظه میکنید که درسؤال کلمهٔ «اشك» ازمصراع اول‌افتاده وناقص‌شده است ومعنی‌واضح‌است که من که گنجهایی‌ازیاقوت ولعل‌اشك که سرخ‌وبرنگ خون است‌دارم کی به‌خورشید بلنداختروفیض ونورفشانی آن‌احتیاج‌وتوجه‌ونظردارم.

س	دانش آموزی ازشهرستان نهاوند نامه‌ای نوشته ودرآن دو سؤال درمورد معانی اشعار کرده ونوشته‌اند : «خواهشمندم معانی‌چنداشعار زیررا توضیح‌بفرمایید. اما مثل اینکه بجای «چند اشعار» باید«چند شعر» بنویسند.

ج	بله بعد از کلمه «چند» که عدد مبهم و نامعین است باید اسم مفرد بیاوریم حالا شعرها را بخوانید.

س	ابتدا این دوشعر منوچهری رانوشته ومعنی آن‌را خواسته‌اند:

« غرابا مزن بیشتر زین نعیقا
که مهجور کردی مرا از عشیقا
ایا رسم اطلال معشوق وافی
شدی زیر سنگ زمانه سحیقا »

ج	این ابیات را دراغلب کتب معانی وبیان وآیین سخن فارسی درمورد غرابت استعمال که از عیوب چهارگانه فصاحت کلمه است ذکر میکنند . و « نعیق » آواز کلاغ و «عشیق» به معنی معشوق ومحبوب و «سحیق» به‌معنی سائیده شده وازبین رفته است . مجموعا به‌معنی این است که ای غراب بیشتر از این فریاد نکن زیراکه مرا از معشوقم دور کردی وای نشانه‌ها وآثار خرابه‌های خانه معشوق زیر سنگ زمانه ساییده وخرد شدید.

س	دراین‌نامه سؤال دیگری‌است که باز هم‌معنی‌یك‌بیت‌خاقانی‌را خواسته‌اند وآن

«آهوی آتشین روی چون در بره درآید
کافور خشك گردد با مشك تر برابر»

ج	این شعرهم دراغلب کتب که ازصنایع‌بدیعی ومحاسن ومعایب کلام‌بحث‌میکنند برای تعقید معنوی که ازعیوب فصاحت کلام است مثال آورده شده و آنرا بـه خاقانی نسبت داده‌اند چنانکه ایشان هم‌درنامه خودذکر کرده‌اند امادردیوان خاقانی مطلقاً چنین بیتی‌وجود ندارد ومعلوم نیست چطور از قدیم دراین کتب

باو نسبت داده شده است ، بهر صورت شعر بصورت معمائی است و مقصود از «آهوی آتشین روی» خورشید است ومقصود ازبره برج حمل است که نخستین برج سال‌است ومقصود ازکافور خشك روز ومقصوداز مشك‌تر شب‌است ومجموعاً آمدن بهار وماه‌فرودین وآمدن به‌برج حمل وبرابر شدن شب وروز است که میگوید هنگامی که خورشید به‌برج حمل درآید روز باشب برابر میشود.

س حقیقة هم معمائی است وبطوریکه فرمودید درمعنی آن‌کاملا تعقید وپیچید گی وجود دارد.

س در سؤالی نوشته اند : خواجه حافظ میفرمایـد : « به جد و جهـد چوکاری نمیرودازپیش ـ به کرد گار رها کرده به‌مصالح خویش» .آیا مقصودخواجه‌این بوده که به‌جهدو کوشش‌کاری‌ازپیش نمیرود وکارها رابه کرد گار بایدرها کرد یعنی تقدیری محض باید بود یاآنکه باید جهدو کوشش کرد واگرکار ازپیش نرفت ازآن پس‌مصالح خویش رابه کرد گار باید سپرد»

ج مقدمة باید گفت که این غزل با این مطلع دراکثر چاپهای دیوان حافظ نیست وازغزلیات الحاقی‌دردیوان او ومنسوب به‌اوست واغلب‌آنراجزء غزلهای مشکوك ضبط کرده‌اند وبرفرض صحت انتساب غزل به‌حافظ مسلم است که شاعر نه‌جدو جهد را انکار کرده‌و نه اراده وتقدیر خداوند و کرد گار عالم را منکر شده‌است ومقصود اوهم‌تقدیری محض بودن‌نیست وچون کلمهٔ «مصالح» آمده معنی واضح است که خداوند برمصالح امور بندگان بهتر آگاه است واگرکاری به جدو جهد ازپیش نرود ومصالحی درآن باشد باکرد گار است وبه‌او باید واگـذار کرد امااز‌جد وجهد نباید فرو گذار کرد ، ناگفته نگذاریم که حافظ‌دراشعار اصیل وآنچه که بدون شك ازخود اوست اگرچه بسیاری ازامور راخارج از اختیار انسان وتابع قسمت‌ازلی وخدایی می‌داند اماکار و کوشش وجدیت‌حتی رنج وزحمت راهم لازم می‌داند وبارها باین مـوضوع اشاره میکند از جملـه

میگوید :

«ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست

عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد»

یا: «در مکتب حقایق پیش ادیب عشق

هان‌ای‌پسر بکوش که روزی پدر شوی»

یا : «بکوش خواجه و ازعشق بی نصیب مباش

که بنده را نخرد کس بعیب بی هنری»

س درسؤال دیگری یك مصراع ازحافظ را طرح کرده و نوشته‌اند که «ای فروغ حسن ماه ازروی رخشان شما » آیا نباید اینطور باشد: «ای فروغ ماه حسن‌از روی رخشان شما» که دراینصورت حسن تشبیه به‌ماه میشود»

ج اتفاقاً دراکثر چاپهای معتبر حافظ همین شکل دوم ضبط شده یعنی «فروغ ماه حسن» واین مصراع‌اول ازمطلع غزل است وتمام‌بیت این است:

«ای‌فروغ‌ماه حسن از روی رخشان شما

آبروی خوبی از چاه زنخدان شما »

وبهمین شکل معنی بیت بهتر و مناسبتر است زیرا درمصراع اول مـورد بحث «فروغ» به «ماه حسن» نسبت داده شدو «ماه حسن» هم ترکیب اضافی خوب وجالبی است.

س آقای دکتر اجازه میخواهم یك عبارت را که درمقاله‌ای دیدم بخوانم‌تااشکالی که بنظرم ازجهت نگارش دارد رفع شود.

ج بفرمایید خواهش میکنم

س عبارت این‌است: «اگر من امروز یك ریال به‌فقیر دادم نباید درعوض تـوقع داشته باشم که حتماً خداوند ده‌برابر آنرا بمن‌عوض می‌دهد» ومن فکرمیکنم که اشکال دربکار بودن فعل «می‌دهد» باشد که بنظر من «بدهد» درست است

ج	بله در این جـا همینطور است و بطور کلی در این عبارت شکل بهتر این است: «اگرمن امروز یك ریال بهفقیر دادم (یابدهم) نباید توقع داشته باشم که حتماً خداوند ده برابر آن رابه من عوض بدهد»

س	دراینصورت «عوض» که بعداز «نباید» آمده زائد است.

ج	بله چون «عوض بدهد» همان معنی را هـم میرساند «البته ایرادزیاد بـه آن نیـت ضمناً کلمه «حتماً» که بصورت قید بکار رفته ممکن است مربوط به «توقع‌داشتن» باشد آنوقت باید نوشت «نباید حتماً توقع داشته بـاشم» و اگر مقصود تأکید وقطعیت در«عوض دادن» باشد همین‌جا که قراردارد درست‌است وممکن است که بعداز «خداوند» یاپیش‌از «عوض بدهد» بیاید .

س	فعل «نباید» دراین‌جا درست بکار رفته‌است یانه ؟

ج	بله‌آن درست‌است چون‌مربوط به‌فعل‌مضارع‌است ودراین‌مورد «فعل» «بایستی» «یا» «می‌بایستی» که غالباً به‌کار می‌برند درست نیست وراجع به‌این فعل‌وطرز به‌کار بردن آن‌هم صحبت خواهیم کرد .

س	نامه‌ای داریم که نوشته‌اند درچندین مورد دچار اشکال‌شده و رفع آن اشکالها راخواسته اند درمورد اول معنی این عبارات را خواسته اند : « خاموشی دوم سلامت است» «یاوه گویی دوم دیوانگی است »

ج	این عبارات در کتاب قابوسنامه آمده وباین معنی است که «خـاموشی بعد از سلامت قرار دارد ونتیجه آنست ویاوه گویی درمرتبهٔ دوم ازجنون و دیوانگی قرار دارد»

س	درسؤال دیگری معنی کلمهٔ «خزیمه» راخواسته اند .

ج	این کلمه نام‌خاص است که‌نام چندتن ازافراد معروف‌ازجمله «خزیمة‌بن‌ثابت» است ودرلغت درمادهٔ «خزم» نوشته میشود که معانی چندداردِ .

س	در سؤال دیگر نوشته‌اند : «مصرع دوم این‌شعر چیست ومعنی آنرا بفرمایید :

« در جبین این کشتی نور رستگاری نیست »

ج مصراع دوم این‌است : «یا بلا ازاو دوراست یا کرانه نزدیکست» ودر معنی‌این بیت‌چند نوع توجیه وجود دارد که ساده‌تر ازهمه این است که در پیشانی این کشتی نور رستگاری ونجات دیده نمی‌شود خواه‌بلا ازاو دور وخواه کرانه‌باو نزدیك باشدبعضی‌هم جای«دور» و«نزدیك» رادر مصراع‌دوم تغییر یافته‌می‌دانند ومی گویند « ازاو دور» مربوط است به« کرانه» یعنی « کرانه» ازاو دوراست ودر اینصورت بلانزدیك اوست اماصورت اول ساده‌تراست .

س درسؤال‌دیگر نوشته‌اند: آیا«کفارت‌یمین‌سهل» از گلستان‌یعنی پرداختن کفارهٔ قسم‌آسان است یاچیز دیگری است ،

ج بله‌همین معنی است یعنی غرامت وتاوان و کفارت شکستن سوگند ووفانکردن به‌آن آسان است .

س درسؤالی عبارتی از گلستان سعدی آورده ونوشته‌اند : «همگنانرا راضی کردم مگرحسودرا که راضی نمی‌شود الا بزوال نعمت‌من واقبال ودولت خداوند باد» چطور یکمرتبه ازحسود به‌دعای پادشاه گراییده است ؟ »

ج بهتراست عبارت قبل‌از این عبارات‌را بخوانیم که گفته است : « گفت در سایهٔ دولت خداوندی‌دام ملکه‌همگنانرا راضی کردم‌مگرحسود راکه‌راضی نمی‌شود الا بزوال نعمت من‌و اقبال و دولت خداوند باد» ودر این‌جا چون‌قبلا از «سایهٔ دولت خداوندی»صحبت کرده«وبعد «زوال نعمت‌من» آورده دربارهٔ‌اقبال‌ودولت خداوندی دعا کرده که اقبال ودولت خداوند باشد وزوال نیابد ضمناً در بعضی چاپها «اقبال خداوند باد» و«دوام دولت و اقبال خداوند باد» نیزآمده و ضبط شده است .

س درسؤالی دیگر معنی‌این بیت‌را خواسته‌اند: «راست خواهی هزار چشم‌چنان- کوربهتر که آفتاب سیاه »

ج	این بیت‌هم از گلستان سعدی است وبدنبال همان عبارات سؤال قبلی آمده اما معنی این بیت مربوط وبسته به‌بیت قبل‌از آن‌است که می گوید :

« گر نبیند بروز شب پره چشم
چشمهٔ آفتاب را چه گناه ؟

راست خواهی هزار چشم چنان
کور بهتـر کـه آفتـاب سیاه

ومجموعاً معنی‌دوبیت این‌است که‌اگر هنگام‌روزچشم‌شب‌پره نبیند گناهی بر چشمهٔ آفتاب ومنبع‌نور نیست که می‌تابد وهمه جارا روشن‌میکند ودرحقیقت وراستی اگر بخواهی‌بگویم هزار چشم آنطور نابینا مانند چشم شب پره کورباشد بهتر است‌تااینکه آفتاب سیاه وتاریك گردد . وسعدی درجایی دیگر گفته‌است :

« شب پره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد »

س	آقای دکتر شب‌پره همان شب کوراست ،

ج	بله همانست که معمولا درشب پرواز میکند وچشمانش جایی را نمی‌بیند و باو خفاش‌هم می گویند

س	سؤال دیگر این جمله است که : « تابجایی کـه خلق از مکاید فعلش بجهان برفتند» آیا «جهان» به«فعل» اضافه شده است واگر اضافه شده‌درداستان سعدی مسأله جهانی درپیش نبوده . . . واگر بخوانیم «بجهان برفتند» جهان کجاست که رعیت برفتند

ج	در این‌جا « بجهان برفتند» یعنی بدنیا پراکنده شدند و از شهر و دیار خود بسراسر جهان رفتند زیرا بعدهم می گوید : « و از کربت جورش راه غربت گرفتند»

س	لطفاً معنی « کربت» راهم دراین جمله بفرمایید

ج «کربت» به معنی غم واندوه است.

س متشکرم اماسؤال دیگر اینست : «پادشاهی باغلامی عجمی در کشتی نشست وغلام دیگر دریا ندیده بود» «دیگر» از نظر دستوری چیست و آیا مقصودش این است که همه جارا دیده بود مگر دریا ؟»

ج این هم قسمتی از یك حکایت گلستان است که در باب اول آمده و «دیگر» دراین جاقید است یعنی «بار دیگر» یا «هرگز» ومانند آن ودربعضی از چاپها هم عبارت را تغییر داده وبصورت : «هرگز دریا ندیده بود» درآورده‌اند و بعضی هم کلمهٔ «بار» بعداز «دیگر» اضافه کرده‌اند

س درسؤال دیگر معنی مصراع دوم این بیت را خواسته اند :

«از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم

وگر با چنو صد بـر آیی بجنگ»

ج مصراع دوم باین معنی است که اگرچه باصد چون‌او بجنگ برآیی ومقاومت کنی ، و این بیت هم از گلستان سعدی است ودو بیت بعدازآن که معنی بیت اول را تأیید وکامل میکند این است :

«از آن مار بر پای راعی زند

که‌ترسدسرش رابکوبد بسنگ

نبینی که چون گربه عاجز شود

بر آرد به چنگال چشم پلنگ»

وبررویهم مقصودش این است که از کسی که همیشه ازتو می‌ترسد وهراس‌دارد احتیاط وحذرکن زیرا از ترس جان خود قصد جان تو میکند

س لطفاً معنی کلمهٔ «راعی» راکه دراین جاآمده بفرمایید

ج «راعی» به‌معنی‌چوپان وچرانندهٔ گوسفندان است حالا سؤال دیگررا بخوانید .

س درسؤال دیگر معنی عباراتی را خواسته‌اند باین شکل :

« سور آن ازشیون قاصر است و اندوه برشادی راجح و بااینهمه درد فراق بر اثر وسوز هجر منتظر »

ج این عبارت از کلیله ودمنه درباب برزویهٔ طبیب است ومقصود از «سور»جشن وشادی و سروراست، می گوید سرور و شادمانی آن از شیون و فریاد وناله‌اش کمتر است و اندوه آن برشادی رجحان و برتری دارد با این همه درد دوری بدنبال آن است وسوز دور شدن وجدا ماندن هم انتظار کشیده است و بدنبال آن هست البته در این عبارت کلمهٔ «است» بقرینهٔ اول آن حذف شده است .

س سؤالی داریم که نوشته اند «دراین شعر عبدالرزاق اصفهانی که درمدح حضرت محمد آمده این دوبیت بچه ترتیب خوانده می‌شوند . لطفاً بفرمایید سؤالی باید خوانده شودیانه واگرسؤالی نیست معنی آن چیست» : «هرچند فضولگوی مردی است ـ آخر نه‌ثنای مصطفی گفت ـ درعمر هرآنچه گفت یا کرد ـ نادانی کرد وناسزا گفت»

ج این‌جا دوبیت در سؤال آمده اما نوشته‌اند «دراین شعر» ومعلوم نیست مورد سؤال کدام بیت است . البته اگر مقصودشان بیت‌اول باشد باید سؤالی خواند اما مسلماً بیت دوم بصورت سؤال نیست در بیت اول می گوید اگر چه این گوینده مردی فضولگوی وزیاده گفتار است . اما آخر نه‌ثنای مصطفی گفته . پس سخنش خوب وقابل قبول است وزیاده گوی نیست ودر بیت دوم می گوید درعمرهرچه گفت وانجام داد نادانی بود وناسزا گویی . بعدازاین‌هم می گوید اگر از آن گفته و کرده پرسش کنند همین سخنان و اشعار در مدح حضرت رسول اکرم کفارهٔ آنهاست . این اشعار از ترکیب بند معروف جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی در نعت رسول اکرم است .

س نامه‌ای از دانش‌آموز محترمی داریم که در عنوان نامه « استاد گرام »

نوشته‌اند و بخاطر دارم دراین برنامه چندین بار صحبت شده که غلط است وباید «گرامی» نوشت . درهرصورت درسؤال‌خودمعنی این‌بیت‌را خواسته‌اند:

« یك ره‌زره دجلـه منزل بـه مدائن کن

و ز دیـده دوم دجله بر خاك مدائن ران »

ج این بیت از قصیده ایوان مدائن خاقانی است باین معنی که یك‌بار ازراه دجله بیا ودرمدائن منزل کن . آنگاه ازچشم اشك اندوه وحسرت ببار ودجلهٔ دوم‌را برخاك مدائن ازاشك چشم خودروان کن » .

س نامه‌ای برای‌طرح داریم که از گناباد رسیده ونوشته‌اند که‌درباب ششم گلستان سعدی شعری برایشان نامفهوم مانده و خواسته‌اند معنی ومنظورآنرابفرمائید . وبیت این‌است البته‌بهمان شکل که ایشان‌نوشته‌اند «پرهفطاثله جونی‌می کند - عشغ مقری ثخی وبونی چش روشت » .

ج این‌بیت بلهجه شیرازی است درباب ششم گلستان وباشکال مختلف مخصوصاًدر مصراع دوم ضبط‌شده ازجمله «عشق مغری‌فخی» که «مغری» باغین است «عشغ و مقری وخی نبی چش روشت» و در مصراع اول هم « پیرهفتاد سالـه جونی میکاند» ضبط کرده‌اند . اما برروبهم معنی ای که برای‌این‌بیت‌شده این‌است: « پیرهفتادساله جوانی‌می کند، قرآن خوان‌باچشم‌نابینا چشم‌روشن می‌خواهد، مگر بخواب ببیند » .

س نامه‌ای‌ازیك‌آموز گارمحترم‌دبستانهای اردبیل‌رسیده‌است که نوشته‌اند در کلمه «عادی» به‌معنی معمولی آیا حرف «د» مشدد است یاخیر چون دریك فرهنگ لغت مشدد ملاحظه شده است .

ج کلمهٔ «عادی» منسوب به‌عادت است ودال تشدید ندارد بنابراین باتشدید تلفظ کردن‌آن صحیح نیست وشاید در این مورد با «مادی» منسوب به‌ماده . اشتباه

می کنند چون در کلمه «ماده» بمعنی جسم درمقابل معنی و عنصر اصلی‌شیئی، دال مشدد است اما در «عادت» اینطور نیست .

س لطفاً بفرمایید‌معنی این‌شعرچیست : « دو دهان داریم گویا همچو نی ـ یك‌دهان پنهانست در لبهای وی » . (گویا از مولوی است) .

ج « گویا ازمولوی است» نباید گفت بلکه حتماً ازمولوی است درآغاز مثنوی و آنچه درباره نی می گوید و بعد از این بیت‌هم می گوید « یك دهان نالان‌شده سوی شما ـ های وهوئی درفکنده درسما » وبطور خلاصه چون‌نی‌را مظهرونشانه وکنایه ازنفس ناطقهٔ انسانی دانسته وآدمی را دارای دو جنبه می‌داند که یکی جهت ارتباط باخلق ودیگری‌باخداست می گوید ماهم مانند نی دو دهان داریم که یکی در لبهای او پنهان است و ظاهراً بـه سخن و نغمه نمی پـردازد و دهان دیگر بجانب خلق باز است و بسخن درآمده و در آسمان هـای و هوی افکنده است .

س درسؤالی ازیزدنوشته اند : «کلمه خوش که در نزدما بصورت خش و او ماقبل مفتوح گفته میشود چه‌صورت‌دارد و آیا پیشینیان این‌واو معدوله را چگونه ادا می کرده‌اند ؟ » .

ج واو معدوله در قدیم بشکل خاصی تلفظ می‌شده که شاید حالا در بعضی لهجه‌ها نوعی از آن تلفظ موجود باشد چنانکه « خور » بـه معنی « خورشید » و « خوش » و مانند آن تلفظ خاص داشته بهمین‌جهت این کلمات در قوافی اشعار با کلماتیکه حرف ماقبل آنها مفتوح است قافیه شده است مثلا «خور» با «در» و« بر» و«خوش» با «شش» و« کش» ومانندآن قافیه شده است .

س سؤال دیگر این است که آیا حافظ دراین شعر که می گوید :

« ای صبا بـا ساکنان شهر یزد از ما بگو
کای سر حق ناشناسان گوی میدان شما »

در بارهٔ یزدیها دعا کرده یااظهار نارضایت کرده است ؟ » در این‌جا فکر میکنم «اظهار نارضایت» که نوشته‌اند درست نباشد .

ج بله«اظهار نارضایت»درست نیست بلکه«اظهار نارضایتی» یا «اظهارنارضائی»باید گفت، اما حافظ‌هم‌در این بیت‌مسلماً‌در باره یزدیها‌دعا کرده‌وآنانرا‌ستوده‌است‌زیرا می گوید باساکنان شهریزدازجانب ما بگو که ای کسانیکه سرحق ناشناسان گوی میدان شما باد یعنی شما حق شناس هستید . علاوه بعد از این بیت هم همین مطلب را تائید می کند چون می گوید : « گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست ـ بندهٔ شاه شماییم وثناخوان شما» ودربعضی‌ازچاپهای‌حافظ‌هم بجای « گوی میدان‌شما» « گوی چوگان شما » ضبط شده است

س نامه‌ای‌است که درآن نوشته‌اند»می‌خواهم بفهمم که کلمه «ترین» که‌آخر جمله می‌آورند. جمله‌را به چه معنی می‌رساند مثلا: «کوچکترین . بزرگترین . عالیترین و . . .»

ج ابتدا اشتباه ایشان‌را اصلاح کنیم که نوشته‌اند «کلمه «ترین» که آخر جمله می‌آورند جمله‌را به‌چه معنی‌می‌رساند» زیرا «ترین» پساوندی است که به‌آخر کلمه می‌آید نه جمله وخود ایشان هم چندکلمه یا واژه ولفظ مثال‌آورده‌اند . وجمله ازچندکلمه با داشتن فعل وحکمی‌بصورت ایجاب یا سلب‌درست‌می‌شود درهرصورت «ترین» به‌آخرصفت مطلق می‌آید و آنرا بصورت صفت عالی در می‌آورد یعنی صفتی که دریك موصوف بیش ازچند موصوف دیگر است که با آن‌مقایسه شده‌اندمانند «علی باهوشترین دانش‌آموزان کلاس است» .

واین پساوند به‌آخر هر صفت فارسی یا عربی معمول در فارسی می‌آید مگر اسم تفضیل معمول در فارسی مانند « اعلم ـ اکمل ـ ارجح ـ ارشد » و مانند آن که این صفات درمورد دو یا چند موصوف بهمین شکل در فارسی بکار

می رود و یا اینکه در فارسی به یك صفت تفضیلی یـا عالی ترجمه و تبدیل می‌شود .

س درسؤال دیگر نوشته‌اند «زغال» (باز وغ) و «اتاق» با (ت و ق) و «طهران» با (ط)درست است یا «ذغال» با « ذ ـ غ) و «اطاق» با (ط و ق) و «تهران» با (ت) .

ج بازهم در بارهٔ این کلمات صحبت کرده و گفته‌ایم نوشتن « زغال » با « زوغ» و«تهران» با (ت) بهتروصحیح‌تراست چون «زغال» و «تهران» فارسی است اما (اطاق) از ترکی مغولی در فارسی معمول شده و تفاتی ندارد و بهمان شکل متداول ومعمول می‌توان نوشت وغلط نیست .

س درسؤال دیگر نوشته‌اند «داوود» دوتا واو می‌خواهد یا یکی؟

ج چون این کلمه و نظائرش درعربی بادوواو نوشته می‌شوند . درفارسی‌هم برای اینکه از اشتباه جلوگیری شود و درست‌تر بخوانیم بهتراست بادوواوبنویسیم

س شنونده‌ای درنامهٔ خودنوشته‌اند دردیوان خواجوی کرمانی این بیت باین‌شکل نوشته شده :

« بجز آمواشك میگون نکشد دل ضعیفم

بـه سماع ارغنونی و شراب ارغوانی »

ولی درجای دیگر باین شکل نوشته‌شده :

«بجز آه آه واشك میلی نکند دل ضعیفم

به سماع ارغنونی بـه شراب ارغوانی»

متمنی‌است بفرمایید بیت اول صحیح است یا بیت دوم .

ج مسلماً همان بیت اول صحیح است هم از نظـر وزن وهم ازنظر معنی . زیـرا می گوید دل‌ضعیف‌من آنچه به‌سماع ارغنونی می کشد آه است وآنچه‌به‌شراب

ارغوانی میکشد اشك میگون و سرخ شده است . واین بیت ازغزلی است بـه مطلع :

« زتو باتو راز گویم به‌زبان بی‌زبانی
بتو ازتوراه جویم به‌نشان بی‌نشانی »

س سؤالی برای طرح داریم که طی نامه‌ای از اصفهان رسیده است و معنی یك بیت شعر است که خواسته‌اند آنرا روشن فرمایید وشعر این است :

« اینك عسلی دوخته دارد مگس نحل
شهد لب شیرین تـو زنبـور میان را»

ودنبالهٔ این بیت نوشته‌اند « چون این حیوان کوچك را بادقت مشاهده کرده‌ام وکاملا شبیه مگس است . آیا میتوان مگس نحل نوشت ویا گفت ؟ »

ج این بیت از سعدی وضمن غزلی است باین مطلع .

« ساقی بده آن کوزهٔ یاقوت روان را
یاقوت چه ارزد ، بده آن قوت روانرا »

وبیت مورد سؤال دریك چاپ معتبر کلیات باین شکل نیز آمده است :

« آنك عسل اندوخته دارد مگس نحل
شهد لب شیرین تو زنبور میان را »

اما «مگس نحل» دراین بیت به‌معنی زنبور عسل است . و «عسلی» که در بیت موردسؤال نوشته‌اند به‌معنی نوعی‌جامهٔ زردرنگ وجامهٔ‌خاص است که‌بمناسبت زردنگ بودن زنبور عسل آمده است . می گوید زنبور عسل ازعسل وشیرینی لب‌شیرین توزنبورمیان (لاغرمیان)جامهٔ عسلی دوخته وپوشیده‌است ضمناً عسلی به‌پارچهٔ زردی که یهودیان برجامه می‌دوختند نیز گفته شده وهمین مضمون را در غزل دیگر باین شکل گفته است :

« آن حلاوت که تو داری نه عجب کز دستت

عسلی پوشد و زنار ببندد زنبور »

اگر در بیت مورد سؤال «عسل اندوخته دارد» باشد . یعنی زنبور عسل از شیرینی وعسل لب شیرین تو عسل اندوخته دارد »

س نامهٔ دیگری است که نوشته‌اند معنی این بیت سعدی را بفرمایید

« ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت

ما مور میان بسته ، روان بر در و دشتیم »

ج این شعر از غزل معروف سعدی است به مطلع:

« خرما نتوان خورد ازاین خار که کشتیم

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم »

وبیت مورد سؤال باین معنی است که ایشان (که ظاهراً اشاره است به مردان خدا که در بیت قبل ازاین گفته است) مانند ملخ در پشت زانوی ریاضت نشسته و درفکر و اندیشه وعبادت هستند وما مانند مورمیان بسته وحریص و آزمند بر درو دشت روانیم یامطابق بعضی چاپهای کلیات « دوان بردرو دشتیم»

س در سؤالی بیتی نوشته‌اند باین ترتیب :

« یکی خاد مرغ هوائی شکار فروماند ازضعف پیری زکار »

خواسته‌اند شعر را معنی بفرمایید ومعنی «خاد» را هم خواسته‌اند .

ج این بیت از خردنامهٔ اسکندری جامی است و «خاد» به‌معنی زغن و مرغ تیز چنگال شکاری است که نامهای دیگری مانند «موش گیر» و «چنگلاهی» و غیرآن دارد ودراین بیت می گوید یك خاد شکاری که شکار کنندهٔ مرغ هوایی است از ضعف پیری از شکار کردن باز ماند و دنبالهٔ همین داستان است که

میگوید بر لب آبگیری وطن ساخت و غوکـی را بچنگال گرفت و فریب اورا خورد .

س درسؤال دیگر نوشته‌اند : « که وچه» برچند قسم است لطفاً کمی دربارهٔ این سؤال توضیح دهید ودراین‌جا بجای «توضیح» «توزیع» با (زوع) نوشته‌اند که غلط است .

ج بله «توزیع» با (ز و ع) به معنی‌پراکندن و پخش کردن وتقسیم کردن‌است چنانکه در بارهٔ روزنامه و مجله ونامه و غیر آن گفته می‌شود در هر صورت « که‌وچه» انواع مختلف دارد که ازآن جمله « که وچه» موصول در «آنکه‌و آنچه» و« که‌وچه» استفهام در« کیست» و«چیست»یا « که‌آمد؟» و«چه‌خواستی» و« که» ربط که دو جمله را بیکدیگر ربط و پیوند می‌دهد مانند « عالمی را پرسیدند که نیکبخت کیست و بدبخت چیست » که دراین جا « که» بعد از «پرسیدند» ربط و« که وچه» بعد که به «است» متصل شده برای استفهام‌است .
ضمناً گاهی « که » بعد از صفت تفضیلی‌معنی «از» می‌دهد مانند «بنزدیك من صلح بهتر که جنگ» یعنی « بهترازجنگ»
یك نوع از «چه» راهم«چه» تسویه یعنی برابر کردن وبرابر شمردن گفته‌اند مانند :

« سخن کز بهردین گویی چه عبرانی چه‌سریانی
مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا چه جابلسا»

یا اینکه درمحاوره می گوییم «چه امروز ، چه فردا تفاوتی ندارد » و دراین مورد هردوطرف که با «چه» آورده می‌شود در حکم قضیه یکسانست و بهمین جهت این«چه» را « چه‌تسویه » نامیده‌اند ،

س آیا معانی دیگری هم از این حروف گرفته میشود ؟

ج بله همین حروف درموارد خاص معانی دیگری دارد ازجمله « که‌وچه» برای بیان علت وباصطلاح تعلیل به‌کار برده می‌شود چنانکه « در راه کسب دانش بکوش که کوشش مایهٔ پیروزی و کمال‌است » ودربارهٔ «چه» مانند : « سخن دانسته گوی چه آنکه نادانسته سخن گوید پشیمانی‌برد» که « چه » یعنی « زیراکه » و ترکیبات این حروف درفارسی زیاد وبه معانی گوناگونست .

س خانمی در نامهٔ خود یك بیت را نوشته وشاعر آن را خواسته وتقاضا کرده‌اند آنرا معنی هم بفرمایید و شعری که نوشته‌اند این است :

« ندانم از خدا برگشته مژگانت چه میخواهد
که سرازسجدهٔ محراب ابروبر نمی‌دارد »

ج این شعر بیت دوم غزلی است از کلیم کاشانی که مطلع آن این است:

« می‌آشام غمت پیمانه وساغر نمی‌دارد
بجز تبخاله برلب ساغر دیگر نمی دارد»

واما معنی بیت ذکر شده در سؤال این است که مژگان را بمناسبت نفوذ و خونریزی در دل و دین و مانند این صفات بطور ایهام ازخدابرگشته گفته و سؤال کرده است که نمی‌دانم که مژگان کافرکیش تو از خدا چه می‌خواهد که همواره سربه محراب ابرودارد و در آنجا بـه سجده پرداخته است . و دراین‌جا کلمه«برگشته» ایهام دیگری هم‌به شکل وحالت‌مژگان‌داردوممکن است مصراع‌اول‌رابخوانیم: « ندانم‌ازخدا ، برگشته مژگانت چه می‌خواهد»

س خانم دانش‌آموزی نامه‌ای نوشته‌وسؤال کرده‌اند که «ب» درچه مواردی‌به‌اول کلمه اضافه می‌شود .

ج چون دراین سؤال تعیین نکرده‌اند که مقصود ایشان «اسم» است یا«فعل» بنابر این‌باید بگوییم «ب» که به اول فعل متصل می‌شود «ب» زینت یاتأکید نامیده

میشود وچنانکه بازهم‌دراین برنامه گفته‌ایم این «ب» همیشه باید متصل به‌فعل نوشته شود وجدا نوشتن آن غلط است .

س ممکن است مثالی هم دربارهٔ این «ب» متصل بفعل بفرمایید .

ج بله مانند « بگوید » «بخواند» «برو» «بدان» «بدید» «بیامد» ومانند آن اما «به» که به اسم متصل‌می‌شود حرف اضافه نامیده میشود وبجز چند مورد که‌با اسم یك کلمه ویا یك معنی واحد درست می کند یاقید یاصفتی می‌سازد مانند «بدست» به‌معنی«وجب» و«بخرد» و«بهوش» و«دست‌بکار» ونظائرآن درموارد دیگر جدا نوشته می‌شود . بصورت «به» یعنی « ب‌وه » وجدا نوشتن آن بهتر و صحیح‌تر است واین «به» در سر اسم وقتی می‌آید معانی زیاد می گیرد از جمله برای قسم مانند «بخدا» یامقابله وبرابری«یك کیلو به‌ده ریال» یعنی در برابر ده ریال وحد وانتها مانند «به‌خانه‌آمد» و معانی دیگری نیز دارد .

س مثل اینکه اسم بعد از این « به » حرف اضافه را مفعول بواسطه می گوییم

ج بله این «به» حرف اضافه مانند سایر حروف اضافه نشانه‌مفعول بواسطه یا باصطلاح دیگر متمم معنی فعل است که بواسطهٔ حروف اضافه معانی فعل را کامل میکنند و«به» حرف اضافه برسر اسم مانند«به‌کارهای گران‌مردکار دیده فرست» که «کارهای گران» مفعول بواسطه یامتمم معنی فعل«فرست» است .

س لطفاً بفرمایید‌دراین‌جمله«مردکاردیده» چه‌حالتی‌دارد وبرای فعل «فرست» چه حساب میشود ؟

ج «مردکار دیده» هم صفت وموصوف است وبررویهم متمم دیگری برای‌فعل است که اصطلاحاً«مفعول بیواسطه» یا «مفعول صریح» گفته میشودزیرا فعل‌مستقیماً وبدون واسطه‌ای برآن وارد شده است .

س این مفعول هیچ گونه نشانه‌ای ندارد ، یا نشانه‌ای ازحروف دارد ؟

ج	این مفعول یعنی مفعول بیواسطه غالباً با «را» علامت مفعول بیواسطه می‌آیدو گاهی هم «را» حذف شده است مانند همین مثال که ذکر کردیم یعنی «مرد کاردیده را بفرست»

س	درسؤالی نوشته‌اند: «حَر» به معنی گرمی «حَر» است یا «حُر» مانند این جملهٔ گلستان «حر تموز» البته بعقیده بنده اگر «حُر» باشد به‌معنی آزادی میشود»

ج	البته «حر» به‌فتح اول به‌معنی گرماست وحرارت نیز ازاین کلمه‌است ضمناً «حُر» هم به معنی «آزادی» نمی‌شود چنانکه در سؤال نوشته اند بلکه «حر» صفت است به معنی آزاد «وحریت» به معنی آزادی است.

یك اشتباه دیگر هم درنوشتهٔ سؤال هست وآن اینکه «حر تموز» جمله نیست زیرا جمله باید دارای فعل باشد و«حر تموز» یك ترکیب اضافی است مرکب ازمضاف ومضاف الیه.

س	سؤال دیگر این است که «در گلستان قطعه‌ای موجود است که با این جمله شروع میشود و می گوید:

«یاد دارم درعهد جوانی گذر داشتم بکویی . . .» جمله‌ای‌است که» مترقب که کسی حرِ تموز ببرد آبی فرو نشاند» یعنی منتظر بودم که کسی گرمی تابستان را بسردی آبی فرونشاند ... وحال آنکه شنیدم گوینده‌ای گفت: که مترقب که کسی حرِ تموز ببرد وآبی فرونشاندوهمچنین «حَرور» را «حُرور» تلفظ کرد خواهشمند است توضیح کامل بفرمائید»

ج	این جمله در حکایتی درباب پنجم گلستان وصحیح همانست که نوشته‌اند وباین شکل باید خوانده شود:

«مترقب که کسی حرتموز ازمن ببرد آبی فرونشاند» یعنی «گرمای تابستان‌را به‌سردی آبی فرونشاند» وهمچنین کلمه «حرور» به‌معنی گرما و حرارت بفتح

اول درست است نه به‌ضم اول .

س آقای دکتر کلمهٔ «تموز» که این جا به معنی تابستان آمده چه لغتی است ؟

ج «تموز» ازماههای رومی است که مطابق باماه دوم تابستان می‌شود ودرآن ماهها ماه دهم است . وازاین ماهها «نیسان» و «آذار» هم درفارسی بسیار به‌کار رفته است که باماههای بهار تطبیق میکند .

چنانکه سعدی گفته است :

«این هنوز اول آذار جهان افروز است

باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایار»

س نامه‌ای رسیده که دوسؤال دربارهٔ دوشعر دارد ودرآن نوشته اند « متمنی است معنی ومفهوم مصرع چهارم ازغزل ذیل‌را »

نکند دانا مستی نخورد عاقل می

ننهد مرد خردمند سوی پستی پی

چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا

نی چنان سرو نماید بنظر سر و چونی

گر کنی بخشش گویند که‌می کرد نه‌وی

ور کنی‌عربده گویند که‌وی کرد نه‌می»

ازسنائی وهم‌چنین مصرع دوم ازرباعی پائین‌را :

« سالها باید که تایك سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تایك پنبه دانه ز آفتاب

زاهدیرا خرقه گردد یا حماریرا رسن »

از سنائی دربرنامهٔ مربوطه استعلام فرمایند که توضیح وتشریح فرمایند موجب

سپاسگزاری است» البته درسؤال «سپاسگذاری» رابا «ذال» نوشته‌اند که در این برنامه صحبت شده است که بایدبا «ز» نوشت یعنی ادای سپاس

س آقای دکتر کلمات «ذیل» و « پائین » هم مثل اینکه دربیان مطالب رادیوئی درست نیست زیرا مطلب دیده نمیشود

ج بله «ذیل» و«پائین» « مربوط به نامه‌است که بنظر خواننده می‌رسد بدیهی‌است دراین جاهم نامهٔ ایشان خوانده شد و «ذیل» و «پائین» نسبت بـه نامهٔ ایشان است . اماقبل از توضیح اصل مطلب وسؤال ایشان یك اشتباه نگارشی را نیز باید رفع کنیم وآن کلمهٔ « مربوطه » است که صفت «برنامه» که یك کلمهٔ فارسی است قرار گرفته و بدیهی است آن « ه » که در اصل عربی تاء تأنیث است و در فارسی بغلط معمول شده درست نیست و باید گفته شود « برنامهٔ مربوط»

س ولابد دربارهٔ « کلاس» «پرونده» «استاد» «رئیس» ومانند آن نیز باید «مربوط» رابه‌کار برد

ج بله درهمهٔ این موارد کلمهٔ «مربوط» باید به‌کار برده شود در هرصورت اما آن سه‌شعر اول هم که ایشان نوشته‌اند «غزل» ، یك قطعه است که به «ناصر خسرو» نیز نسبت داده شده ومصراع چهارم که خواسته‌اند یعنی :

«نی‌چنان سرو نماید بنظر سر وچونی»

باین معنی است که چرا چیزی بخوری که چنان از خود بیخود شوی و هوش وخردت را از دست بدهی که نی باریك را مانند سروو سروچنان بلندوعظیم را مانند نی کوچك وضعیف بنظر آوری البته این مصراعها بشکل دیگری‌نیز ضبط شده است حالا خواهش میکنم یك بار دوبیت سؤال دوم ایشان را که نوشته اند « رباعی پائین » بخوانند



س دوبیت این است :

« سالها باید که تا یك سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا یك پنبه دانه ز آفتاب
زاهدیرا خرقه گردد یا حماریرا رسن »

ومعنی مصراع دوم آنرا خواسته‌اند

ج این دوبیت هم رباعی نیست زیرا رباعی وزن وبحر خاص دارد و از نظر طرح موضوع ونتیجه گیری ومعنی با این گونه اشعار متفاوت است این دوبیت ازقصیدهٔ معروف سنائی است به‌مطلع .

« برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزن
رخ چوعیاران نداری جان چونامردان مکن»

که‌غالباً به‌صورت یك‌قطعه درچهار یا پنج بیت در کتب ضبط میشودومعنی‌مصراعی که خواسته‌اند بامصراع اولش این است که سالها لازم است که تا یك سنگ واقعی واصلی براثر آفتاب دربدخشان که مرکز لعل خوب است بصورت لعل درآید یادریمن که مرکز بهترین عقیق‌است تبدیل به عقیق گردد البته‌درقدیم پیدایش ودرست شدن‌جواهر را براثر تابش آفتاب در کوهها ومعادن‌می‌دانستند وبدخشان ماوراءالنهرمرکزلعل خوب‌ویمن جایگاه عقیق معروف وخوب بوده است. ضمناً درمصراع‌اول بیت‌دوم بجای«زآفتاب» «ازآب وخاك» صحیح‌است.

س ممکن‌است خواهش کنیم‌چندبیت دیگرردیف این‌ابیات‌را که فرمودید بصورت قطعه‌ای است بفرمایید .

ج قبلا بگویم که مصراع چهارم دوبیتی که ایشان نوشته‌اندمربوط به‌بیت‌دیگری است و مصراع اصل این‌است : « شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن »

ودو بیت بعد این است :

« هفته‌ها باید که تا یك مشت پشم ازپشت‌میش
زاهدی راخرقه گردد یا حماری را رسن
روزها باید که تا یك کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکویا شاعری شیرین سخن »

س درنامهٔ‌دیگری که برای‌طرح‌داریم نوشته‌اند که دریك‌جای گلستان سعدی‌آمده است: «هندویی نفت‌اندازی‌همی‌آموخت» مقصودازاین نفت‌اندازچه بوده‌است هم چنین‌بازآمده:«تراکه خانه‌نیست بازی‌نه‌اینست» این‌عبارت بچه‌صورت خوانده می‌شودو چرا.

ج این عبارت در باب هفتم گلستان آمده است وجمعاً باین شکل است :
« هندویی نفت اندازی همی‌آموخت ، یکی گفتش تراکه خانه‌نئین است بازی نه این است » بنا براین اینکه‌نوشته‌اند : «تراکه خانه نیست» اشتباه است‌اما «نفت‌اندازی»مقصودآاودن گلوله‌هایی به‌نفت‌بوده که آنهارا مشتعل‌می کردند و پرتاب می‌نمودند وبیشتر درجنگ به‌کار می‌رفت ونفت‌انداز کسی بود که‌طریق شعله‌ور ساختن وپرتاب کردن این گلوله‌ها یامشعل‌ها رامی‌دانست وبه‌او«نفاط» نیز می گفتند وبه این‌هندو گفته‌شده است تو که خانه‌ای نئین‌داری، این بازی شایستهٔ تونیست وخانه‌ات را می‌سوزاند و بدیهی است این‌جا توجه به تناسب کاروشغل باوضع اشخاص داشته‌وازاین‌جهت گفته‌است .

س شنونده‌ای در نامهٔ خود نوشته‌اند« خواهشمندم بفرمایید در این‌شعر بهار که دروصف سعدی گفته است بیت دوم را معنی کرده‌وخواندن صحیح‌آن رابرای این جانب قرائت فرمائید وهم‌چنین فرق بین دومنکر را در مصراع اول همان بیت هم‌درمعنی وهم در تلفظ‌بفرمایید » اما مثل‌این‌است که نامه ازنظر نگارش

ایرادی دارد ودرست نیست وبنظرمیآید که «بفرمائید» درجملهٔ اول با «معنی کرده» یك کدام زائد است وهم چنین «خواندن صحیح آن‌را برای‌این‌جانب قرائت فرمایید» درست نیست .

ج بله نامه ازنظر نگارش این ایرادها را دارد در اول «بفرمایید» زائد است ودر جمله‌ای که خواندید یا باید بنویسند «خواندن صحیح‌آن را برای این‌جانب بفرمایید» یا «صحیح آن را برای این جانب قرائت فرمائید» در هر صورت گفتگو در نگارش نامه ما را ازشنیدن اشعار بازداشت و ندانستیم که اصل اشعار که نوشته‌اند چیست حالا لطفاً اشعار را قرائت بفرمایید .

س دوبیت این است :

«روزنبود که به وصف‌توسخن سرنکنم
شب نباشد که ثنای تو مکرر نکنم
منکر فضل ترا نهی ز منکر نکنم
نزد اعمی صفت مهر منور نکنم»

ج مقصود دوبیت‌این‌است که روزی نیست که‌دروصف‌توسخن‌نگویم وشبی‌نیست که ثنا وستایش ترا مکررنگویم وبرزبان‌نیاورم و کسی را که منکر فضل‌وبرتری تو است منع نمیکنم ونهی ازمنکر وکارزشت وناپسند نمی‌نمایم چون او مانند کوری است که در برابرش نمی‌توانم از خورشید درخشان توصیف کنم پس‌او را از انکار فضل وبرتری تومنع ونهی نمیکنم .

س بنابراین دراول «منکر» یعنی‌انکار کننده‌ودوم«منکر» یعنی‌کارزشت‌وناپسنداست

ج بله «منکر» اسم فاعل از «انکار» و «منکر» اسم مفعول آنست . اولی به‌معنی انکار کننده ودومی به‌معنی زشت وناپسندوزشت شمرده شده ، ضمناً دراین‌جا به«نهی ازمنکر» نیز اشاره شده است .

س	نامه‌ای رسیده که در آن دو بیت را نوشته و خواسته‌اند بدانند معنی شعر چیست و گویندهٔ آن کیست ؟

ج	دو شعری که نوشته‌اند قرائت بفرمایید :

س	نوشته‌اند :

« ژاله از نرگس فرو بارید و گل راآب داد

و ز تگرگ ناز پرور مالش عناب داد

سقف استون طلائی سیب خوارزمی گرفت

پهلوی قاقم شکن درسینهٔ‌سنجاب داد »

ج	این دو بیت بیشتر باین شکل نقل و نوشته شده است :

« ژاله از نرگس فرو بارید و گل راآب داد

وز تگرگ روح پرورمالش عناب داد

سقف استون بلورین سیب خوارزمی گرفت

پنجهٔ قاقم گره در سینهٔ سنجاب داد »

ودراین دو بیت چند تشبیه وجوددارد که بایدیکا یکرا بگوئیم . ژاله مقصود اشك‌چشم: نرگس، چشم‌و گل‌روی وچهره‌است، تگرگ‌روح‌پرور کنایه‌ازدندان وعناب کنایه ازلب‌است ، استون‌بلورین بازو وساعد ، سیب خوارزمی کنایه از چانه‌وزنخدان وپنجهٔ‌قاقم‌سرانگشتان‌وسینهٔ‌سنجاب‌هم‌درنرمی‌چهره‌وصورت‌است- وبررویهم‌می گوید اشك‌چشم‌جاری‌شدوروی‌وچهره‌راآبیاری کردودندانها برلب فشارآورد ولب را گزید وبازووساعد بلورین چانه‌را گرفت ونوك انگشتان‌در صورت فرورفت و گره واردآورد . اما دربارهٔ شاعرآن‌اطلاعی‌دردست نداریم .

س	درنامهٔ دیگری که مطرح میکنیم خواسته‌اند معنی این بیت را بفرمایید .

« من که گل از باغ فلك چیده ام

چار حد ملک ملک دیده ام »

ج معنی شعر این است که من که از باغ و گلزار فلك وآسمان گل چیده و بهره یافته‌ام چارسوی‌وچهار مرز کشور فرشته راهم دیده‌ام .

س درسؤال دیگر نوشته‌اند : کلمه «کتماره» را دراین‌شعر معنی بفرمایید .

« سوی راست جای فریبرز بود ـ بکتمارهٔ قارنان داد زود »

ج « کتماره» اسم است و نام فرزند قارن پهلوان معروف شاهنامه است چنانکه در این بیت‌هم نسبت فرزندی اوبیان شده و«کتمارهٔ قارنان» آمده است .

س در سؤال‌دیگر نوشته‌اند . «آیاکلماتی‌مانند «عظمی ـ مستثنی ـ موسی » وغیره را باالف مقصوره با باالف کشیده می‌نویسند»

ج اگر الف کشیده مقصود الف ممدوده باصطلاح عربی‌است درست نیست زیرا این کلمات الف مقصوره دارند و هیچ وقت با الف کشیده یعنی ممدود نوشته نمی شوند اما اگر مقصود الف است باید گفت در اینگونه کلمات آنچه اسم خاص‌و باصطلاح‌عربی اسم‌علم‌است‌مانند: «موسی،عیسی، یحیی،مرتضی، مجتبی،» وماننداین‌را بایدباالف مقصوره عربی یعنی بشکل «ی» نوشت اما کلمات دیگر مانند «مستثنی، مقتدی،مقتضی» وماننداین‌را درفارسی ممکن‌است باالف نوشت مخصوصاً در مواردی که حالت اضافه پیدا میکنند مثلا « بمقتضای طبع » و «مقتدای مردم» وغیرآن .

س دریك نامه که ازرشت رسیده سؤال کرده‌اند که ضرب‌المثل «هرسخن‌جایی وهر نکته‌مقامی‌دارد» یا «هرسخن جایی وهرنکته‌مکانی‌دارد» کدام درست‌تراست؟

ج این ضرب المثل مصراع دوم یك شعر حـافظ است که در چاپهای معتبر دیوان حافظ باین‌شکل‌است: « هرسخن وقتی وهرنکته مکانی‌دارد » ومصراع اول‌آن اینست «باخراباتنشینان زکرامات‌ملاف» وبیت ازغزل‌معروف حافظ‌باین‌مطلع است: «شاهدآن نیست که مویی‌ومیانی‌دارد- بندهٔطلعت‌آن‌باش که‌آنی‌دارد»البته

بشکل دومی که ایشان نوشته‌اند نیز آمده یعنی «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد» اما شکل اول یعنی : « هر سخن جایی و هر نکته مقامی‌دارد » نیامده و مطابق این مثل در دهانها افتاده و معمول شده است

س در یک سؤال خواسته‌اند معنی کلمهٔ «طامات» را در این بیت حافظ بفرمایید: «یکی ازعقل می‌لافد یکی طامات می‌بافد ـ بیا کاین داوریها را به‌پیش‌داور اندازیم»

ج طامات را به‌سخنان لاف و گزاف وهذیان ودعوی کشف وما نندآن‌معنی کرده‌اند اما دراصطلاح معارف را که دراول سلوك برزبان سالك گذرد نیز گفته‌اند و به سخنی نامفهوم و کنایتی نامعلوم گفته شده‌است ، طامات را بعضی خود نمایی و خودفروشی گرفته‌اند اما «طامه» روزقیامت و «طامات» به‌معنی‌حادثه‌های بزرگ وبلاهای سخت نیز آمده است .

س نامه‌ای از شوشتر فرستاده واین بیت را نوشته‌اند :

« گاهی بصنع ماشطه برروی خوب روز

گلگونهٔ شفق کند و سرمهٔ رجا»

وخواسته‌اند این شعررا معنی بفرمایید ودر مورد « گلگونهٔ‌شفق» و«سرمه رجا» توضیح بیشتری بفرمایید

ج قبل از توضیح وشرح بهتراست اشتباه ایشان‌را اصلاح کنیم وآن «سرمهٔ‌رجا»است که غلط نوشته‌اند وصحیح «سرمهٔ‌دجا» است و«دجا» به‌معنی تاریکی‌است‌ومعنی بیت این استکه گاهی به‌صنعت وهنر آرایشگر برروی خوب روز رنگ سرخ وسرخاب شفق هنگام غروب وسرمهٔ تاریکی می کشد وروزروشن رابشب‌تاریك بدل می‌سازد .

س آقای دکتر پس «ماشطه» به‌معنی آرایشگر با « مشاطه» یکی است

ج بله از یك ریشه‌است وهردو از کلمهٔ «مشط» عربی گرفته شده که درمورد مـوی

آرایش موی وجدا کردن بعضی از بعضی دیگر است و بـدیهی است کار آرایش با گلگونه به‌معنی رنگ سرخ و سرخاب وسرمه که برای آریش بکار می‌رفته است مناسبت‌دارد و «گلگونهٔ شفق» مقصود رنگ سرخ دم غروب و«سرمهٔ دجا» کنایه ازتاریکی شب است

س	این بیت از کیست

ج	این بیت‌ازسعدی‌وضمن قصیدهٔاوست به‌مطلع «شکروسپاس‌ومنت‌وعزت وخدایرا-پروردگار خلق وخداوند کبریا»

حالا سؤال دیگر را بفرمایید

س	درسؤال دیگر معنی کلمه‌ای ازیك بیت را خواسته‌اند وبیت‌این است:

«آن‌ماه شب افروز که درپرده نهان است

در پرده نهان است ولی پرده دران است »

ج	دراین بیت معنی کدام‌کلمه‌را خواسته‌اند ؟

س	«پرده‌دران» را خواسته‌اند که چه معنی می‌دهد

ج	«پرده‌دران» صفت فاعلی مرکب است از پرده دریدن وپـرده دران به‌معنی فاش کننده اسرار وآشکارکنندهٔ رازهاست ومی‌گوید آن ماه شب فروزنده وروشن کننده که درپرده نهان‌شده خود پرده‌دراست ورازرافاش می کند وبرملامی‌سازد

س	درسؤال دیگرمعنی این بیت‌را خواسته‌اند: «آتش وباد مجسم دیده‌ای کز گرد وخون-کوه البرز ازسم وقلزم زران افشانده‌اند .»

ج	این بیت ازخاقانی شروانی است وایشان مصراع‌اول‌را غلط نوشته‌اند زیرا«گرد وخوی» است نه «گردوخون» وبیت باچند بیت‌قبل وبعدازآن درقصیده‌دروصف اسبان و قدرت و استحکام سم و حرکت آنان است و در ایـن بیت مقصود این استکه دیده‌ای که آتش وباد مجسم شود وباهم پدیدار آید و این همان وقتی

است که اسبان هنگام حرکت از گرد وغباری که سم آنها برمی‌انگیزدوخوی وعرقی که ران‌وپای آنها بیرون‌می‌دهد کوه البرز ودریای قلزم می‌افشانندوآتش وآب را مجسم می‌نمایند .

س دریك سؤال هم‌معنی‌کلمهٔ «زحفی» را خواسته‌اند .

ج دراین جابدون شك «ی» در آخر کلمه نشانه وحدت و یانکرداست ولابد جایی مثلادیده‌اند که نوشته‌است «زحفی» دارد اما «زحف» بفتح‌اول ، عربی وبه‌معنی دورشدن از اصل وفروافتادن تیر از نشانه وهرتغییری است که در اصل افاعیل عروضی در شعر داده شود که به‌آن «زحاف» نیزمی گویند وجزء تغییر یافته‌را اصطلاحاً «مزاحف» خوانند

س دانش آموزی درنامهٔ خودمعنی‌این‌بیت وشاعرآنرا خواسته‌اند : «ازاین‌حفرقی موی‌کالیده‌ای ـ بدی سر که برروی مالیده‌ای»

ج این بیت‌ازبوستان سعدی‌است وصحیح‌آن‌این‌است «ازاین خفرقی موی‌کالیده‌ای ـ بدی سر که برروی‌مالیده‌ای» وباین شکل نیزضبط شده‌است : «ازاین‌خفرگی موی‌کالیده‌ای ـ بدی‌سر که‌درروی‌مالیده‌ای» اما کلمه «خفرق» یا «خفرگ» : دراصل عربی «خفریق» به‌معنی زشت و بدخوی ونگون بخت ونیزبه‌معنی تنفر و بیزاری و ملال بکار رفته است در مثنوی مولوی خفریق آمده چنانکه گوید :

«خاك را ونطفه‌را ومضغه را ـ پیش چشم ماهمی‌دارد خدا ـ کز کجا آوردمت ای بدنیت ـ که از آن آید همی خفریقیت» وسعدی دروصف غلامی بدخو و زشترو گفته است .

«بزرگی هنرمندآفاق بود

غلامش نکوهیده اخلاق بود»

و شعر مورد بحث که شکل وصفت غلام را بیان میکند بعد از این بیت‌است

یعنی بدخو و موی ژولیده و برهم خورده‌ای که سر که برروی مالیده و ترش روی بود .

س دانش‌آموزی‌هم نامه‌ای فرستاده وسؤال کرده‌اند که‌آیا کلمه « نسبتاً » باالف‌درست است یا بشکل « نسبه » ودراصل این‌کلمه درچه مواردی بکار میرود

ج این‌کلمه درنوشتن بایدبصورت « نسبه» نوشته‌شود وروی «ه» دونقطه (ت) و فتحه باتنوین گذاشته‌شودنه‌بصورت « نسبتاً » باالف‌واین‌کلمه درفارسی‌بصورت‌قید به‌کار می‌رود وبه جای آن میتوان «بالنسبه» و « بنسبت» نیز نوشت .

س در سؤال دیگر نوشته‌اند منوچهری شاعر ایرانی مقصودش از این شعر چیست وخواهشمندم که‌این بیت‌را معنی‌بفرمایید: «بسته زیر گلوازغالیه تحت‌الحنکی- کرده مرپایکها رازلکاموز ککی ،

ج این بیت ازمسمط معروف منوچهری است ودراین بیت وبیت قبل ازآن‌توصیف کبک‌را کرده‌استو گفته: « کبك چون‌طالب علم‌است ودرین‌نیست شکی- مسأله خواند تا بگذرد از شب سیکی بسته زیر گلو از غالیه تحت‌الحنکی - پیرهن دارد زین طالب علمانه یکی- ساخته پایکها ازلکاموز ککی - وزدوتیریزسترده قلم و کرده سیاه » و چنانکه ملاحظه میکنید دو مصراع بیت مزبور در اصل مسمط بدنبال هم نیست اما تحت‌الحنك عبارت است ازدنبالهٔ عمامه که‌زیر گلو می‌بندند ولکا به‌معنی کفش چرمی است وموزکك‌هم مصغر موزه است‌یعنی کفش کوچك یا کفش ظریف وساده ومقصود این است که کبك مانند طالب علمان و وطلاب علوم زیر گلوی خود ازغالیه یعنی مشك وماده معطر تحت‌الحنکی‌بسته وپیراهن طالب علمانه پوشیده وبرای پاهای خود از کفش چرمی یانعلین کفش کوچك وظریفی ساخته وبپا کرده است

س معنی این بیت گلشن رازشیخ شبستری را بفرمایید

«مسلمان گر بدانستی که بت چیست
بدانستی که دین در بت پرستی است»

ج معنی ای که در شرح این بیت گلشن راز شده این است که اگر مسلمان واقعاً میدانست که بت مخلوق خداوند است و هرچه در عالم هست از آن خالق بوجود آمده و پیدا شده و بت را مظهر هستی مطلق می‌دانست بحق توجه میکرد و حق پرست واقعی میشد و بعد از این بیت نیز گفته است:

«وگر مشرك ز بت آگاه گشتی
کجا در دین خود گمراه گشتی»

یعنی مشرك و بت پرست هم اگر از حقیقت بت آگاه می گشت و خداوند خالق همه اشیاء و مظاهر را بنظر می‌آورد، در دین خود گمراه نمی گشت

س لطفاً این دوبیتی‌را بفرمایید مخصوصاً توضیحات بیشتری راجع به «واو» که در آن‌است بفرمایید ودوبیتی این‌است:

«اگر دل دلبر و دلبر کدومه
وگرد دلبر دل و دارا چه نومه
دل و دلبر بهم آمیته وینم
ندونم دل که و دلبر کدومه»

ج بطوریکه ملاحظه می‌فرمایید در این دوبیتی که منسوب به باباطاهر است (واو) زیاد به‌کار رفته اما بطور قطع نظر سؤال کننده «واو» بیت اول است که بعد از «دلبر» و «دل» آمده اما معنی بیت بیان یك نوع وحدت‌است که بین عاشق و معشوق و به تعبیر عرفانی میان مرد حق و عارف باخداوند ومعبود واقعی وجود دارد ودر وجود مرد حق ودل او جز آن معشوق واقعی و خدای بزرگ و معرفت او چیزی وجود ندارد در این دو بیتی می گوید:

« اگر دل همان دلبر است پس دلبر کدام است و اگر دلبـر همان دلست دل چه‌نام دارد دل و دلبر را بـاهم آمیخته مـی‌بینم نمی‌دانم دل کدام ودلبر کدام است » و «واو» بعد از « دلبر » و « دل » بجای « ه » است چنانکه می‌توان گفت :

« اگر دل دلبره دلبر کدومه

اگر دلبر دله دلـرا چه نـومه »

که هم‌چنین بجای «است» نیز گذاشته شده‌است

س سؤالی‌داریم که نوشته‌اند لطفاً بفرمایید این شعراز کی‌است ومعنی‌آن چیست ؟

« آن آینهٔ خیـال در چنگ

چون آینه بود لیك در زنگ »

ج این شعر بوزن مثنویهای لیلی ومجنون است وباین شکل که نوشته‌اندمعنی‌اش این است که « آئینهٔ خیال درچنگ داشت یادرچنگش بود وآن مانند آیینه بود اما زنگ گرفته‌بنظر می‌آمد ودرزنگ یازنگ بود »

س سؤال دیگری است که نوشته‌اند : «بفرمایید چراروی آب خندیدن» بصورت نفرین بکار می‌رود مگر خنده روی آب وروی زمین باهم فرق‌دارد ؟ »

ج خندهٔ روی‌آب وروی زمین فرق‌ندارند اما ظاهراً خندیدن روی‌آب که بصورت نفرین به‌کار برده میشود کنایه‌ای ازمرگ وحالت مرده یاغریق برروی آب‌است وبصورت کنایه است ووقتی می گویند «روی آب بخندی» ظاهراً نفرین‌ودشنام را اراده می کنند ونظر بمردن دارند .

س درسؤال دیگری‌پرسیده‌اند : «روز شنبه چطور اضافه‌ای‌است وآیا علاوه برپنج نوع اضافهٔ مشهور اضافهٔ توضیحی هـم‌وجود دارد ؟ زیرا اگر بخواهیم اضافهٔ توضیحی را تعریف کنیم مثل اینکه شامل گروه‌های زیادی از اضافات میشود

ج	باید دانست که دراغلب دستورهای زبان فارسی اقسام اضافه را در همان پنج نوع: «تخصیصی، ملکی، بیانی، تشبیهی، استعاری» منحصر دانسته‌اند و بعضی دیگر اقسامی بر آنها افزوده‌اند که غالباً از فروع و یا نظایر همان اقسام است چنانکه اضافهٔ توضیحی یکی از اقسام یا به عبارت دیگر همان اضافهٔ بیانی است زیرا مضاف‌الیه نوع وجنس مضاف را بیان میکند یا مضاف را واضح می‌سازد و توضیح می‌دهد و «روزشنبه» هم از این نوع اضافهٔ بیانی است وغالباً بهمین اضافه، توضیحی هم می‌توان گفت .

س	درسؤال دیگر معنی این بیت و توضیحاتی هم دربارهٔ سرایندهٔ آن خواسته‌اند و بیت این است :

«خون سپید بارم بردورخان زردم

آری سپید باشد خون دل مصعد»

ج	این بیت از ابوعبداله محمدبن حسن معروفی بلخی شاعر دورهٔ سامانی است و معنی آن این است که بردورخ زردخودم خون سپید می‌بارم وخون دل شخص گداخته شده وذوب‌شده در آتش عشق سفید است ضمناً مضمون این بیت دریك شعر عربی ازابوالحسن بدیهی نیز آمده است .

س	ببخشید آقای دکتر «مصعد» بااین املاء یعنی با «ص و ع» ازچه ریشه‌ای است

ج	این کلمه اسم مفعول «تصعید» است که در لغت عرب به معنی گداختن و ذوب کردن چیزی می‌آید ومعانی دیگر نیزدارد ونزد کیمیا گران «تصعید» به‌معنی تقطیر شیئی خشکی است که تصعید می‌پذیرد .

س	نامه‌ای است ازدوشیزهٔ دانش‌آموزی که از لاهیجان رسیده وخواسته‌اند بفرمایید این شعر ازکیست ومعنی آن چیست و بفرمایید که شعر عربی است یا فارسی و همچنین معنی «ارنی» و «لن ترانی» را بطورواضح بفرمایید .

«چورسی بطور سینا ارنی نگفته بگذر
که نیر زد این تمنا بجواب لن ترانی»

وایشان کلمهٔ «طور» را با «ت» و «نیرزد»را با «الف» نوشته‌اند که گمان میکنم درست نباشد.

ج بله، «طور» دراین جا با «ط» است و «نیرزد» هم «الف» ندارد زیرا «ن» نفی به‌فعلی متصل شده که با «الف» ابتدا میشود و«الف» به «ی» بدل شده در این صورت خود الف می‌افتد.

س اجازه بفرمایید‌دراینجا بپرسم که با اتصال «ب»تأکید یا زینت هم در اینگونه افعال همین‌حال پیدا میشود.

ج بله درآن موارد هم «الف» به «ی» بدل میشود بنا براین نوشتن«الف» با «ی» هر دوصحیح نیست مثلا در«بیفکند» و«بینداخت» و«بیندوخت» و مانند آن، اما در مورد بیت موضوع سؤال بطوریکه نوشته‌اند این بیت از رضی‌الدین نیشابوری و بیشتر باین شکل نقل‌شده است که:

«چو رسی بطور سینا ارنی مگو وبگذر
که نیرزد این تمنا به جواب لن ترانی»

و «ارنی» یعنی خود را بنمایان به من و«لن ترانی» یعنی هر گز مرا نخواهی دید، واین‌بیت ودوکلمهٔ «ارنی»و«لن‌ترانی»اقتباس ازآیه قرآن درسورهٔاعراف ودرموردی است که حضرت موسی به کوه طور برای مناجات باخداوندمی‌رفت ومی گفت:«رب‌ارنی‌انظرالیك قال‌لن‌ترانی ولکن انظرالی‌الجبل» یعنی «خدایا خودرا بمن‌بنمایان تا برتوبنگرم گفت هر گز مرا نخواهی‌دید اما نگاه کن به آن کوه...» یعنی آنجا که نور حق به تجلی می‌آمد و تجلی گاه پرتو حق بود.

س حالا مثل اینکه «لن‌ترانی گفتن» را به معنی حرف تند و جواب زننده وخشن به‌کار می‌برند .

ج بله حالا وقتی می گویند: « صدتا لن‌ترانی بارمن کرد » یعنی سخنان درشت و زننده گفت وجواب نارواداد امابدیهی‌است کلام خداآنهم خطاب به‌یك‌پیغمبر از نوع این سخنان نیست وبرخلاف گفتهٔ شاعر درپیشگاه خداوند هرچه‌هست ازطرف بندگان خواهش و تمنی است ولو اینکه هزار بار «لن ترانی» جواب دهد ودر این باره این شعر نظیری نیشابوری قابل توجه است که می گوید :

«شده‌ام باعتمادی‌بسؤال وصل پویان

که نمی‌کنم توجه بجواب لن ترانی »

س معنی این بیت منوچهری را بفرمایید :

« درصلوات آمده است بر سر گل عندلیب

درحرکات آمده است شاخك‌شاه اسپرم »

ج درمصراع اول مقصود آواز وصدای بلبل است که به درود وصلوات تشبیه شده و«شاه اسپرم» که «شاه اسپرغم» و «شاهسفرم» نیز گفته میشود بمعنی «ریحان» و«ضیمران» است ومی گوید شاخك ریحان به حرکت درآمده است و از نسیم بهاری جنبش میکند .

س درسؤال دیگری معنی این بیت حافظ را خواسته‌اند :

« عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده

باز گردد یا بماند چیست فرمان شما »

ونوشته‌اندچرادوضمیر «تو» و«شما» راباهم به کاربرده‌است

ج اولا درست این بیت درمصراع دوم این‌است :

«باز گردد یابرآید چیست فرمان‌شما» ثانیاً «تو» و«شما» هردوضمیر دوم شخص

وضمیر خطاب است و یك معنی می‌دهد مخصوصاً که «شما» ردیف غزل است و بسیار هم صحیح ودرست به‌کار رفته است .

س در سؤال دیگر نوشته‌اند : در کتاب دستوری خواندم پساوند « ستان » دنبال اسماء طوایف واسماء عام می‌آید و برای‌مثال «خوزستان» و «زابلستان» را ذکر کرده بود بفرمایید «خوز» و«زابل» نام طایفه‌است چون درجای‌دیگر خواندم «خوز» به معنی «شکر»

ج «خوز» نام طایفه است و «زابل» یا «زاول» نیز نام طایفه بوده ظاهراً چون از قدیم‌درخوزستان شکرزیاده بوده« خوز» رابه‌معنی‌شکر گرفته‌اند ودرست‌نیست .

س درنامه‌ای که رسیده شنونده‌ای نوشته‌اند : در باب هفتم گلستان قسمتی است که شیخ‌اجل در بیان توانگری ودرویشی‌با مدعی جدالی دارد ضمن گفتگوها این دوبیت بمیان می‌آید :

« هان تا سپر نیفکنی از حملهٔ فصیح

کورا بجز مبالغهٔ مستعار نیست

دین ورزو معرفت که سخندان سجع گوی

بردر سلاح داردو کس درحصار نیست »

و خود ایشان در دنبالهٔ این ابیات نوشته‌اند : « من معتقدم که مصرع چهارم این دو بیت بهمین صورت درست است ولی دوست من عقیده دارد که بجای « بر در سلاح دارد » « دربرسلاح دارد » درست است از شما خواهش دارم پاسخ بفرمایید »

ج درست‌است که این‌دوبیت درباب‌هفتم گلستان‌ضمن‌قسمت‌جدال سعدی‌بامدعی در باب‌توانگری‌ودرویشی‌آمده امامصراع‌دوم‌بشکلی‌نیست که ایشان‌نوشته‌اند بلکه باین‌شکل‌است : «کاورا جزآن‌مبالغهٔ مستعارنیست » و در مورد مصراع چهارم

نظر ایشان صحیح است یعنی «بردر سلاح دارد» درست تراست از «دربر سلاح دارد» اگرچه دربعضی از چاپهای گلستان شکل دوم هم ضبط شده است اما از نظر معنی شکل اول صحیح تر است زیرا سعدی کسی را که سخندان و سجع گوی گوی وباصطلاح لفاظ است و زیاد چرب زبانی وپر گویی می کند، بدون توجه باینکه الفاظش معنی داشته باشد، بکسی تشبیه کرده که سلاح یعنی ابزارجنگ او که زبانش باشد بیرون دراست امادرحصار وداخل مغز ودرون او کسی نیست ودر بیت قبل هم چنین کسی را دارای مبالغهٔ مستعار وعاریت شده دانسته که اصل ومنشأ ومعنی وعمق درآن نیست

س سؤالی دربارهٔ بیتی است ازحافظ که معنی آنرا خواسته اند وبیت این است :

«یارب آن رویست درپیرامنش بند کلاه

یا بگرد ماه تابان عقد پروین بسته اند »

ج قبلا بگوییم که این بیت جزء غزل مشکوکی است ازحافظ به مطلع :

« صورت خوبت نگارا خوش بآیین بسته اند

گوییا نقش لبت از جان شیرین بسته اند »

ودربیت مورد نظر مقصود این است که یارب آن روی و صورت زیبا است که بند کلاه گردآنرا گرفته یا نه ماه تابان است که بگردآن گردن بندپروین بسته شده است، ولطافت تشبیه واضح است اماچنانکه گفتیم این غزل ازغزلیات مشکوک منسوب به حافظ است ودراغلب چاپهای معتبر حافظ وجود ندارد .

س سؤال دیگر این است که آیا بکار بردن کلمهٔ «علت» در کارهای مثبت و منفی درست است مثلامیگویند : «بعلت عدم استقبال مردم از فلان کار یافلان جنس» یا « بعلت استقبال مردم ازفلان کار یا فلان جنس »

ج «علت» را که به معنی سبب می گیریم البته بیشتر درجهت مثبت بکار برده میشود اما اینطور که اصطلاح شده وایشان هم نوشته اند گاهی درمورد نفی وعدم هم بکار

میبرند و این در حقیقت یك نوع دلیل زائد است زیرا می گویند «عدم دلیل نمی خواهد» و بهتر است در این موارد همان نفی و عدم را ذکر کنیم و جمله را طوری بسازیم که کلمهٔ «علت» را بکار نبریم مثلا بهتر است بگوییم و بنویسیم: «نیامدن شما سبب شد که من هم به آنجا نروم» یا «عدم استقبال از خرید فلان کالا آنرا ارزان کرد» و مانند آن اما در هر صورت آنگونه هم که معمول شده ایرادی بزرگ ندارد.

س سؤالی داریم را جع به اتصال «به» حرف اضافه که جلو اسم می آید یا انفصال آن و «ب» حرف زینت یا تأکید و بخاطر داریم که بازهم در این باره بحث شده که «ب» حرف زینت یا تأکید بسر فعل حتماً باید متصل نوشته شود والاغلط است اما «به» حرف اضافه که پیش از اسم می آید بیشتر جدا نوشته میشود و اتصال آن هم غلط نیست مگر در مواردی که اشتباهی رخ دهد یا شکل کلمه نا زیبا شود.

ج بله در این باره صحبت کرده ایم حالا سؤال بعدی چیست؟

س. سؤال دیگری داریم راجع به حالت اضافهٔ اسمهایی که به هاء غیر ملفوظ ختم میشوند و پرسیده اند در این حالت همان سر «ی» را بگذاریم یا تمام «ی» را بنویسیم.

ج همان نشانهٔ سر «ی» کافی است زیرا در قدیم «ی» گذاشته می‌شده. بتدریج باین شکل درآمده و باید توجه داشت که این شکل چنانکه بعضی پنداشته‌اند همزه نیست.

س «زغال» با (ز) صحیح است یا با(ذ) و این کله متعلق به کدام زبان است؟

ج اصل این کلمه درفارسی «زگال» است بنابراین با «ز» نوشتن آن صحیح‌تراست ودر نظم و نثر قدیم هم «زگال» فراوان به‌کاررفته‌است ازجمله در این شعر نظامی:

« به مشکین ز گال آتش تیره رنگ

در افتاد چون عکس گوهر بسنگ »

ضمناً لغت دیگری درفارسی برای زغال داریم و آن «انگشت» بکسر کاف است.

س درضمن یکی ازحکایات کتاب جوامع الحکایات عوفی این جمله نوشته شده :
« یکی ازپادشاهان نیکو سیرت از عالمی سؤال کرد که معنی عدل و احسان چیست آن عالم جواب داد : « عدل دست در کشیدن از آنچه ترا واجب نبود و احسان دست بر گشادن برآنچه برتو واجب نبود » خواهشمند است معنی عبارت را بفرمایید و مقداری دربارهٔ آن توضیح دهید تا عبارت واضح شود .

ج معنی «دست در کشیدن» یعنی «دست بازداشتن» و «دست بر گشادن» یعنی «رها کردن وبخشیدن وآزاد گذاشتن» مقصود آنستکه عدل عبارت ازدست بازداشتن ازآنچیزی استکه برتوواجب نیست اما احسان و نیکوکاری بخشندگی وسخاوت درموردآنچیزی استکه برای تو واجب وضروری نیست وزائد بر احتیاج تست. وبدیهی است مقصود از عدل آنستکه به غیرواجبات دست نیالایند وزیاده روی وافراط نکنند چه خارج شدن ازحداعتدال ومیانه روی ظلم است وماندن برحد اعتدال ودوری از افراط عدل است و نیکوکاری هم بخشیدن وواگذاشتن خارج ازمصارف ضروری بدیگران است .

س خواهشمند است بفرمایید «هاء» درآخر این کلمات بچه معنی است آیا «هاء تأنیث» است یاخیر : «عجوزه» که آنرا «عجوز» هم مینویسند ، «شجر وشجره» «نخل ونخله» «منار ومناره» ضمناً تفاوت این کلمات را ازنظر داشتن «هاء» و نداشتن آن بیان فرمایید .

ج قبلا باید دانست که درآخر این کلمات « هاء » نیست بلکه «تاء» است و «تاء» تانیث است که درفارسی آنهارا بصورت «هاء» تلفظ میکنیم اما علاوه بر اینکه

نشانهٔ تأنیث است هر کدام معنی خاصی هم دارند مثلا « شجره » و « نخله » به معنی واحد و یك فرد از آن جنس‌است زیرا «شجر» مطلق درخت و «نخل» مطلق درخت‌خرمااست . اما «منار» و«مناره» هردو اسم‌زمان ومکان از نوراست که به‌معنی‌جای روشن کردن و برافروختن آتش وروشنایی برای نشانه است اما «منار» به هرنشانه وعلامت درراه گفته می‌شود و«مناره» به‌معنی گلدسته است. ولی «عجوز» در لغت فصیح عرب به معنی زن مسن و پیرزن است و معانی چند دیگر نیز دارد اما «عجوزه» به نوشته بعضی از کتب لغت عرب «لغتکی» است ودر فارسی نیز به کار رفته و دربعضی از متن های فارسی مانند چهار مقاله و مقامات ژنده پیل به معنی دختر یا دختر ناتوان و ضعیف به کار رفته است سرمای پیرزن‌را هم « بردالعجوز » می گویند و جمع « عجوز » : « عجایز » و «عجز» است .

س دانش آموزی از مشهد طی نامه‌ای سئوال کرده‌اند معنی این بیت از خیام چیست :

« ای آمده از عالم روحانی تفت

حیران‌شده درپنج‌وچهار وشش‌وهفت »

ج قبلا بگوییم بیت باین شکل نیز آمده :

« ای آمده از عالم روحانی تفت

حیران‌شده درچهار وپنج وشش وهفت »

ومقصود این است که ازعالم وجهان روحانی باشتاب وباحرارت وتفته آمده‌ای ودر چهار عنصر وپنج حس و شش جهت وهفت سیاره حیران شده و سرگردان مانده‌ای .

س سئوالی داریم که نوشته‌اند : «استواء» باضم همزه صحیح‌است یاباکسر آن .

ج مسلماً با کسر همزه زیرا مصدر باب «استفعال» عربی است و مجرد آن «سواء» است به‌معنی برابر ومساوی بودن

س آیا شاعری میتواند صفت فاعلی را با حذف (نده) درشعر خویش بیاورد یاخیر مثلا این مصراع برای نمونه ذکر می‌شود . « ای نفس از گنه سوی یزدان پناه باش» که دراصل کلمهٔ «پناه» «پناهنده»بوده است . آیا این مصراع باین‌صورت که نوشته شده صحیح است یاخیر .

ج درقسمت اول سؤال ، جواب این‌است که نه‌تنها شاعر بلکه غیرشاعر هم میتواند صفت فاعلی مرخم یعنی باحذف‌علامت فاعلی «نده» بکار برد مخصوصاً درصفات فاعلی مرکب که این نشانه غالباً حذف می‌شود مثلا «نوآموز را ذکر وتحسین وزه ـ زتوبیخ وتهدید استاد به» یعنی «نوآموزنده» ودرنثر ومحاوره‌هم صفات فاعلی‌مرکب ومرخم‌زیاد به‌کار می‌بریم. مانند « کارورز ، هنرآموز ، راهرو ، راهبر» و مانندآن . امادرمصراع ذکر شده «پناه‌بودن» به معنی« پناه جستن» و « پناه گرفتن» درست نیست زیرا « پناهیدن » و « پناه بردن » و « پناه‌جستن » و مانند آن بـه کار می بـریم اما « پناه بودن » به معنی « پناه گرفتن » و «پناه جستن» نمی توان به‌کار برد مگر آنکه بگوییم بجای « پناهنده باش » به‌کار برده است واین احتمال ضعیفی است .

س دانش آموزی در نامهٔ خود نوشته‌اند که «درتاریخ ادبیات خواندم که در موقع حملهٔ سلطان سنجر سلجوقی به‌خوارزم ومحاصرهٔ قلعهٔ «هزار اسب» انوری این رباعی را خطاب به‌سنجر سروده است :

«ای شاه همه ملك جهان حسب تراست
وز دولت اقبال جهان کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر
فردا خوارزم وصد هزار اسب تراست»

خواهشمندم بفرمایید مقصود از«صدهزار اسب» صدهزار رأس اسب است یا صد هزار قصبه چون قصبهٔ هزار اسب»

ج بدیهی است دراین‌جا «صدهزار اسب» ممکن است دارای ایهام باشد وبه‌هردو معنی آورده‌شود یعنی «صد قصبه مثل قصبهٔ هزار اسب» یا «صدهزار رأس‌اسب» ودربیتی هم که رشید وطواط ازسپاه اتسز به این رباعی جوابداده به‌همین ایهام اشاره شده زیرا گفته است :

«گر خصم توای شاه بود رستم گرد

یك خر زهزار اسب نتواند برد »

که باز « هزار اسب » ایهام دارد هم بـه معنی قصبهٔ هزار اسب و هـم هزار رأس‌اسب . ضمناً رُباعی منسوب به‌انوری به‌اشکال مختلف نقل شده ، گذشته از آنکه مصراع دوم بیت اول همه جا « دولت و اقبال » است در مصراع اول بصورت «همه ملك زمین» نیز ضبط شده است

س سؤال دیگری است که نوشته‌اند معنی این شعر حافظ چیست ؟

« شهری است پر کرشمهٔ خوبان زشش جهت

چیزیـم نیـست ورنـه خریدار هـر ششـم »

مقصود ازشش جهت دراین بیت چیست

ج شش جهت که واضح است بالا ، پایین ، چپ ، راست ، پیش رو و پشت سر است و در این بیت حافظ مقصودش همه طرف و گردا گرد است که پر از کرشمهٔ خوبان شهر بوده وحافظ هم با دست تهی خریدار همه شده است و بدنیست گفته شود که مصراع اول این بیت بصورت « پر کرشمهٔ حوران » و

«پر کرشمه وخوبان زشش جهت» نیز آمده و ضبط شده است وجزء غزلی است به مطلع :

« من دوستدار روی خوش وموی دلکشم

مدهوش چشم مست ومی صاف بیغشم » .

و در بیت مورد سؤال به تعبیر عرفانی حافظ تجلی عشق را در همه جا دیده و با دست تهی بدون جمع آوردن وسایل و اسباب خریدار و طالب همهٔ تجلیات شده است .

س در سؤال دیگر شعر دیگری از حافظ مطرح شده و آن این است :

« دلم رمیدهٔ لولی وشی است شورانگیز

دروغ وعده وقتال وضع و رنگ آمیز» .

ونوشته‌اند مقصود از « لولی وش » چیست

ج «لولی‌وش» مرکب است از «لولی» و «وش» به معنی «لولی مانند» و «لولی» که درلغت «لوری» هم نوشته شده معانی چند دارد که از جمله معانی آن نازك و لطیف وظریف است که دراین جا همین معنی است وبه معنی «سرودگوی» نیز آمده است ، حافظ درجای دیگرهم این‌کلمه را آورده و گفته است .

«فغان‌کاین لولیان شوخ شیرین‌کار شهر آشرب

چنان بردندصبر ازدل که ترکان‌خوان یغمارا»

ضمناً باید اشاره‌کنیم که‌کلمهٔ «لول» هم درلغت آمده و«لولی» رامنسوب به‌آن دانسته‌اند ومعنیٔ «گستاخ وبی‌شرم» نیز برای آن کرده‌اند .

س نامه‌ای داریم ازدوشیزه‌ای که‌ازبابل فرستاده‌ودرآن معنی‌این‌بیت راخواسته‌اند،

« هرکجا حزم تو فرودآید

برکشدامن حصن‌های‌حصین»

ج معنی بیت که در کلیله ودمنه ضمن باب بوم و الغربان آمده این است که حزن و دوراندیشی توهر کجا فرود آید وجای گیرد امن و آسایش درآنجا حصارها و دیوارهای محکم واستوار برمی کشد ومی‌سازد یعنی درسایهٔ حزم تو آنجا امن و آسایش پا برجا و ثابت می‌شود ، نظیر همین معنی در این بیت انوری دیده می‌شود :

« در زوایای دولت از حزمش
حصن‌ها ساخت روزگار حصین »

س نامه‌ای از کاشان فرستاده و نوشته اند : « قطعه ای است در باب هشتم گلستان سعدی که چنین ضبط شده : « جان در حمایت یکدم است و دنیا وجودی میان دو عدم ، دین به دنیا فروشان خرند یوسف بفروشند تا چه خرند » خواهشمنداست معنی‌آنرابفرمایید ضمناً وجه تشابه ونسبت بین‌جملات وعبارات را نیز بفرمایید .

ج معنی عبارت این است که جان‌را یك‌دم ویك نفس حمایت و نگهداری میکند وبیك دم بستگی دارد وجهان هم وجودی است میان دونیستی یعنی نابوده است ونابود هم خواهد شد ، نبوده ونخواهد بود ، بنابراین کسانی که دین را به‌دنیا می فروشند خرند زیرا یوسف را که دین باشد می فروشند تا در مقابل چه خریداری کنند و مانند فروش یوسف از طرف کاروانیان در مقابل هفده درهم است که خود سعدی‌می گوید : «صحبت یوسف به از دراهم معدود » بین کلمات «دم» و«عدم» «خرند» و«خرند» جناس‌وبین«وجود» و«عدم» مطابقه‌است و «است» از جمله دوم به قرینه‌اول حذف شده ولطف کلام وسخن‌سعدی ازبسیاری جهات واضح وآشکار است .

س در سؤال دیگری نوشته اند : « قطعهٔ زیر در دیوان ناصر خسرو ضبط شده ولی اخیرا ضمن مطالعهٔ کتاب رودکی این‌اشعاررا درآن کتاب خواندم خواهشمند

است بفرمایید کدامیك صحیح است ؟ آیا قطعه را رودکی سروده یا ناصر ـ خسرو: « چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت ـ نزدیك خداوند بدی نیست فرامشت تا بآخر» .

ج   این قطعه معروف که پنج بیت دارد وهمه پندی گرانبها برای بدکاران ومکافات آنان دراین جهان است ، همانطور که نوشته‌اند هم دردیوان ناصرخسرو ثبت شده وبنام او ذکر گردیده وهم درآثار رودکی ثبت افتاده . اما شهرت انتساب آن به‌رودکی بیشتر ازناصرخسرو است وبعضی از محققان نیز سبك آنرا به‌شیوهٔ رودکی نزدیکتر می‌دانند تا به ناصرخسرو والبته اندك اختلافی هم در ثبت ابیات در دیوان ناصر خسرو و اشعار رودکی دیده میشود ضمناً عین مضمون دو بیت ازاین قطعه یعنی: «عیسی برهی دید یکی کشته افتاده ـ حیران شد و بگرفت بدندان سر انگشت + گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار ـ تا باز که اورا بکشد آنکه تراکشت » در سه بیت عربی نیز هست که بیت اولش این است : « رأی عیسی قتیلا فی طریق ـ فعض علی انامله طویلا » و ابیات قطعه فارسی تقریبا ترجمه‌ای ازهمین ابیات است.

س   در سؤالی نوشته اند که آیا نوشتن جمع کلمه های « پایه ـ جامه ـ دانه » و امثال آن بصورت «پایها ـ جامها ـ دانها » درست است زیراامکان مشتبه کردن باجمع «پای ـ جام » و امثال آن وجود دارد .

ج   خود سؤال کننده جواب داده‌اند و تلفظ وطرزقرائت این کلمات هم جواب سؤال است زیرا در مواردی که جمع این کلمات باکلمات دیگراشتباه شود لازم است درجمع هاء آخر کلمه را حفظ کنیم مانند همین «جامه» و «پایه» وکلمات دیگر مانند «خانه» و «نامه» که با «خان» و «نام» در جمع بدون هاء آخر کلمه اشتباه می‌شود .

س سؤال دیگر این است : «درچهارمقالهٔ نظامی عروضی ضمن ترجمهٔ احوال فرخی چنین آمده: «قصیده‌ای گوی لایق‌وقت وصفت داغگاه کن تا ترا پیش امیر برم» آیا «واو» در «وصفت داغگاه کن» حرف ربط است یا باید «وصفت» بروزن «وصلت» خواند ؟ توضیح مفصلی بفرمایید »

ج «واو» دراینجا حرف عطف است مسلماً وحرف ربط نیست چنانکه ایشان نوشته‌اند وباید خواند «وصفت داغگاه کن» از طرف دیگر « صفت کردن» به‌معنی «توصیف» و «وصف کردن» زیاد به‌کار رفته است چنانکه در این‌شعر سعدی می‌بینیم . « دیگر نگه نکنم بالای سرو چمن – دیگرصفت نکنم رفتار کبك دری »

س نامه‌ای داریم که نوشته‌اند : «خواهشمندم بگویید کتاب «تحفه» که یکی‌از متون‌فارسی قرن‌هشتم‌است اثرچه کسی است و اهل کجا بوده؟ »

ج اگرمقصود ایشان کتاب«تحفة‌الملوك» باشد که دراواخرقرن هفتم یااوائل قرن هشتم نوشته شده معلوم نیست ازچه کسی است واهل کجا بوده اما از قطب‌الدین شیرازی عالم معروف قرن هفتم که درسال ۷۱۰ هجری‌قمری در گذشته نیز کتابی بنام «تحفهٔ شاهی» سراغ داریم .

س نامه‌ای داریم که درآن نوشته‌اند:« برای من اشکالی پیش‌آمده و آن این است که‌آیا اوایل شاهنامه بطور حتم نوشتهٔ دقیقی است یاخیر؟ تمنادارم‌مرا در این مورد راهنمایی کنید » .

ج بهیچ‌وجه اوائل شاهنامه از دقیقی نیست بلکه از دقیقی هزار بیت‌درشاهنامهٔ استاد بزرگ طوس گنجانده شده وآن درآغازجلد سوم شاهنامه وضمن‌شرح پادشاهی گشتاسب و ظهور زردشت است که استاد سخن می گوید دقیقی را بخواب دیدم و او گفت :

«از این باره من پیش گفتم سخن | اگر باز یابی بخیلی مکن
زگشتاسب وارجاسب بیتی هزار | بگفتم سر آمد مرا روزگار»

واستاد طوس می گوید :

«کنون من بگویم سخن کو بگفت | منم زنده او گشته با خاك جفت»

و درپایان سخن ونقل هزار بیت دقیقی می گوید :

کنون ای سخنگوی بیدارمرد | یکی سوی گفتارخود باز گرد
دقیقی رسانید اینجا سخن | زمانه برآورد عمرش به بن »

س شنونده‌ای نوشته‌اند که «چندی است در جستجوی کتابی هستم که در آن راجع به انواع شعر ازقبیل دوبیتی، غزل، رباعی وغیره اطلاعات کامل ومشروح درج شده باشد ومتأسفانه بیافتن آن نایل نگشتم . حال اگر شما چنین کتابی رامی شناسید نام آن ونام نویسنده اش را برای اطلاع بنده اعلام فرمایید»

ج درهریك از کتب مربوط به فنون ادبی که معمولا از بدیع وقافیه و عروض بحث کرده مانند المعجم شمس قیس رازی که درصنایع بدیعی گفتگو کرده است کم و بیش دربارهٔ انواع شعر نیز بحث شده ومجموعاً بحث درانواع شعر بیك اندازه درهمهٔ این کتب وجود دارد وبهریك که مراجعه کنیداز نظری قابل مطالعه واستفاده خواهد بود .

س دانش آموزی درنامهٔ خود نوشته‌اند متن این شعردر بارهٔ چیست ولطفاً در بارهٔ سرودندهٔ آن اطلاعاتی در اختیاربنده بگذاریدواینکه«ملك هستی زعدم» یعنی چه و معنی شعرچیست

یك شب من وبخت وشادی وغم باهم
کردیم سفری به ملك هستی ز عدم
چون نو سفران بنیمه ره بخت بخفت
شادی ره خود گرفت ومن ماندم وغم

ج ابتدا اجازه بفرمایید یك اشتباه که در نوشتهٔ ایشان هست رفع کنیم، نمی دانم

متوجه شده‌اید یا نه ؟

س گمان می کنم کلمه «سرونده» را می فرمایید.

ج بله این کلمه غلط بکار رفته زیرا صفت فاعلی از سرودن « سراینده » می‌شود نه «سرودنده» اما این رباعی بصورتی هم که ایشان نوشته‌اند نیست مخصوصاً مصراع دوم بیت اول که «سفری غلط» است و «سفر» درست است و در مصراع سوم بجای « بنیمه‌ره » «زنیمه‌ره» آمده و در مصراع چهارم « گرفت من» بدون واو ضبط شده اما این رباعی در دیوان یغمای جندقی باین شکل ضبط شده است:

یغما من و بخت وشادی و غم با هم

کردیم سفر به ملك هستی ز عدم

چون نوسفران ز گردره بخت بخفت

شادی‌سرخود گرفت من‌ماندم وغم

س بنا براین شعر بصورت رباعی وازیغمای جندقی است .

ج عجالةً که اینطوراست ودر دیوان یغما بشکلی که گفتیم درج شده است اما معنی شعرهم واضح است و احتیاج به شرح بیشتر نداردو«ملك هستی‌ز عدم» هم واضح است زیرا می گوید من‌و بخت وشادی و غم از نیستی وعدم به‌ملك هستی روی آوردیم وسفراختیار کردیم که از نیستی بهستی آییم‌وظاهرشویم.

س دانش آموزی ازیزد نامه‌ای نوشته و سؤال کرده‌اند آیا در ابیات سعدی که فرموده است :

« گل‌همین پنج روزوشش باشد ـ وین گلستان همیشه خوش باشد» بیت دوم دراصل اینطور بوده « گل‌همین پنج روز و شش باشد ـ وین گلستان همیشه خش باشد » .

ج کلمهٔ «خوش» و«خور» ومانندآنها دارای واو معدوله هستند و در قدیم بـه

شکلی تلفظ می‌شده‌اند که حالا ما تلفظ نمی‌کنیم و یا مانند تلفظ مردم بعضی از شهرستانها از آن‌جمله یزد که « خش » تلفظ می‌کنند . بنابراین قافیه کردن «خوش» با «شش» از این جهت درست‌است اما حالا ایرادی ندارد که ما «شش» و «خوش» را به تلفظ خودمان بخوانیم. چنانکه « خواهر » وامثال آنرا نیز به تلفظ امروز می‌گوییم .

س آقای دکتردر دنبال همین سؤال نوشته‌اند: « سؤال کرده بودم بفرمایید کلمات وجملات مستعمل یزدی از قبیل «خش ــ دولخ ــ ترش‌بالا» و مانند آن که «خش» به معنی « خوشمزه» و «دولخ» به معنی گردو غبار و «ترش‌بالا» به معنی «آبکش» آیا صحیح است یا خیروآیا سابقاً درهمه‌جا همینطور استعمال‌می‌شده ؟ »

ج بعضی ازاین لغات در سایر نقاط هم معمول بوده و اکنون هم متداول است و در فرهنگ‌های لغت فارسی نیزضبط شده از جمله «خش» که ایشان لابد بدون واو نوشته‌اند اما در کتب لغت ودر نوشتن با واو معمول است و ما «خوش» می‌نویسیم‌وتلفظ می‌کنیم . اما «دولخ» به‌معنی گردو غبار درنقاط دیگرایران نیز گفته‌می‌شود درلغت هم به شکل«دوله» ضبط است . امالغت «ترش‌بالا» به‌معنی آبکش‌نیزدر نقاط دیگرمستعمل است‌ولی درفرهنگ‌ها کمترضبط شده است وشاید هم جزء دوم‌آن«پالا» باشد از «پالودن» به‌معنی صاف کردن .

س شنونده‌ای نامه‌ای از کویت فرستاده و در آن نوشته‌اند :
«بفرمایید شعر : «هرپیسه گمان مبر که خالی است ــ شاید که پلنگ خفته باشد » صحیح‌تر است‌یا«هر پیشه گمان مبر که خالی است ــ شاید که پلنگ خفته باشد » وآیا می‌توان هر دو را درست دانست چون منظور شاعر در

بالایی این است که هر شکل پیسه‌ای را نباید خال دانست و در شعر دومی منظور این است که انسان نبایددر هر بیشه‌ای فکر نماید که خالی است شاید در آن بیشه پلنگ خوابیده باشد. درصورتیکه می‌دانیم جای پلنگ‌در کوه است وجای شیردر بیشه »

ج قبل از هر بحث لازم است بگوییم که در اغلب چاپهای معتبر گلستان شعر باین صورت‌است: « هرپیسه گمان مبر نهالی ـ باشد که پلنك خفته باشد » و«پیسه»را به‌معنی‌سیاه وسپیدوابلق گرفته و«نهال» را به‌معنی شکار گرفته‌اند و باین ترتیب معنی واضح است که هر تکه‌سیاه وسپید را که می بینی مپندار که شکاراست شاید درآنجا پلنك خوابیده باشد ازاین که گذشت صورتهای مختلف برای بیت ذکر کرده ومعمول ساخته ومورد بحث قرار داده‌اند که دوصورت هم همانست که درنامهٔ مورد سؤال نوشته شده اما صورت بیت‌دوم هم که«هر بیشه گمان مبر که‌خالی است...»اگردرنسخه‌ای‌خطی‌یاچاپی‌باشد ایرادش آن نیست که پلنك در بیشه است یا در کوه ، زیرا سعدی اگر گفته باشد تاریخ طبیعی‌وجانورشناسی ننوشته بلکه نتیجهٔ دیگری گرفته است،اما ایرادی‌دیگرپیدامی کندوآن‌حذف«درآن»است که‌باید گفت«شایددرآن‌پلنك خفته باشد » ضمناً درشعری که خواندیم « نهالی » هم‌بعضی خوانده‌اند کـه به‌معنی « تشك » است که قالیچه وقالی هم می گویند اما همان معنی شکار صحیح‌تر است .

س سؤالی داریم دربارهٔاین بیت‌صائب که‌معنی مصراع اول‌آن راخواسته‌اند «از شیشهٔ بی‌می ، می‌بی‌شیشه طلب کن ـ حق رازدل خالی ازاندیشه طلب کن »

ج مقدمةً بدنیست یادآوری کنیم که بطوریکه در شرح حال صائب نوشته‌اند. نیمی ازاین بیت بیشتر ازاونیست، ونیمی دیگرازیکی ازشاگردان اوست

بنام سعدالدین راقم زیرا نوشته‌اند این شاگرد مصراع بی‌معنی و به‌تعبیر بعضی مهملی در حضورا وساخت وخواند وآن مصراع اول بود که «ازشیشهٔ بی‌می، می بی‌شیشه طلب کن»وصائب بدیهة این مصراع بی‌معنی را باساختن مصراع دوم یعنی «حق را زدل خالی ازاندیشه طلب کن» تمام کرد واتفاقاً مورد سؤال هم درنامه همان مصراع اول‌است که باید باارتباط بامصراع‌دوم معنی پیدا کند ودراین مورد صحبت ازظرف ومظروف وحق ومعرفت حق و مانند این‌تعابیراست. چنانکه می گوید ازشیشه‌ای که بدون می است وصاف وبدون‌آلودگی است. یعنی‌دل‌پاك وصاف وبی‌زنك. می صاف‌وبدون‌آلودگی وخالی ازظرف وگنجایش ومحدود بودن آن را بطلب وباین ترتیب حق را ازدل خالی از اندیشه وآلودگیهای مختلف بجوی ومعرفت اورا که خارج از مکان ومحدود بودن به‌ظرف‌است کسب کن . والبته چنانکه گفتیم معنی مصراع اول‌با ارتباط به‌مصراع دوم درست می‌شود .

س دانش‌آموزی نوشته‌اند که « درتاریخ ادبیات دبیرستانی خوانده‌اند که در شرح حال فیروزمشرقی شاعردورهٔ صفاریان نوشته است «وی فساد ازسخن فارسی‌دور کرد»لطفاًتوضیح فرمایید منظورچیست‌وچه نوع فسادی وچگونه این فساد ازسخن فارسی دورشده‌است»

ج ازآنجا که شعرفارسی در دورهٔ صفاریان مراحل اولیه راطی می کرد وهنوز به‌پختگی و کمال ولطافت نرسیده بود شاید فیروزمشرقی عیوب شعری راتا حدی از بین برده باشد . اما از خود او هم شعری زیاد در دست نیست تا بدانیم چگونه بقول‌تذکره‌نویسان فساد ازسخن فارسی دوره کرده است، ازجهتی‌هم شاید بعد ازمحمدبن‌وصیف سیستانی یا بسام کورد شعرش پخته‌تر وروان‌تروکامل‌ترشده باشد .

س نامه‌ای رسیده که‌در آن سؤال کرده‌اند:«تقاضامندم معنی این شعر که تاریخ معجم مسطوراست بیان فرمایید»

«زجوهرو کم و کیف ومطاع ووضع وجدی
زعین و فعل و قبول و مضاف حظداری »

ج اجازه بدهید ابتدا اشتباه کوچك عبارت ایشان را یادآوری کنیم که باید می‌نوشتند: «معنی این شعررا که درتاریخ معجم مسطوراست » و« را»و «در» از نوشتهٔ ایشان محذوف است حالا دوباره شعررا بهمان شکل که نوشته‌اند بخوانید زیرا گمان میکنم درست ننوشته باشند

س نوشته‌اند:

« زجوهرو کم و کیف ومطاع ووضع وجدی
زعین و فعل و قبول ومضاف حظداری، »

ج بطریقی که خواندید«مطاع» با(ط و ع)و«جدی» و«عین» با(ع)است؟ و این‌سه کلمه هم درست نوشته نشده است زیرا چنانکه می‌دانیم این بیت اشاره به‌مقولات ده گانه‌است که: «جوهر. کم. کیف.متی . وضع . جده . یا(ملك) واین وفعل و قبول یا (انفعال) و اضافه باشد که در این بیت مضاف نوشته بنا بر این«متی» در بیت‌سؤال بصورت «مطاع»و« جده» بصورت «جدی»و «این» بصورت «عین» درآمده استومقولات عشریاده گانه‌در منطق« کاتیگوریاس » بوده که‌درعربی به«قاطیقوریاس»ترجمه‌شده است .اماجوهر درمرحلهٔ وجود بی‌نیازازموضوع‌است، کم‌با لذات‌قابل تجزیه‌وتقسیم‌است، کیف‌اقتضای نسبت یاقسمت نمی کند،متی بودن‌هرچیزاست درزمان،وضع‌نسبت‌هرچیزاست با اجزاء خودش وباامور‌دیگر،جده‌یاملك نسبت‌هرچیزاست باآنچه که‌محیط برآن شیئی باشدوبحرکت وانتقال‌این‌شیئی آن امرمتحرك شود«این»لحاظ

بودن چیز است در مکان، فعل تأثیر هر چیز در دیگری است، قبول یا انفعال تأثیر شیئی است از شیئی دیگر، اضافه هر نسبتی است که تکرر یابد یا تعقل آن بر تعقل نسبت دیگری که تعقل این نسبت بر تعقل نسبت اولی متوقف باشد و برای شرح بیشتر این مقولات باید به کتب منطق مراجعه کرد و بدیهی است در بیت می گوید از این ده مقوله حظ و بهره داری

س در سؤالی خواسته‌اند که نام دستوری این کلمات را بفرمایید: «غمناك» و «فرح‌افزا»

ج هر دوی این کلمات صفت هستند اولی مرکب است از «غم» و «ناك» که پساوند است و «فرح‌افزا» صفت فاعلی مرکب ومرخم است که «افزاینده» بوده و نشانهٔ صفت فاعلی حذف شده است.

س سؤال دیگری داریم که این است: «هر گاه این شعر معروف شیخ اجل را

«مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد به‌مکان آدمیت»

این طور معنی کنیم صحیح نیست: «مگر آدم و انسان نیستی که اسیر دیو شهوت و هوی و هوس گردیده ومقید شده در حالی که مکان انسانیت به‌اندازه‌ای رفیع است که حتی فرشته‌هم به‌آن مقام راه ندارد و نمی‌رسد چون بعداًهم می‌فرماید: « رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند »

ج باید دانست که دراین موارد مقصود ازدیوشیطان است ودرنظم و نثر فارسی موارد زیاد «دیو» به‌معنی «شیطان» آمده ومقصود سعدی این است که آدمی از یك طرف اسیرشیطان و گرفتار او شده ومانده است وشیطان اوراازراه‌بدر کرده وبیك تعبیردیوشهوت وهوی‌وهوس‌اورا در بند کرده و بهمین جهت اگر

باشیطان مبارزه کند ورهایی‌یابد بمکان ومقام اوازتمام فرشتگان بالاتراست زیرا فرشتگان این مقام‌مجاهده راندارند وآدمی ازاینراه به‌جایی می‌رسد که بجزخدانمی‌بیند ودرمقام ازهمهٔ فرشتگان‌بالاترمی‌رود.

س شنونده‌ای در نامهٔ خود شعری نوشته و معنی و گوینده آنرا خواسته‌اند و شعراین است : «دلاخوش کن به‌تنهایی که ازتنها بلاخیزد ـ سعادت‌آنکسی دارد که ازتنها بپرهیزد»

ج قبل ازمعنی وشرح وذکرنام شاعربایداشتباهی را که درشعردارد رفع کنیم وآن درمصراع اول‌است که«خوش کن» درست‌نیست و«خو کن» درست است. واما معنی شعرواضح است زیرا «تنها» درهر دو مصراع جمع «تن» است و به‌معنی افراد و اشخاص، پس‌می‌گوید ای‌دل به‌تنهایی‌عادت‌کن زیرا که از چند تن وچند شخص بلابرمی‌خیزد وسعادت نصیب کسی است که از افراد واشخاص بپرهیزد البته این فکر مغایر با زندگی اجتماعی است وکسیکه دراجتماع زندگی می کند نمی‌تواند به‌تنهایی وتنها زیستن عادت‌کند اما دربارهٔ گوینده این‌بیت اطلاعی نیست ونمی‌دانیم کدام شاعرانزواطلب گفته است ضمناً مصراع اول بیت بصورت ضرب‌المثل درآمده ونظیراین مضمون در اشعار سبك هندی زیاد دیده می‌شود چنانکه در این‌بیت‌منسوب به‌صائب تبریزی می بینیم :

مرد صحبت نیستی ازدیده‌ها مستورباش

ازبلا دوری طمع داری زمردم دور باش

س ـ دانش‌آموزی درنامهٔ خود نوشته‌اند:«بیت اول‌این شعرچیست؟ «فواره چون بلند شود سرنگون شود » و اگر بیت اول ندارد معنی بیت دوم این‌شعر چیست؟ »

ج پیش از جواب دادن به سؤال باید رفع اشتباهی از نوشته ایشان بکنیم و آن این است که «فواره چون بلندشودسر نگون شود» یك مصراع شعراست که با مصراع دیگریك بیت می‌شود پس اینکه نوشته‌اند «بیت اول این شعر یا معنی بیت دوم‌چیست»درست نیست و بایدنوشته شود «مصراع اول یا مصراع دیگر این مثل یامصراع چیست؟» وچنانکه می‌دانید «فواره چون بلندشود سرنگون شود» یك مثل است ومصراع اول‌آن بصورتهای مختلف نقل شده از جمله این است،

«در سرکشی است خاك نشینی که گفته‌اند

فواره چون بلند شود سرنگون شود»

که پیداست شاعراشاره بمثل معروف کرده ودیگری‌باین صورت‌است»

«اقبال خصم هرچه فزونترشود نکوست

فواره چون بلند شود سرنگون شود»

ودرهرصورت معنی واضح است که سربرافراشتن وبالارفتن بیش‌ازحدطرف دیگرش فرودآمدن وکاستی ونقصان است واین امری طبیعی است‌نظیر این معنی‌دراشعاروامثال دیگرنیزهست چنانکه امیرمعزی گوید: «برفلك چون بدر گرددکاستن گیرد قمر»

س دانش‌آموزی‌هم ازاصفهان طی‌نامهٔ خود نوشته‌اند: «خواهشمندم بفرمایید این دوشعرحافظ کدام صحیح‌ترمی‌باشد:

«مزد اگرمی‌طلبی طاعت استاد ببر

سعی ناکرده دراین راه بجایی‌نرسی»

یا «مزداگرمی‌طلبی طاعت استاد ببر

بی‌ریاضت نتوان شهرهٔ آفاق شدن»

ج اگرجسارت نشود باید گفت‌هیچ یك ازدوبیت بهشکلی که ایشان نوشته‌اند در حقیقت‌ازحافظ نیست‌زیرامصراع دوم ازشکل دومی که نوشته‌اندارتباطی به‌حافظ ندارد بنابراین مصراعهای شکل اول ازحافظ است اما نه‌به‌ترتیبی که ایشان نوشته ، و مصراعها را جابجا کرده‌اند بلکه مصراع‌اول، دراصل مصراع‌دوم،ومصراع‌دوم، اول است واصل‌بیت این است که در بیشتر چاپهای معتبر آمده :

«سعی نابرده دراین راه بجایی نرسی

مزد اگر می‌طلبی طاعت استادببر»

واین بیت جزوغزلی است به‌مطلع :

«روی بنمای و وجودخودم از یاد ببر

خرمن سوختگانرا همه گو باد ببر»

س بنابراین «سعی‌ناکرده» هم که ایشان نوشته‌اند درست نیست . ؟

ج چرا در بعضی ازچاپهای حافظ « سعی ناکرده» درمصراع اول ضبط شده اما چنانکه گفتیم بیشتر چاپهای معتبر «سعی نابرده » ضبط کرده‌اند

س نامه‌ای رسیده که در آن نوشته‌اند :

«سگ بدریای هفتگانه بشوی » یا «مشوی» کدام صحیح‌تراست ؟

ج این مصراع ازبیتی است در گلستان‌سعدی در آغاز باب‌هفتم وبیت قبل‌از آن هم باین ترتیب است :

«هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد»

وبیت مورد سؤال این است: « سگ بدریای هفتگانه بشوی- که چوترشد پلیدترباشد » و دربیشترچاپهای گلستان «بشوی» ضبط شده ازنظرمعنی‌هم

درست و با بیت قبل و بعد از آن متناسب است و مقصود این است هم چنانکه آهن بدگهر و بداصل صیقل نمی‌پذیرد سگ را اگر در دریای هفتگانه بشویی کاری عبث و بیهوده است زیرا پلیدتر می‌شود نه پاکتر.

س لطفاً بفرمایید این دو بیت چطور خوانده می‌شود و از کدام شاعر است.

«چیست قضا زاده‌ای ز کاهلی خویش

چیست قدر زاده‌ای ز فکرت انسان

اختر و انجم ز فرط کاهلی خویش

دست‌خوش تهمت اندو خستهٔ بهتان»

ج این دو بیت جزء قصیده‌ای است به مطلع.

«مرد نشد چون ز حادثات هراسان

مشکل خود را کند به آسان آسان»

ازعبدالحسین خان احمدی بختیاری و دو بیت مورد سؤال هم باین شکل است:

«چیست قضا حاصلی ز کاهلی نفس

کیست قدر زاده‌ای ز فکرت انسان

اختر و انجم ز فرط کاهلی ما

دست خوش تهمت اندو خستهٔ بهتان»

س شنونده‌ای درنامهٔ خود دو شعر ازخیام را نوشته ومعنی آنرا خواسته‌اندشعر اول این است:

«ای آنکه نتیجهٔ چهار و هفتی

و زهفت و چهار دائم اندر تفتی»

و دوم این است:

« می‌خور که فلك بهر هلاك من و تو

قصدی دارد بجان پاك من و تو »

ج پس باین ترتیب دو بیت از دو رباعی جداگانه است، در بیت اول چهار مقصود چهار عنصر و هفت مقصود هفت سیاره است و چهار عنصر را امهات چهارگانه و هفت سیاره را آباء هفتگانه گفته وقد ما عقیده داشتند از ازدواج اینها سه مولود: جماد، نبات، حیوان زاده و بوجود آمده است می گوید تو نتیجهٔ این چهار و هفت هستی و از همین‌ها نیز همیشه در تابش و سوزش هستی و در بیت دوم می گوید که می‌خور زیرا چرخ و آسمان قصد بدی بجان پاك من و تو دارد اما بیت دوم مربوط به بیت اول مورد سؤال این است :

« می‌خور که هزار بار بیشت گفتم

باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی»

و بیت دوم مورد سؤال، بیت اول رباعیی است که بیت دومش این است :

« در سبزه نشین و می‌روشن میخور

کاین سبزه بسی دمد ز خاك من و تو »

س آقای دکتر در نامه‌ای که برای طرح داریم دو بیت از گلستان سعدی را نوشته و معنی آنرا خواسته‌اند و دو بیت این است :

« پیش درویشان بود خونت مباح

گر نباشد در میان مالت سبیل

یا مرو با یار ازرق پیرهن

یا بکش بر خان و مان انگشت نیل»

ج این دو بیت در باب هشتم گلستان سعدی است بعد از این عبارات :
« دو کس را حسرت از دل نرود و پای تغابن از گل بر نیاید: تاجر کشتی

شکسته و وارث باقلندران نشسته» و دردوبیت مقصود این است که‌معاشرت ونشستن با درویشان ازدست دادن مال‌است زیرا نزدآنان اگرمالت‌سبیل نباشد ومورد استفادهٔ همه‌قرار نگیرد خونت‌روا ومباح خواهد بود ودربیت بعد می گوید با یار کبود جامه نرو و معاشرت مکن.و اگر کردی بـاید انگست نیل‌برخان ومان‌خودت.بکشی یعنی همه را باید نیلی رنگ و کبود کنی تا با یارکبود جامه همرنگ باشی، ضمناً ازرق‌پیرهن و کبود جامه کنایه از صوفی هم هست که صوفیان هم جامهٔ کبود می‌پوشیدند حافظ هم اشاره باین طایفه می گوید :

« پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

رخصت عیب نـداد ارنـه حکایتها بـود »

س از وزن ومعنی وقافیه اینطور پیداست که بایدبیت معروف :

« یـا مکن بـا پیلبانـان دوستی

یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل »

جزء همین ابیات مورد سؤال باشد.

ج بله‌بیت سوم ازدوبیت موردسؤال است‌اما مصراع اول بیشترباین شکل‌ضبط شده است : « دوستی با پیلبانان یامکن... »

س درنامه‌ای‌اینطور نوشته‌اند . «دراولین‌شروع برنامهٔ‌کاروانی ازشعروموسیقی شعری خوانده می‌شود سرایندهٔ‌آن کیست ؟»

« هرچه گویی‌آخری دارد بغیراز حرف عشق

کاین همه گفتندوپایان نیست این افسانه‌را ».

ج اجازه بدهید ابتدا رفع اشکال واشتباهی ازنوشتهٔ ایشان بکنیم .

س لابد مقصود «اولین‌شروع» است ؟

ج بله و گمان می کنم مقصود نویسنده «شروع برنامه» یا «اولین قسمت‌برنامه» و مانند آن باشد علاوه بر این اشکال دیگری هم هست و آن اینکه بیت مورد سؤال در پایان برنامهٔ کاروان شعر و موسیقی خوانده می‌شود نه در آغاز وشروع آن، امابیت هم دومین بیت ازوحشی بافقی است ضمن غـزلی که باین مطلع سروده است :

« خانه پربود از متاع صبراین دیوانه را

سوخت‌عشق خانه سوزاول‌متاع خانه را»

ومصراع دوم بیت مورد سؤال باین شکل هم ضبط شده است :

«کاینهمه گفتند وآخر نیست این افسانه را»

س در سؤالی معنی این شعر ازگلستان سعدی را خواسته‌اند :

« امروز کس نشان ندهد دربسیط خاک مانند آستان درت مأمن رضا»

ج معنی واضح است می گوید امروزدر روی زمین مانندآستانهٔ درگاه تو کسی جای امن‌وپناه‌خشنودی ورضایت نشان‌نمی‌دهدواین خطاب به اتابک‌ابوبکر بن سعد زنگی‌است .

س درسؤالی نوشته‌اند که در این شعرازقصیدهٔ معروف ایوان مدائن ازخاقانی کلمهٔ« گلاب» (بضم‌گ) صحیح است یا کسر آن:

« از نوحهٔ جغدالحق ماییم بدرد سر

از دیده گلابی کن درد سرما بنشان »

ج بدون‌هیچ شك وتردید گلاب به‌ضم‌اول صحیح است زیرا علاوه برآنکه‌قدما گلاب را دافع دردسر می‌دانستندودر کتب طبی ودارویی قدیم همه‌جاذکر کرده‌اند غیر ازاین بیت که شهرت دارد ابیات فراوان دیگر از خاقانی و

شاعران دیگر شاهدخوبی‌است براینکه گلاب(بضم گ)صحیح‌است نه گلاب(به کسر اول)ازجمله‌این ابیات‌ازخودخاقانی

«گل درمیان کوره بسی دردسر کشید
تا بهـر دفع درد سرما گلاب شد»

ونیز:«ما بتو آورده‌ایم‌دردسرارچه‌بهار
دردسر روزگاربـرد ببوی گـلاب»

همچنین نظیر همان بیت معروف ایوان مدائن این است که‌خافانی گوید:
«تا دردسرم فرونشاندـاین‌اشك گلاب‌سان مرا بس»وبدیهی است درهمهٔ این موارد گلاب است. شاعران دیگر نیزدارند از جمله نظامی درشرفنامه گوید:
«گلابم ولی دردسرمی‌دهم ـ نمك خواه خود را جگرمیدهم» که دراین‌جا می گوید برخلاف گلاب که دردسر را می‌نشاند من دردسر میدهم ازاین‌هم گذشته،«گلاب» به کسراول نه‌تنها غلط است و دافع دردسرهم نیست ازنظر لفظی‌هم دردسر واشکال دارد چون خود، گل یعنی مرکب ازآب و خاك و بازدرهمین گل، آب دیگری اضافه شده واین نیزنادرست است.

س لطفاً معنی «الحق» راهم دراین بیت بفرمایید

ج «الحق» یعنی راستی‌وحقیقةً یك نوع قید تأکید وتصدیق است و بد نیست بدانید که گفتن« گلاب» به کسردراین‌بیت درست مانند همان است که کسی گفت« جغدالحق» کـه دراین‌بیت آمـده چه نـوع پرنده‌ای و چـه نوع جغدی است .

س درسؤالی که رسیده معنی این‌بیت را خواسته‌اند :

«ای بس شه پیل‌افکن کافکند به شه پیلی
شطرنجی تقدیرش درماتگـه حرمـان»

این بیت نیز از خاقانی است در همان قصیدهٔ ایوان مدائن و در این بیت شه‌پیلی مخفف شاه پیلی به معنی پیل بزرك اما یکی از بازیهای شطرنج است و به رخی گفته می‌شود که درقلعه باشد، می گوید ای بسیارشاه پیلی افکن و شکست دهندهٔ پیل‌را که شطرنجی تقدیر با بازی شه پیل درماتگه حرمان و ناامیدی انداخته و ازمیان برده است .

س دوشیزه‌ای نامه‌ای نوشته و ضمن آن معنی دو شعر حافظ را خواسته‌اند نخستین شعراین مصراع حافظ است که :

«مزرع سبزفلك‌دیدم وداس مه‌نو» ضمناً نوشته‌اند : «عقیدهٔ من این است که که مزرع سبزرا شاعر به‌آسمان وداس را به ماه نو تشبیه نموده است ولی خواهش دارم بیشتر توضیح بفرمایید »

ج عقیدهٔ ایشان دراصل تشبیه شاعرانه ولطیف حافظ درست است امادر دوطرف تشبیه اشتباه کرده‌اند زیرا بعکس گفتهٔ ایشان شاعر آسمان را به مزرع‌سبزو ماه‌نورا به داس‌تشبیه کرده یعنی آسمان که آنرا گنبدسبز واخضر و خضرانیز گفته‌اندمشبه‌ومزرع و کشتزارسبز مشبه به‌است، هم‌چنین‌ماه نومشبه‌وداس‌مشبه به‌است وچون ادات تشبیه حذف شود وبصورت اضافه درآید مبالغه و لطف تشبیه بیشتر است .

س پس‌مصراع دوم این بیت که گفته است : «یادم از کشتهٔ خویش آمدوهنگام درو» کاملا با مزرع‌سبزفلك وداس ماه نو مناسبت داردو درحقیقت معنی آن تشبیه‌اول راکاملتر وجالب‌تر می‌نماید.

ج بله درخود مصراع اول هم‌میان «مزرع سبز» و«داس»هم‌چنین میان«آسمان» و«ماه‌نو» تناسب هست و درمصراع دوم‌نیزمیان« کشته و درو» تناسب وجود دارد ویکی از شاهکارهای حافظ همیشه بهم پیوستن و ارتباط دادن کلمات

متناسب وهم آهنگ وموزون است، حالا بیت دوم مورد سؤال رابفرمایید .

س	درسؤال دیگر نوشته‌اند: «حافظ مقصودش چیست که این شعر را سروده‌است:

« بلبل ز ساخ سرو بگلبانگ پهلوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی »

ج	می دانیم که پهلوی زبان فارسی میانه بوده و به دوشعبهٔ پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی تقسیم می‌شده‌است و بعدازاسلام « پهلوانی سرود» و« پهلوانی سماع » و « گلبانگ پهلوی» بهمان مناسبت به سرودها واشعار ونغمه‌های خاص اطلاق شده ودو بیتی‌هاوترانه‌هارانیز که‌به‌بحرهزج سروده شده «فهلویات» گفته‌اند ازطرف دیگر« گلبانگ» نیزعلاوه برفریاد وصدای بلند به‌آوای بلبل گفته شده است وحافظ دراین بیت می گوید. که بلبل ازشاخ سرو با نغمه وسرود پهلوانی و آهنگ پهلوی دوش درس مقامات معنوی وروحانی رامی‌خواندو مقامات هم ممکن است اشاره‌ای به دستگاه‌ها و نواهای موسیقی باشد ضمناً در بیت سوم همین غزل‌هم گفته است :

« مرغان باغ قافیه سنجند وبذله گوی

تاخواجه‌می‌خورد به غزلهای پهلوی»

وبر رویهم مایه‌ای را که شعرحافظ ازتمدن وفرهنگ ایران باستان گرفته است آشکارا می‌بینیم .

س	یك‌شنوندهٔ محترم درنامهٔ خوددوبیت شعر نوشته وخواسته‌اند بدانند ازلحاظ صنعت شعری درست است یانه ودوشعراین است :

« بـه دو چیز گیرند مر مملکت را

یـکی پرنیانی دگـر زعفرانـی

یـکـی زر نـام مـلك بـر نبشته

دگـر آهـن آبـداده یـمـانـی»

ج	دراین دو بیت که در آغاز قطعهٔ معروف دقیقی‌است ایرادی نمی‌بینیم و معلوم نیست مقصود ازسؤال چیست ؟

س	پس ازدو بیت نوشته‌اند : «البته شعردوم به قافیهٔ شعراول»

ج	معلوم میشود ایرادشان به‌قافیه است که مصراع‌اول ازبیت‌اول با مصراعهای دوم‌قافیه نداردواین‌درست‌است زیرا این‌شعر بصورت قطعه ودارای‌نه‌بیت‌است ومعمولا درقطعه هرچند بیت باشد فقط مصراعهای دوم قافیه دارند ومصراع اول ازبیت اول با بقیه هم قافیه نیست .

س	مقصود ازپرنیانی وزعفرانی دراین‌ابیات چیست ؟

ج	همان«زر» و «آهن‌آبداده» است که پرنیانی مقصود شمشیر درخشان‌و برنده و موج‌دار وزعفرانی مقصود زرو طلا است‌ضمناً در بیشتر کتب‌ومآخذمصراع اول بصورت «زدو چیز گیرند مرمملکت را »آمده است .

س	«خواهشمندم بفرمایید که شعرمسمط یعنی چه وچه فرقی با اشعار معمولی دارد و آیا همهٔ شعرا اینطور شعر گفته‌اند یا فقط مربوط به منوچهری دامغانی است »

ج	«مسمط» اصلا اسم مفعول از«تسمیط» به‌معنی «برشته کشیدن» است و «سمط» به معنی‌رشته است ودر کتب بدیع«مسمط» را ازیك‌جهت‌به‌نوعی شعر گفته‌اند که شاعریك‌بیت را به چهار قسمت کند ودرآخرسه قسم‌سجع نگاه بدارد و درقسم چهارم قافیت بیارد وآنراشعر «مسجع» نیز گفته‌اند مثال این نوع قصیدهٔ معروف امیرمعزی :

« ای ساربان منزل مکن جز در دیاریارمن
تایکزمان زاری کنم برربع واطلال ودمن »

اما بعدها درفارسی ازاین نوع‌مسمط خارج شده وچهاریاپنج یاشش‌مصراع

بریك قافیه‌میآورند ودر آخر پنجم یا ششم قافیهٔ اصلی شعررا تکرارمی کنند ودراین‌نوع‌مسمط مبتکرمنوچهری‌دامغانی را دانسته‌انداما بعداز او بسیاری ازشاعران مسمط ساخته‌اند .

س   این چند بیت ازیك مسمط را هم معنی بفرمایید .

« وقت سحر گه کلنگ تعبیه‌ای ساخته است

وز لب دریای هند تـا خزران تاخته است

میغ سیه بر قفاش تیغ بـرون آخته است

طبل فرو کوفته است خشت بینداخته است

مـاه نو منخسف در گلوی فـاخته است

طوطیکان با حدیث قمریکان بـا انین »

ج   این‌سه بیت که‌دارای‌پنج‌مصراع به‌یك‌قافیه ویك‌مصراع‌دارای قافیهٔ‌دیگراست ازمسمط معروف منوچهری است که‌آغاز آن این ابیات است :

«آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان

صبح نخستین نمـود روی بنظارگان

که بکتف برفکند چـادر بـازارگان

روی بـه مشرق نهاد خسرو سیارگان

بـاده فراز آوریـد چـارهٔ بیچارگان

قوموا شرب‌الصبوح یـا ایها النائمین »

وابیات مورد سؤال به این معنی‌است که هنگام سحر کلنگ(که مرغی‌دراز گردن مانند لك‌لك است) آماده شده‌و سپاهی‌آراسته و ازلب دریای هند تا خزران تاخته وابر سیاه هم پشت سراو تیغ کشیده و طبل جنگ زده و نیزه انداخته است البته نیزه بمعنی‌خشت است) وماه‌نو گرفته‌هم‌در گلوی‌فاخته

بنظر می‌آید که همان طوق گردن او باشد و در این هنگام طوطی‌ها در حدیث و گفتار وحکایت اندو قمری‌های کوچك هم در ناله و آواز هستند .

س سؤالی است درمورد معنی این بیت:

« از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان »

ومصرع دوم در متن سؤال بصورت «درزیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان» نوشته‌اند که بدون شك درست نیست .

ج بله آن مصراع شکل صحیحش همان است که خواندید و بیت از قصیدهٔ ایوان مداین خاقانی است که اصطلاحات شطرنج مانند: اسب، پیاده ، نطع ، رخ، وپیل وشهمات را بکار برده ومعنی دیگری نیز از آنها خواسته واشاره کرده است برافکنده شدن نعمان بن منذر زیرپای پیلان که بنابر بعضی روایات بامرخسرو پرویز انجام گرفت وشهمات شدن یعنی آخرین بازی شطرنج که شاه در آن مات میشود، می گوید ازاسب پیاده شو و برسفره وسطح زمین صورت خود را بگذار و نعمان بن منذر را ببین که زیر پای پیل شهمات شده و از بین رفته است .

س درروزنامه‌ای نوشته بود : «نگاهش روی نیمکت‌های خالی پرسه زد تاپدرش را جست» خواستم ببینم ازنظر نگارش درست است یا نه ومخصوصاً «پرسه زد» برای «نگاهش» چه صورتی دارد .

ج قبلا معنی «پرسه» و «پرسه‌زدن» را بگوییم آنوقت به اصل معنی و ارتباط فعل وفاعل آن می‌پردازیم «پرسه» درلغت به‌معنی راه رفتن، ازجایی بجایی ول گشتن ، بیهوده حرکت کردن است . ومعنی دیگرش نیز گدایی است و مخصوصاً سؤال و گدایی ایکه بدستور پیرومراد برای ازبین بردن خودخواهی

وغرورانجام گیرد و«پرسه‌دان» نیز بمعنی «زنبیل گدایان» است و«پرسه‌زدن» ول گشتن وراه رفتن بیهوده وبقول معروف «گز کردن خیابان و کوچه» است.

ج «اما پرسه‌زد»را نباید به‌نگاهش نسبت داد بلکه دراین جا باید گفت« نگاهش روی نیمکت‌های خالی‌همه جا بدنبال پدرش می گشت تااورا جست»یااینکه «نگاهش همه‌جا افتاد» « یا همه‌جا رفت» در اینصورت همان معنی‌را میرساند و فصیح‌تر وشیواترهم نوشته شده است.

س درسؤال دیگرپرسیده‌اند که‌میدانیم هشت‌حرف مخصوص زبان عرب وچهار حرف‌مخصوص‌زبان‌فارسی‌است اگر در کلمه‌ای‌یکی‌ازاین‌حروف‌نباشدازکجا بدانیم آن کلمه عربی است یافارسی؟

ج بدیهی است باید به کتاب لغت مراجعه کرد یا ازاهل زبان ولغت پرسیدتا دانسته‌شود آن کلمه عربی‌است‌یا فارسی چنانکه مثلاً کلمه «کام»کلمه فارسی ست ودر کتب لغت فارسی ضبط شده‌است و کلمه« کتاب » مثلا عربی است ودر کتب لغت عربی ضبط شده‌است.

س کلمهٔ «رهگذر» درعبارت : « توفلان‌کار را انجام بده تا شاید ازاین رهگذر چیزی بدست بیاوری» درست است یانه وبه‌چه معنی‌است؟

ج این کلمه‌درست است‌وبه‌معنی«ازاین طریق» «ازاین راه»«باین وسیله» وما نند آن است.

س سؤال‌دیگر این است که « کسیکه فقط گویندگی صحنه‌های داستان‌را مثلا در رادیو تعهده داشته باشد نامش گویندهٔ داستان است یاگویندهٔ صحنه‌های داستان. »

ج عنوان گـوینده داستان همانطور کـه دررادیـوهم اعلام میشود درست است زیرا در این مـورد گویندگی ونقل داستان بعهدهٔ اوست و صحنه‌ها توسط هنرپیشگان ضمن بازی تجسم‌پیدا میکند اما اگر گفته‌شود گویندهٔصحنه‌ها دراین صورت‌آن گوینده صحنه‌ها را تشریح وتوصیف مینماید .

س در مورد کلمهٔ «بر» دراین عبارت توضیحی بفرمایید « برماستکه این‌کار را انجام دهیم.»

ج «بر» دراین جا حرف اضافه‌است که وجوب ولزوم رامیرساند ومعنی میدهد «برعهدهٔ شماست» یا«بر شما واجب ولازم است» ومانند این معانی .

س راجع به‌تفاوت دو کلمهٔ «هست» و« است » ومورد استعمال هر یك ازآنها توضیحی بفرمایید

ج بطورخلاصه «است»و«هست» ازجهت‌ریشهٔ کلمه باهم‌تفاوتی ندارندامّا«است» برای رابطهٔ بین مسندومسندالیه بکارمیرود ولی رابطهٔ ساده اما«هست»یعنی وجود دارد وبرای رابطهٔ مؤکدهم‌بکارمیرود واسم مصدرآن «هستی»به‌معنی وجود بکارمیرود . بنابراین «هوا روشن‌است»یا « کتاب من روی‌میزاست»یا «فلانی آدم‌خوبی است» با«است»صحیح‌تر وفصیح‌تراست‌و نفی‌آن و نفی«هست» هردو «نیست» است و « است » در محاوره بصورت ما قبل مکسور درلهجهٔ تهران و ماقبل مفتوح در بعضی لهجه‌ها گفته میشود چنانکه می گوییم : «هوا روشنه»یا«فلانی آدم‌خوبیه»ودرمورد استفهام‌می گوییم: «این‌پارچه‌متری چنده؟ » واگر کسی مثلا بپرسد : «آیا درجیب شما پول هست» یعنی «پول وجود دارد» یا«آیا کسی دراطاق هست» یعنی وجوددارد وازترکیب« که»و «چه» استفهام « کیست» و«چیست»ساخته شده و بکاررفته است. این شعرحافظ گواه صادقی برطرز استعمال«هست» و«است» و« نیست» است .

«هرچه هست ازقامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست»

وبالاخره سخن را کوتاه میکنیم ومی گوییم . « درخانه اگر کس است یك حرف بس است» که اشاره‌ای دیگر نیز به‌این‌طرز استعمال شده باشد.

س یك دانش‌آموزسال پنجم‌ریاضی‌نامهٔ مفصلی نوشته‌وضمن آن راجع به کلماتی که به« گری»ختم میشوند بحث کرده وبالاخره خواسته‌اند ببینند‌این کلمه وبقول ایشان پسوند« گری» باید به آخرعمل وکاراضافه شودیا کنندهٔ کار

ج « گری» درآخراین کلمات چنانکه ایشان نوشته‌اند یك‌پسوند نیست بلکه مرکب است از « گر» پسوند فاعلی و یاء مصدری که خود پسوند دیگری است وبطور کلی « گر» پسوند فاعلی بیشتر به‌آخراسم‌های معنی می‌آید و دربعضی موارد به آخر اسمهای ذات می‌آید و شغل وپیشه را میرساند مثل «آهنگر» و«شیشه گر» و«دواتگر» و«مسگر»ودرسایر کلمات واسم‌های معنی فرق نمیکند یعنی ممکن است صفت‌باشدمثل «صوفی»و«منشی» ویااسم‌باشد مثل «ستم» و«جادو»ومولوی «روشنگر» هم بکاربرده است : «گرچه تفسیر زبان روشنگراست ـ لیك عشق بی‌زبان روشنتراست .» و «صورتگر» و«صورتگری» هم بکاررفته وبکارمیرود.

س توضیحی بفرمائیدراجع به‌حروف «غوق»و«گ‌وچ» که‌مخصوص‌عربی‌وفارسی است واینکه‌چطوردر بعضی کلمات مثل «قشنگ» این حروف جمع‌شده‌اند.

ج بازهم در این موردصحبت شده وگفته‌ایم ممکن است بعضی از این کلمات ترکی باشند یااینکه بعضی حروف فارسی به‌حروف عربی تبدیل شده‌باشند.

س ازبروجرد نامه‌ای‌رسیده‌است که‌درمورداملاءومعنی«طونی»سؤال کرده‌اند که

آیا باید با(طای مؤلف)نوشت یا با(ت)البته خودایشان با(ط)نوشته‌اند.

ج «تونی» اگر منسوب به«تون» نام سابق شهرستان فردوس باشد با«ت» نوشته میشود وبا همین املاء به معنی گلخن حمام نیزهست و ما نمی‌دانیم که کلمه را غلط نوشته‌اند یا آنچه نوشته‌اند معنی دارد وما از آن بی‌خبریم .

س دریك سؤال نوشته‌اند: حرف«ی» که‌آخر بعضی کلمات عربی می‌آیدومعنی مال من میدهد مثل «الهی» یعنی‌خدای من و«ابوی»یعنی‌پدرمن و مانند آن آیادرفارسی‌هم‌درست‌است آورده‌شودمانند:«فرزندی» «نورچشمی» «خداوند گاری»یانه ؟

ج این«ی»چنانکه در سؤال‌نوشته‌اند «حرف» نیست البته درست است‌یك‌حرف است اما ضمیرمتصل متکلم وحدهٔ عربی است ومعنی همانست که نوشته‌اند که دراتصال به‌اسم مضاف‌الیه است ومعنی نسبت بمن یا مال من می‌دهد و اتصال دادن به کلمات‌فارسی‌مانند: نورچشم،فرزند، خداوندوغیر آن‌بهیچوجه درست نیست وبا قاعدهٔ‌زبان فارسی مطابقت ندارد ودراین موارد بایدضمیر اول شخص متصل فارسی یعنی (م) را بکاربرد و گفت: فرزندم ، نورچشمم ، خداوندگارم ، قبله گاهم و مانند آن یا اینکه «من» را بصورت مضاف‌الیه آورد و گفت: فرزندمن، خداوندگارمن، نورچشم‌من ودراین صورت‌طرف‌هم بهترمی‌فهمد و بیشترهم مورد عزت واحترام‌ومحبت‌قرارمی گیرد .

س شنونده‌ای‌درنامهٔ خود اظهار عقیده کرده و گفته‌اندبگمان ایشان «نیاگان» باگاف‌فارسی‌جمع«نیا»است که‌با« گان»جمع‌بسته‌شده‌مانند«مورچگان»جمع مورچه و«مغبچگان»جمع مغبچه ونوادگان جمع نواده .

ج خوب باید ازنویسنده تشکر کرد که نوشته‌اند به گمان وبطور قطع و یقین حکم نکرده‌اند که «گان» علامت جمع فارسی‌است زیرا اشکالی پیش می آمد ومارا دچار شك می کرد که شاید «گان» هم وارد علامات جمع فارسی شده باشد. چون می‌دانیم که «ان» علامت جمع فارسی اسث نه «گان» ودر کلمات «مورچگان» و «مغبچگان» و «نوادگان» ونظیر آنها «ه» به «گاف» بدل‌می‌شود وپس از آن «ان» جمع می آیدومفرد آنها «مورچه» و «مغبچه» و «نواده» است واین قاعده درتمام کلمات مختوم به «ه» کـه آنرا «ه» غیرملفوظ یا مختفی می گویند جاری است وصدق می کند . و کلمهٔ «نیاگان» که ایشان برای صحت گمان خود مثال آورده‌اند اصلا «نیاکان» است که در تلفظ «نیاگان» شده و مفرد آن درزبان پهلوی «نیاك» بوده که به «ان» جمع پیوسته است . و در این جا بدنیست این نکته‌را یادآوری کنیم که مبنای قواعد کلی و حکم‌های کلی را نباید برظن و گمان وبعدهم براستنباط غلط یا تلفظ غلط یا اشتباه گذاشت و مخصوصاً دربارهٔ لغت ودستورزبان ومسائل علمی و ادبی این توجه لازم است .

س در داستانی ضمن توصیف منظره‌ای نوشته بود «باد ملایمی گیسوی درختان باغچه را شانه می‌زد ونجوای آنها را بگوش می‌رساند» دربارهٔ این عبارت‌از نظر نگارش توضیحی بفرمایید

ج یك ایراد بزرگ در این عبارت‌این است که باد بجای اینکه گیسورا افشانده وپریشان‌سازد شغل خودرا عوض کرده به‌شانه‌زدن و مرتب کردن گیسوان پرداخته است شایدهم ضمن شانه‌زدن آنها را پریشان میساخته است هم‌چنین کارباد پراکندن مشك و آوردن، بوی خوش و عطرآمیز کردن بوستان و

گلستان ومانند آن بوده چنانکه فرخی گوید :

« باد گویی مشك سوده دارد اندر آستین ـ باغ گویی لعبتان جلوه دارد در کنار »

و صبوری خراسانی گوید . « باغ بزازی کند کش دیبه باشد رنك رنك
باد عطاری کند کش نافه باشد بـار بار »

اشکال دیگر در گیسوی درختان باغچه است که معلوم نیست چرا درختان باغچه به‌زنان مانند شده‌اند و برای آنها گیسو آمده است وحال آنکه همیشه گل‌ها وشکوفه‌ها به‌عروسان باغ یا بقول سعدی بنات نبات مانندشده‌ودارای گیسو می‌شده‌اند ، نکتهٔ دیگر این است که باغچه‌ای که حداقل دارای یك یا دودرخت وچند گل است جای باغ بزرگ و بوستان‌را گرفته واین‌منظره را درنظر نویسنده بوجود آورده‌است. بعدهم‌معلوم نیست نجوای درختان چه حرکت آنها بوده که بگوش رسیده است شاید نزدیك شدن شاخه‌های آنها به‌یکدیگر به‌نجوا تعبیرشده است .

س درنامه ای که رسیده در بارهٔ این بیت سؤال کرده اند : « هرزاهدی که بینی یاقوت می‌فروشت ـ سجاده ترك‌داده‌پیمانه در کشیده» که آیا ازحافظ‌است یا نه‌ودرهرصورت «یاقوت می» مضاف ومضاف الیه است یا کلمهٔ «می» به‌معنای شراب‌نیست بلکه پیشوند «فروشت» است.

ج البته این بیت ازحافظ است امانه باین شکل که نوشته اند بلکه باین‌شکل است: « هرزاهدی که دیده یاقوت‌می‌فروشت ـ سجـاده ترك داده پیمانه در کشیده » در اینصورت معنی و اضح است ومی گوید هرزاهـدی که یاقوت می‌فروش ترادیده سجاده راترك کرده وبه پیمانه کشی پـرداخته استو «یاقوت می‌فروش» کنایه ازلب لعل گون است . یعنی یاقوت کنایه ازلب و

می‌فروش صفت آن «وت»ضمیر متصـل است . بنابراین « می » مقصود شراب است و نمی‌تواند پیشاوند باشدچون « فروشت » خود با «ت» ضمیر متصل شده وفعل نیست که پیشاوند بگیرد. ضمناً این بیت ازغزلی است به مطلع: «ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده ـ مانند چشم مستت چشم جهان ندیده » و در بسیاری از چاپهای حافظ هم این غزل نیست .

س در نامه ای پرسیده‌اند: غزل « ای دل غلام شاه جهان باش شاه باش . . . تا آخر» آیا از خواجه حافظ است و در آن شرایط خواجه چگونه میادرت به چنین غزلی کرده..

ج بطور کلی درانتساب این غزل به خواجه حافظ شك دارند وبسیاری ازچاپهای دیوان حـافظ نیزاین غزل راضبط نکرده اند . و درصورت ثبوت آن ضمن اشعار حافظ مبادرت به سرودن این غزل بـرای او اشکالی نداشته است.

س اینکه نوشته اند : غزل « ای دل غلام شاه جهان باش شاه باش تا آخر...» درست است یاخیر.

ج خیر باید بنویسند «غزل بامطلع : ای دل غلام شاه جهان باش شاه باش . .» وهم چنین عبارت: «مبادرت به چنین غزلی کرده» نیز درست نیست بلکه باید بنویسند : « مبادرت به سرودن یا گـفتن چنین غزلی کرده »

س در سؤالی نوشته اند لطفا نظر خـود را در بارهٔ مفرد یا جمع بودن کلمهٔ « مرْدم » بفرمایید زیرا سعدی دراین بیت شعر:

« سگ اصحـاب کهف روزی چـند

پی نیکان گـرفت ومـردم شـد »

کلمهٔ « مردم» را مفرد استعمـال نموده‌است در صورتیکه جمـع باشد چرا

مجدداً با «ان» جمع بسته میشود.

ج کلمهٔ « مردم » اسم جمع است ودرقدیم اغلب از آن مفهوم مفردی گرفته وفعل آنرامفردمی آوردند وهمیشه با «ان» علامت جمع آنرا جمع می بستند البته باعتبار اسم جمع بودن درست است که آنرا بدون الف و نون، جمع بگیریم وفعل آنرا نیز جمع بیاوریم ودراین بیت سعدی و نظایر آن از« مردم» مفهوم انسان یاافراد انسان و افراد بشر گرفته می‌شود چنانکه بایاء مصدری « مردمی » به معنی انسانیت و آدمیت است ودرهرصورت « مردم » به معنی جمع یامفردهردو بکارمیرود اما «مردمان» فقط معنی جمع دارد.

س در سؤالی نوشته اند دراین جمله «مانند بزاخفش هستند و۲٤ ساعته سرخود را تکان میدهند » منظورازبزاخفش چیست ؟

ج اخفش ازبزرگان علمای نحوبود و ابوالحسن سعید بن مسعده نام داشت ودرسال ۲۱۵هجری قمری وفات یافت، میگویندادورس خود را بربزی که داشت میخواند و تکرار میکرد و بزهم سرمی‌جنبانید باین جهت هرکس که بدون وقوف سرمی جنباند « بزاخفش » گفته میشود ونیز گفته اند صدای بزخود را دلیل برحفظ کردن ویادگرفتن درسش میدانست .

س دانش‌آموزی راجع به اتصال کلمات مرکب از نظراملاء سؤال کرده و خواسته اند که تعیین شود کلماتی مانند « دانش آموزان »،« هماهنگ » « مشابهتها »« داستانسرا»چگونه باید نوشته شود.

ج غیرازکلمهٔ « دانش‌آموزان » که جدا باید نوشته شودسه کلمهٔ دیگرمخصوصاً « مشابهتها » و « داستانسرا » که یکی علامت جمع دارد و دیگری صفت فاعلی مرکب ودارای معنی و احدی است باید متصل نوشته شود اما کلمهٔ « دانش‌آموز » هم با اینکه صفت فاعلی مرکب است بمناسبت تلفظ حرف

«آ» در اول «آموز» جدا نوشته میشود و از طرف دیگر «هماهنگ» چون بصورت یك کلمهٔ واحددر آمده وصدای اصلی «آ» در تلفظ افتاده است بیشتر متصل نوشته میشود واگر جدا و بصورت «هم آهنگ» نیز بنویسیم ایرادی ندارد وغلط محسوب نمی‌شود.

س چون دربارهٔ املاء کلمات صحبت شد اجـازه فرمایید سؤال دیگری که در بارهٔ امـلاء کلمات است مطرح شود کـه نوشته اند کلمـات «طاووس» و «داوود» و «کاووس» رابچه شکل باید نوشت وتلفظ کرد ؟

ج مسلماً بهتر آنستکه این کلمات را بهمان صورت که تلفظ میکنیم بادوواو بنویسیم وواواول آنها راصدای «او» بدهیم.

س شنونده ای پرسیده اند که کلمهٔ «نرگس» فارسی است یاعربی ومعنی آن چیست ؟ وچرا بعضی آنرا «نرجس» تلفظ می کنند.

ج کلمهٔ «نرگس» مسلما فارسی است و به معنی همان گل معروف ایران است اما «نرجس» معرب آنستکه در آن «گ» «به» «ج» بدل شده است.

س شنونده ای هم درنامهٔ خود سؤال کرده اند که درجملهٔ «جمـع بندی» کلمهٔ «جمع» را چطور باید تلظ کرد آیا «ع» جمع دراین جمله باید قبل از «م» تلفظ شود .

ج قبلا اجازه بدهید یك اشتباه رااز نوشتهٔ ایشان در این سؤال رفع کنیم وآن اینستکه «جمع بندی» جمله نیست بلکه یك اسم مصدرمرکب است و جمله آنستکه دارای فعل باشد و حکمی بطریق ایجاب یا سلب دربارهٔ اسمی که فاعل یامسند الیه گفته می‌شود بکنیم . پس «جمع بندی» یك ترکیب است بصورت اسم مصدر امـا از این گذشته ندانستیم که مقصود ایشان از این سؤال چیست زیرا تلظ آن واضح است که باید «ج» و «م» و «ع» را به

ترتیب تلفظ کرد و بعدهم « بندی » را وصورت دیگری ندارد یعنی نمی‌شود بقول ایشان «ع» راپیش از« م » تلفظ کرد چون‌دراین صورت حروف کلمهٔ « جمع » راپریشان ومتفرق ساخته وجمعیت آنها را بهم زده و آنهارا ازمعنی انداخته ایم .

س دوشیزه ای درنامهٔ خود این بیت را نوشته اند:

«نالیدن بلبل زنو آموزی عشق است

هرگز نشنیدیم زپروانه صدایی »

ج خوب درمورد این شعرازماچه خواسته اند ؟

س خواسته اند بفرمایید که « نشنیدم » درست است یا « نشنیدیم » و معنی این شعررا هم بفرمایید .

ج اینجا همان « نشنیدیم » درست است .

س گمان میکنم اگر« نشنیدم » باشد وزن شعر ناقص می‌شود.

ج بله وبهمین جهت گفتیم « نشنیدیم » صحیح است. امامعنی شعراین‌است که بلبل درعشق نوآموزومبتدی است وتازه دراین طریق قدم گذاشته باین جهت تاب و توان او کم ودراین راه خام است ونالیدن اوازاین سبب است اماپروانه که دراین‌راه‌پخته‌شده‌و به سرحد کمال‌رسیده‌همیشه‌خودرامی‌سوزد وفدا میکند و هرگزاز او صدایی برنمیخیزدوسخن سعدی هم اشاره‌به این مطلب است که میگوید :

ای مرغ سحر عشق زپروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

ونیز سلمان ساوجی مناسب این معنی گفته است :

شبی وقت گل بودم اندر چمن

گل و شمع بودند شب یار من

شنیدم که پروانه با بلبلی

که می کرد از عشق گل غلغلی

چنین گفت کاین شور و فریاد چیست

ز بیداد معشوق این داد چیست

ز من عاشقی باید آموختن

که هر گز نمی نالم از سوختن

س شنونده‌ای در نامهٔ خود راجع به دو عدد «شست» و «سد» سؤال کرده و نوشته‌اند درست است با «ص» نوشته شود یا نه و اصولا میتوان کلمات فارسی را با حروف عربی نوشت ؟

ج این کلمات را که فارسی است با «سین» درست‌است بنویسیم اما در قدیم برای ضبط کلمات و رفع اشتباه در کتابت رسم‌الخط خاصی داشتند ازجمله چون « شست » معانی مختلف دارد که یکی از آنها مثلا تورماهیگیری‌است «شست» عددی‌را با «ص» می‌نوشتند و همچنین «سد» عددی را برای اینکه با «سد» عربی اشتباه نشود با «ص» مینوشتند اما در «سده» و «سدگان» همان ضبط سین را رعایت‌میکردند و حالا مانعی ندارد که اینها را با «س» بنویسیم البته ضبط رسم‌الخط قدیم هم نادرست و ناروا نیست و نمیتوان غلط گرفت .

س سؤالی داریم که این است : آیا کلمه « جناب» را که برای احترام پیش از اسم شخص قرار می‌دهند می‌توان با « آقا» ذکر کرد یا خیر .

ج البته چون «جناب» بفتح اول که ما غالباً بکسر تلفظ میکنیم به معنی «پیشگاه ـ حضرت ـ درگاه» و مانند آن است پیش از « آقا» بکار بردن آن صحیح است هم

چنانکه کلمهٔ حضرت نیز با «آقا» بکار می‌رود وسابقاً که القاب وعناوین طولانی ومفصل معمول بود «جناب مستطاب» بکارمیبردند که مستطاب بصورت صفت برای «جناب» بود واسم مفعول از استطابت یعنی خوشبو ومعطر وپاکیزه شدن است .

س از کاشان نامه‌ای رسیده وضمن آن سؤال کرده‌اند که دراین بیت حافظ:

«یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور »

لغت « احزان» به کسر الف از باب افعال است یا «احزان» است به فتح الف جمع حزن ؟

ج دراین‌جا که بدون شك بفتح الف «احزان» است جمع «حزن» وکلمه به‌معنی غم‌ها است یعنی «کلبهٔ غم‌ها» و «احزان» بکسر الف بروزن افعال به معنی غمگین ساختن واندوهناك گردانیدن دراین‌جا معنی نمی‌دهد .

س معنی «گار» چیست و «پروردگار»، «یادگار»، «روزگار»، «کردگار» و هکذا اصول ومعانی آنها چیست ؟

ج «گار» دراصل پساوند فاعلی است ودرآخر کلماتیکه ازفعل گرفته شده معنی کنندهٔ کار وعمل را می‌رساند مانند «آموزگار»، «پروردگار»، «کردگار» ودر آخر کلمات دیگر مانند «روزگار» معنی تداوم و پیوستگی را می‌رساند و «یادگار» راهم می‌توان گفت به معنی یادآورنده است .

س در کلمات: «دربان»، «پاسبان»، «نگهبان» وغیره «بان» چه لغتی است و از کجا گرفته شده ودارای چندمعنی است.

ج اگرمقصود از لغت کلمه‌ای است که از چند حرف ترکیب‌شده و به تلفظ در می‌آید «بان» لغت است والا «بان» کلمه است و پساوند ودر ترکیب کلمات دیگر معنی پیدا می کند بهرجهت «بان» پساوندی است که معنی محافظت و

نگهبانی از آن گرفته میشود وازاین‌جهت خود بخود معانی مختلف نـدارد مگرمعانی چندی که باکلمات در ترکیب پیدا میکند مانند « دشتبان » «قلعه‌بان» «دربان» «نگهبان»

س آیا سعدی شاعر گرامی رامیتوان یك‌مصنف دانست‌یا یك مؤلف زیراعده‌ای ازافراد بعضی از کتاب گلستان وبوستان را ازخود او نمیدانند !»

ج مسلماً و بدون شك سعدی مصنف دو کتاب گلستان و بوستان است نه مؤلف آنها زیرا هردورا خود ساخته وپرداخته وانشاء کرده است اگرچه درآنها ازسخنان وامثال دیگران یا اخبارو آیات و احادیث آورده بـاشد تـألیف نکرده بلکه تصنیف کرده است چنانکه خود او دردیباچهٔ گلستان میگوید:

«برای‌نزهت ناظران وفسحت حاضران کتاب گلستانی بشاید تصنیف کردن که باد خزان را برورق اودست تطاول نباشد » وباز گفته است :

«کلمه‌ای چند بطریق اختصار از نوادر وامثال و شعرو حکایات و سیر ملوك ماضی رحمهم‌الله تعالی درین کتاب درج کردیم و بعضی ازعمر گرانمایه برو خرج » وبوستان‌هم بدون شك، یك شاهکار نظم تصنیف شده است .

س «آیامصرع‌دوم‌این‌بیت‌صحیح‌است‌واگرصحیح‌نیست‌لطفاًصحیح‌آنرا بفرمایید:

« گفتم کـه بیایـی غـم دل بـا تـو بگویم
من که می‌میرم‌از این غم‌چه‌بیایی چه‌نیایی»

ج این بیت بشکلی که ایشان نوشته‌اند مصراع اولش هم درست نیست ومصراع دوم هم آن نیست که نوشته‌اند بیت‌ازسعدی وباین شکل است :

«گفته بودم که بیایی غم دل بـا تو بگویم
چه بگویم که غم ازدل برود چون توبیایی»

س لطفاً بفرمایید : « چرا دراین بیت معروف ایوان مدائن ، خاقانی فعل

«دادیم» را بکار برده :

« ما بار گه دادیم این رفت ستم برما

برقصر ستمکاران تاخود چه‌رسد خذلان»

درصورتیکه فعل «داد بودیم» بهتراست و آیا برای اینکه وزن شعر را حفظ کند این فعل را به‌کار برده یا فعل صحیح است .

ج «دادیم»صحیح است و ایرادی ندارد زیرا از زبان‌ایوان مدائن‌در زمان حال صحبت میکند و وضع گذشته‌اش را بخاطرمی‌آورد ممکن است از آن ماضی را خواسته باشد .

س اخیراً بسیار معمول شده‌است که می‌نویسند: «فراری داد» یا «فراری‌دادند» آیا این درست است یا خیر

ج درست‌نیست و بایدنوشته شود«فرار دادن»یا«فراری ساختن»و«فراری‌نمودن» علت هم آنستکه‌کلمه «فرار» مصدر است و درزبان فارسی مصدرهای عربی بامصادر فارسی ترکیب میشوند وفعل مرکب‌می‌سازند مانند«قراردادن»اما فراری صفت نسبی است وحالتی است که باید درترکیب با ساختن‌یانمودن و کردن بکار رود مانند«فراری‌ساختن» «فراری کردن»«فراری‌نمودن»امادر معنی گریزاندن باید « فراردادن » بکار برد‌ضمناً دراین‌مورد‌یك‌مصدر جعلی هم به‌کارمیرود که «فرار‌اندن»است‌در اصل‌عربی هم فرار به‌کسر اول است اما درفارسی‌فرار بفتح اول‌تلفظ‌می‌شود.

س دانش‌آموزی پرسیده‌انداسمهائی‌مانند«ابوالحسن» «ابوالقاسم»«ابوالحسین» چه معنی دارد و آیا عربی‌است یا فارسی ؟

ج اینگونه اسم درعربی کنیه گفته می‌شود که دربارهٔ مرد با«ابو»ودر زن‌با «ام» شروع‌می‌شود وابو به معنی پدر است و بعد ازکلمهٔ«ابو»هم‌اسم الف ولام‌دارد

ودر تلفظ الف بعد از ابو حذف می گردد

س بنابراین درنوشتن باید بعد از«ابو» الف نوشته شودو بعد«ل»ودراین نامه الف بعد از ابو نوشته نشده است .

ج بله همینطوراست وشکل نوشته شده درنامه درست نیست .

س آقای دکتر کنیه غیراز لقب است .

ج بله کنیه همانطور که گفتم برای مردبا ابو شروع می‌شود امالقب به‌مناسبتی به کسی داده می‌شود و به«دین»مانند شمس‌الدین یابه «دوله»مانند عزالدوله یا به«سلطنه»ومانندآن ختم می گردد بنابراین مثلا لقب حافظ شمس‌الدین و نام کوچك اومحمد است ولقب امام محمد غزالی حجةالاسلام و کنیه او ابو حامد ونام کوچك اومحمد است

س چرا درجاییکه می‌توانیم همزهٔ آخر کلمات را «ی» بنویسیم مثلا«نوشته‌ی» «نامه‌ی»وغیره همیشه آنرا همزه می‌نویسیم درصورتیکه درزبان فارسی‌همزه وجود ندارد .

ج درست است که‌درزبان فارسی همزه وجود ندارد وبهمین‌علت هم آنچه بشکل «همزه» درآخر این کلمات می‌بینیم همزه نیست بلکه « ی » کوچك است که مخفف شده وبه صورت «همزهٔ» عربی درآمده است پس اگرهمان شکل را بنویسیم درحقیقت «ی» را کوچك کرده‌ایم نه اینکه نشانهٔ همزه گذاشته‌ایم.

س در کلماتیکه بـه الف یـا و او ختم میشوند و یـاءِ مصدری یـا نسبت یا نکره‌درآخر آنها می آید بازهم نشانهٔ‌همزه‌نیست مانند «بینائی» «داروئی» و مانند آن ؟

ج بله اینجا هم «ی» است که بصورت همزه دربالای آن گذاشته شده واز کثرت

استعمال تلفظ آن هم به همزه تبدیل شده‌است والا دراصل «بینایی» «دارویی» «گیسویی» وماننده آن است .

س چرا درمورد بعضی‌ازکلمات‌چون«خواب» که‌متشابهی ندارند‌آنرا‌مثلاً‌بصورت «خاب» نمی‌نویسندو «خواب» می‌نویسند .

ج بصورت «خاب» یعنی بدون واو مقصود است .

س بله بهمین شکل هم درسؤال‌نوشته‌اند یعنی بدون واو

ج خوب جواب این است که حفظ رسم‌الخط اصلی هر کلمه مربوط به‌شباهت با کلمه‌ای دیگر نیست والا کلمات یك‌شکل که دارای‌دومعنی هستند یا یك‌شکل تلفظ می‌شوند اما مختلف نوشته میشوند مانند «خوار» و «خار» و مانندآن هریك باید شکل جداگانه پیدا کنند در صورتیکه حفظ شیوهٔخط هر کلمه مربوط به اصل وریشهٔ تلفظ‌قدیمی آن واصالت خط وزبان است وچون کلمهٔ «خواب» ومانندآن دارای «واو» معدوله است و دراصل بشکل دیگر تلفظ می‌شده‌هم‌چنانکه‌اکنون‌در بعضی‌ازلهجه‌ها «خو» بفتح‌اول‌تلفظ میشودپس‌واو آن‌در نوشتن‌حفظ‌میشود وباین‌طریق صحیح است، اشتباهی نیزروی‌نمی‌دهد.

س شنونده‌ای درنامهٔ خود نوشته‌اند که همیشه اشکال داشته‌اند که‌کلمات راباید جدا نوشت یا بهم متصل کردمانند «می‌خواهد» ویا «به» را که نمی‌دانسته‌اند باید متصل نوشت یا جدا وحالا راهنمایی خواسته‌اند .

ج در اینمورد علاوه برسهولت درنوشتن وزیبایی خط آنچه مهم است این‌است که‌کلمه غلط نباشد ودرست خوانده وتلفظ شود وخواننده خط رابسهولت بخواند وکلمه را باکلمهٔ دیگراشتباه نکند وبا توجه به‌درست نوشتن‌واملاء صحیح‌کلمات چنانکه همیشه گفته شده است « به » اگرحرف اضافه است اتصال یا عدم اتصالش درست است ودربسیاری ازکلمات ایجاب میکندکه

جدا نوشته شود اما «ب» تأکید یازینت که برسر افعال‌می آید حتماً باید‌متصل نوشته شودوجدا نوشته شدن آن غلط است‌اما «می» که پیشاوند استمرار است نیزجدا نوشته‌شود بهتر است‌مخصوصاً درمواردی که ممکن است اشتباهی‌رخ دهد درهرصورت همیشه باید به صحت املاء وزیبایی وخوانا بودن واشتباه نشدن باکلمهٔ دیگرتوجه داشت واگرقراری گذاشته شده بایدرعایت کرد.

س نامه‌ای است که درآن چند بیت‌را نوشته و معنی آنها را خواسته‌اند دو بیت اول مورد سؤال این است : «خـورده‌است قـدر زروی تعظیم ـ سوگند بروی‌همچوماهت + ای آرزوی قدرلقایت‌ـ وی قبلهٔ آسمان سرایت »ومعنی کلمه «قدر» راهم دراین دو بیت خواسته‌اند .

ج این دو بیت ازترکیب‌بند معروف جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی درمدح رسول اکرم است اما هربیت از یکی ازبندهاست . چنانکه بیت اول مورد سؤال بیت ماقبل آخر از بند اول و بیت دوم مورد سؤال نخستین بیت‌از بند پنجم است ، و «قدر» دراین‌دوبیت به معنی تقدیر و سرنوشت و مشیت وخواست الهی ونیزحکم خداوند دربارهٔ بندگان است که‌دربرابرقضا قرار دارد و غالباً باآن آورده میشود ودر بیت اول مقصود این است که تقدیرو سرنوشت ازروی بزرگداشت بروی چون ماه توسوگند یاد کرده و دربیت دوم‌مقصوداین‌است که آرزوی‌تقدیر وسرنوشت‌لقا وديدار‌تواست‌وسرا وخانهٔ توقبله‌گاه‌آسمان است وآسمان روبسوی تودارد . ضمناً دربعضی نسخ‌بجای « خـورده است قـدر زروی تعظیم .» « خورده است خدا زروی تعظیم » آمـده است .

س نامه‌ای دارای سه‌بیت است که معانی‌آنها راخواسته‌اند وسه‌بیت این است: «مجلس غم ساخته‌است‌ومن‌چوبید سوخته‌ـ تا بمن‌راوق کند مژگان‌می‌پالای

من + درسیه‌کاری‌چوشب روی سپید آرم چوصبح ـ گر سپید آید سیه‌خانه‌بشب مأوای‌من ـ روی‌دیلم دیدم‌ازغم موی شدزوبین مرا ـ همچوموی دیلم‌اندرهم شکست اعضای من »

ج این سه‌بیت ازقصیده‌ای است ازخاقانی شروانی به‌مطلع :

« صبحدم چون کله‌بندد آه دودآسای من ـ چون شفق درخون نشیند چشم شب پیمای من » ودرمصراع بیت دوم مورد سؤال‌شکل صحیح‌تر : «پس‌سپید آید سیه‌خانه...» ودرمصراع اول بیت سوم «موی زوبین شد مرا» است . و بطورخلاصه می گویدمجلس‌غم درست‌وساخته شده است ومن‌مانندبیدسوخته هستم که شراب آن مجلس را بوسیلهٔ من مژگان‌می‌پالایندهٔ من صاف کند، چون‌اشك‌خون‌ریزد .

س بنابراین «راوق کردن» به‌معنی صاف کردن است

ج بله. وسابقا شراب را بوسیله‌بید سوخته صاف می کرده‌اند و«راوق»رامعرب «راوك» دانسته‌اند بهمین معنی ودربیت دوم می گوید درسیاهکاری مانند شب که به‌صبح سپید می‌انجامد ، من‌هم سپید روی میشوم و روی سپید می‌آرم و نشان می‌دهم . پس‌مأوا وپناهگاه من هنگام‌شب که خانهٔ سیاهی است سپید می‌شود وازسیاهی بیرون می‌آید

س مقصود شاعرازسیه خانه که مأوا وپناهگاه او بوده چیست ؟

ج مقصودش زندان‌است‌چون‌این قصیده‌را درزندان گفته است . امادربیت سوم می گوید روی دیلم را که نگاهبان زندان بوده دیدم وازغم موی‌برتن من مانند زوبین و نیزهٔ دیلم‌شده و اعضای من‌نیزمانند موی آن دیلم که شکسته ودرهم پیچیده است شکست وچین وشکن پیدا کرد .

س شنونده‌ای نوشته‌اندلطفاً بفرمایید« بچه‌مناسبت‌لغات«فهم»و«طلب» بامصدرفارسی

ترکیب‌شده «فهمیدن» و «طلبیدن» در صورتیکه باید مانند «جرم کردن» «خطا کردن» «اشتباه کردن» و امثالهم «فهم کردن» و «طلب کردن» باشد.

ج مثل اینکه درعبارت سؤال اشتباهی وجوددارد زیرا نوشته‌اند بامصدرفارسی ترکیب شده درصورتیکه اگر اینطور باشد مثل سایرمصادرمرکبی است که آورده‌اند اما دراین جا مقصودشان نشانهٔ مصدر فارسی آنهم علامت مصدر جعلی «یدن» است که بصورت «طلبیدن» و «فهمیدن» بکاررفته‌است‌ودرجرم کردن ومانندآن‌مصدرعربی با مصدرفارسی ترکیب‌شده است‌بعداز «ترکیب‌شده» هم درمتن‌سؤال باید کلمهٔ «مانند» یا «مثل» بکاربرده‌شودوالاعبارت ناقص‌است‌درهر صورت‌این مصادرعربی که کوتاه است و ازسه کلمه‌درست‌شده باعلامت مصدر جعلی بکاررفته‌وازاین‌نوع‌است «رقصیدن» البته بشکل‌مصدرمرکب «فهم کردن» و «طلب کردن» نیز بکاربرده‌اند

س همهٔ‌مصادر که سه حروف دارند اینطور به کار رفته‌اند ؟

ج خیراینطورنیست‌زیرا مثلا کلمهٔ «ترك» بصورت «ترك کردن» بکارمیرود واگر بخواهد با «یدن» ترکیب شود‌مصدر «ترکیدن» فارسی میشودواصلا با «ترك» بمعنی «رها کردن» وواگذاشتن ارتباطی ندارد .

س سؤالی‌داریم که این‌است «چراحالت‌مصدری «گرم» میشود «گرما» «سرد» هم بایدبشود «سردا» بچه‌علت «سرما» گفته‌میشودومأخذآن‌از کجاست.

ج درست نوشته‌اند که‌طبق قیاس‌وقاعده «سرد» درحالت مصدری باید «سردا» شود اما بقرینه گرما همیشه سرما گفته شده است حتی‌درزبان پهلوی‌هم «سرماك» تلفظ میشود بقرینه آن دیگری کــه گرما گفته میشده است امــا چنانکه میدانیم در اتصال به یاء مصدری اینطور نیست و «گرمی» و «سردی» گفته میشود .

س آقای‌دکتربنابراین‌الف در «سرما» و «گرما» نشانه مصدر است

ج بله این کلمات بصورت اسم مصدردرآمده است و الف نشانهٔ اسم مصدر است

س نامه‌ای ازرضائیه‌رسیده‌است که دانش‌آموزی نوشته‌اند ودرنامه خوددومورد راهنمایی خواسته‌اند. مورداول این‌است که‌دررضائیه در کتابی راجع‌به‌شعرا وبزرگان آذربایجان‌دیده‌اند که «قطران»را اهل رضائیه نوشته‌اند درحالی که دربیشتر کتب وتذکره‌ها قطران را تبریزی ضبط کرده‌اند دراین باره خواسته‌اند که اظهارعقیده بفرمایند.

ج همانطور که نوشته‌اند در همهٔ تذکره‌ها و کتب قطران را تبریزی گفته و نوشته‌اند علاوه براین خود اومولدش را شادی‌آباد گفته وآن دهی است در دوفرسنگی‌تبریزو گفتهٔ قطران این‌است:«خدمت توهم بشهراندر کنم‌برجان غم ـ گرچه‌ایزد جان‌من درشادی‌آبادآفرید» وازدیرباز‌هم‌قطران به‌تبریزی معروف ومشهوراست .

س «این جمله که‌درتاریخ سیستان می‌باشد ازلحاظ جمع درست‌است‌یانه «مگر بجانهای ما قصدی دارد. »

ج درست است‌زیرااین جمله‌مربوط‌به‌داستان‌یعقوب‌است که‌برمنبر تیغ بر گرفت و بجنبانید وبیشترمردمان بیهوش شدند و گفتند مگربجانهای ما قصدی‌دارد یعنی شاید قصد جانهای ما را کرده است البته فاعل «دارد» که‌یعقوب‌است و «جانهای ما»هم‌درست‌است زیرا جمعی ازجانهای خود صحبت داشته‌اند البته جان ماهم دراین‌مورد درست است وهمین معنی جانهای مارا می‌رساند.

س اسمهایی‌مانند«تورخ، تهران، ایتالیا، تپانچه، طوفان«با»(ط)درست‌است‌یابا«ت»و نیز اصفهان را با «س» می‌شود نوشت

ج غیرازکلمهٔطوفان آن کلمات‌را با(ت)می‌شود نوشت‌چنانکه‌دراین‌جاهم‌نوشته‌شده اما راجع به « طوفان » بازهم صحبت کرده‌ایم که عربی‌است و از «طوف»

یعنی گردش است وارتباطی با«توفیدن» فارسی به‌معنی جوشیدن و خروشیدن ندارد پس طوفان را اگر با (ت) بنویسیم درست نیست واصفهان با (ص) معمول شده ودرست است اما «سپاهان» با(س) نوشته‌می‌شود .

س « زبان عربی فصیح‌تر و بلیغ‌تر و کامل‌تر است یا زبان فرانسه»

ج این دوزبان یعنی عربی وفرانسه قابل مقایسه با یکدیگر نیستندزیرا باصطلاح یکی سامی ودیگری هند واروپایی است وازنظرساختمان کلمات وطرزجمله‌بندی وجهات دیگر باهم متفاوتند ، ازطرف دیگر درهر دو زبان فصاحت و بلاغت شروط معین دارد ودرهر دوزبان آثارفصیح و بلیغ مطابق شروط و با مقیاسها ومیزانهای خاص خود آن زبان وجود دارد.

س سؤالی رسیده است درمورد این دوبیت رودکی که معنی آنرا خواسته‌اند:
«شب زمستان بود و کپی سرد یافت ـ کرمك شب تاب ناگاهان بتافت +
کپیانش آتش همی‌پنداشتند ـ پشتهٔ هیزم بدو برداشتند»

ج این دوبیت ازکلیله ودمنهٔ منظوم رودکی است مربوط به‌داستان بوزینگان و مرغ نادان می‌گوید: شب زمستان بود و «کپی» یعنی بوزینه هوا را سرد دید و کرم شب تاب بتابش درآمد. بوزینگان پنداشتند آتش است پشتهٔ هیزم روی آن جمع کردند .

س بنابراین «کپی» به معنی بوزینه است، بفرمایید این لغت فارسی است یا نه؟

ج بله . فارسی است ، سؤال دیگر را بفرمایید .

س سئوالی است درمورد معنی این بیت منوچهری: «من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر ـ تو ندانی خواندالاهبی بصحنك فاصبحین»

ج قبلا باید دانست که «الاهبی بصحنك فاصبحین» اشاره است به مطلع قصیدهٔ عمروبن کلثوم که یکی ازمعلقات سبع است و آن مطلع اینطوراست: « الاهبی

بصحنك فاصبحينا ــ ولاتبقی خمور الاندرينا» که معنی آن این است : «از خواب برخیز و با جام خودت صبوحی بمن بده و شراب اندرین (اندرون را که از قراء شام است ذخیره نکن» ومنوچهری به حاسد خود خطاب می کندومی گوید : من بسیاری از دیوانهای اشعار تازیان را از بردارم ، اما تو « الاهبی بصحنك ... » را نمی توانی بخوانی وقرائت کنی .

س شنونده ای نوشته اند : « آیا می توان اسم معنی را جمع بست ویا نمی توان اگر می توانیم این نوع اسماء را جمع ببندیم قاعدهٔ آن چیست؟»

ج اسم معنی هم جمع بسته می شود و قاعدهٔ کلی این است که اینگونه کلمات را بیشتر به « ها » جمع ببندیم مانند: «دانشها ــ خردها ــ قدرت ها» ومانند آن اما بعضی از همین کلمات داریم که به هر دو نشانهٔ جمع، جمع بسته می شود مانند « سخن ــ سخنها ــ سخنان »

س شنونده ای در نامهٔ خود نوشته اند که محترمــا بفرمایید آیا کلمات «مزرعه» « ملك » «مثل » وغیره را اگر با « ها » جمع بسته شوند صحیح است یا خیر»

ج اجازه بدهید قبلا بگویم که « را » بعد از کلمهٔ « غیر» ازنامهٔ ایشان زائد و نا درست است ، چون « بسته شوند » فعل مجهول است که به مفعول نسبت داده میشود و« را » علامت مفعول ،لازم نیست . اما جــواب سؤال ایشان این است که بارها گفته ایم همهٔ کلمات را میتوانیم با نشانه های جمع فارسی مخصوصاً « هــا » جمع ببندیم بنابراین بکار بردن « مزرعه ها » « ملك ها » «مثل ها » وکلماتی دیگر مانند آنها درست است و در فارسی بسیار صحیح و خوب است .

س لطفاً بفرمایید صفت ترکیبی « غمناك » جزء کدام صفات محسوب میشود

ج ازاین سؤال درست معلوم نمی شود مقصود چیست ؟ اگر مقصود جزء صفات

ترکیبی است که خودشان نوشته‌اند البته کلمه مرکب است از «غم» اسم‌معنی و «ناك» پساوند اتصاف که درصفات‌دیگر مانند «اندوهناك» ، «طربناك» و غیر آن نیزهست ، شایدهم مقصودشان صفت مطلق است چون علامت‌تفضیلی و عالی ندارد . توجیه دیگرهم آنستکه جزء صفات مشتق از ریشهٔ فعل مانند صفت فاعلی ومفعولی ومشبهه نیست .

س شنونده‌ای نوشته‌اند : «خواهش میکنم بفرمایید کلمات: « طالع میمون» و «حسن ظن» چه حالتی دارند»

ج متأسفانه این سؤال مبهم وغیرواضح است البته بگذریم ازاینکه هریك ازدو مورد سؤال‌یك‌کلمه‌نیست بلکه‌ترکیب‌از دو کلمه است وباید گفت ترکیبات «طالع میمون» و « حسن ظن » اما چه حالتی دارند؟دردستور زبان همیشه به‌حالات چهارگانهٔ اسم مانند:فاعلی . مفعولی ، اضافه و ندا گفته میشود . بعبارت دیگر حالت همیشه در ترکیب جمله وعبارت گفته می‌شود ، واگر منظوراین‌است که این دوترکیب‌چه هستند باید گفت چون«میمون» به‌معنی «فرخنده» و«مبارك» است «طالع میمون» یعنی«طالع فرخنده ومبارك»صفت وموصوف میشود ودر«حسن‌ظن»هم«حسن» که مصدراست بجای‌صفت گذاشته شده و«حسن‌ظن» صفت وموصوف مقلوب است یعنی « گمان خوب » و اگر به«خوش گمانی» معنی کنیم اسم‌مصدرمرکب‌میشود که معنی مصدری«حسن» هم حفظ می‌شود .

س در نامه‌ای نوشته‌اند : « بعضی موارد کلمات بخودی خود جمع بسته هستند مانند«مناظر»جمع«منظره»و«مدارس»جمع«مدرسه»و«سوابق»جمع«سابقه بعضی افراد این نوع کلمات را گاهی «مدارسها» یا«سوابقها» تلفظ میکنند ویامثلا منوچهری دربعضی ازاشعارتوصیفی از«مناظرها» استفاده کرده در صورتیکه

«مناظر» بخودی خود جمع است این صحیح است یا خیر؟»

ج قبل ازشرح و توضیح دراین مطلب به نکته ای که غالبا به آن اشاره کرده ایم اشاره میکنیم که بهتراست برای رفع هر گونه اشتباه وهم ازجهت حفظ و رعایت زبان فارسی همهٔ کلمات را خواه فارسی خواه عربی وخواه مأخوذ از هرزبان دیگر به نشانه های جمع فارسی یعنی « ان » « و » « ها » جمع ببندیم مخصوصاً این نوع کلمات که غیر ذیروح هستند عموما به « ها » جمع بسته می‌شوند چنانکه میگوییم : «مدرسه‌ها»، «منظره ها»، «سابقه ها »

س آقای دکتر بنابراین کلماتی مانند: « مدارس »، « سوابق » و «مناظر» درست است به‌کار برده شود یا نه ؟

ج بله این کلمات درست است زیرا جمع های عربی است اما اگر بنابر آنچه نوشته اند این جمع ها را بار دیگر به نشانهٔ جمع فارسی یعنی « ها» جمع ببندیم صورت ناپسند و نازیبایی پیدا میکند و اگر در محاوره یا استعمال شاعرو نویسنده ای بطور استثناء کلمه یا کلماتی متداول شود یا بطور مسامحه به کار رود دلیل نیست چنانکه درمحاوره « اولادان » میگوییم که جمع فارسی کلمهٔ «اولاد» است که خود جمع «ولد» است و «اربابان» که جمع «ارباب» و آن جمع «رب» است

س در نوشتهٔ ایشان به شعرمنوچهری هم اشاره شده است:

ج بله اما منوچهری دریك جاازقصیدهٔ به مطلع :

« الایا خیمگی خیمه فروهل

که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل»

کلمهٔ «منازلها» به کار برده که جمع فارسی « منازل » و آن جمع عربی «منزل» است وچنانکه ایشان نوشته اند « مناظرها» به‌کار نبرده است. و بیت منوچهری

این است :

« بیابـان درنورد و کـوه بگـذار

منازلـها بکـوب و راه بگـسل »

واین نوع‌استعمالها ومسامحه ها اشکالی ندارد وازقدروارزش شاعرانی‌چون منوچهری نمی‌کاهد .

س بنابراین جواب سؤال دیگرایشان داده‌شد که نوشته اند« آیااین طور جمع بستن ها دلیل برضعف شاعراست‌یاخیر؟»

ج اگر شاعری‌چیره دست وتوانا وفصیح‌وشیوا سخن باشداینگونه‌کلمات رابر اونمی گیرند ودلیل برضعفش نمی‌دانند

س درسؤالی‌معنی‌این‌بیت‌راخواسته‌اند«خط‌مشکبوی‌وخالت‌به‌مناسبت‌تو گویی - قلم غبار می‌رفت و فروچکید خالی »

ج « قلم غبار» بقولی یکی ازانواع دوازده گانۀ خط است که درقدیم بوده واز آن‌به«قلم» تعبیرمیکرده‌اند وازفروع‌شش خط اصلی:«ثلث- نسخ- محقق- ریحانی - توقیع - رقاع » بشمارمیرفته استدرردیف خط «دیوانی‌وسیاقت ومسلسل و تعلیق » و دراین جاخط و خال روی زیبای محبوب خود را به قلم غباردرنازکی و باریکی تشبیه کرده که ازحرکت‌آن خال و نقطه ای چکیده باشد.

لطفاً بفرماییداین بیت‌از کیست ؟

ج این بیت از سعدی است در غزلی که باین‌مطلـع سروده است: « بسم ازهوا گرفتن که پری نماند وبالی - به کجاروم زدستت که نمی دهی مجالی» که ازغزلیات لطیف‌سعدی درجزء طیبات است.

بخش دوم

تفسیر لغات ـ فهرستها

س	در سؤالی فرق**«اعلان»** و**«اعلام»** را خواسته‌اند .

ج	این دو کلمه هردومصدر باب افعال است منتهی«اعلان» به‌معنی آشکار کردن و علنی ساختن است اما «اعلام» به‌معنی معلوم کردن و آگاهانیدن است پس وقتی‌مطلبی راعلنی‌و آشکارمیکنند اعلان میکنند اما وقتی مطلبی را بر کسی یا کسانی معلوم میدارند و آنانرا از آن آگاه میسازنداعلام میکنند.

س	شنونده‌ای نوشته‌اند : **«موسی»** که ترکیبی است از«مو» و «سی» آیا کلمه **«عیسی»**هم اینطور است واگرهست «عی» بچه معنی است .

ج	نام «موسی» دراصل عربی نیست بعضی آنرا مصری و بعضی عبری می‌دانند و قول دوم را معتبرتر می‌دانند . در هر صورت چنانکه نوشته‌اند موسی مرکب از«مو» و«سا» و بقول بعضی «شا» است . «مو» یعنی «آب» و«سا» یا «شا» یعنی درخت ، و برویهم« گرفته‌شده از میان آب ودرخت » یا بقولی نجات یافته و کشیده شدهٔ از آب‌است .

ویك نکته‌هم قابل ذکراست وآن اینکه این نام موسی ارتباطی با «موسی» کلمهٔ عربی که به‌معنی «تیغ دلاکی وسلمانی» است‌ندارد . اماکلمه «عیسی» مانند موسی مرکب نیست که بگوییم از «عی» و «سی» ساخته شده ، بلکه «عیسی» از اصل کلمهٔ عبری «یشوع» یعنی نجات‌دهنده است و این کلمه بصورت «یسوع» وبعد بصورت عیسی درآمده است

س	در سؤال‌دیگر نوشته‌اند: آیا کلمات**«تفأل»**و**« هیئت‌تحریریه»**را بصورت‌یك واژهٔ بسیط درفارسی داریم یا خیرواگرداریم کدامند؟

ج	«تفأل » مصدر باب‌تفعل عربی درفارسی باید «فال‌زدن»یا «فال گرفتن» گفته شود البته یك کلمهٔ فارسی قدیم‌هم داریم که «مروا» است به‌معنی«فال‌نیك» دربرابر«مرغوا»«فال‌بد»چنانکه دراین‌شعرامیرمعزی‌می‌بینیم «آری‌چوپیش

آید قضا مروا شود چون مرغوا ـ جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن» و بدهم نیست مروا ومرغوا را بکار ببریم . اما «هیئت تحریریه» هم ممکن است درفارسی بصورت «گروه نویسندگان» یا «انجمن نویسندگان» یا «جمع نویسندگان» که دراین سومی «جمع» عربی است بکار برده شود .

س درسؤالی پرسیده اند تلفظ **«عید»** بفتح اول یا **«عید»** بکسر اول کدام صحیح است چون بهر دوصورت دیده ام ؟

ج کسی پرسید «کدام» (بکسرك) است یا «کدام» (بفتحك) طرف مقابل جواب داد «هیچکدام» حالا ایشان پرسیده اند «عید» (بفتح اول) یا «عید» (بکسر اول) کدام صحیح است حقیقت این است که صحیح کلمه «عید» (بروزن دید) است چون دراصل عربی (بکسرع) بوده واوسا کن ما قبل مکسور قلب بهیاء شده اما در فارسی «عید» تلفظ میکنیم و اشکالی ندارد وآنچه از عید منظوراست همان جشن وشادی وسوروسروراست که آرزومیکنیم هرچه بیشتر باشد

س در کتابی دیده اند که عدد **«شصت»** را باسین نوشته بودند درست است یانه؟

ج درست است زیرا شصت وصد فارسی هستند ومیتوان باسین نوشت

س نامه‌ای رسیده وضمن آن راجع به‌نامگذاری روزهای هفته: شنبه ـ یکشنبه الخ وریشه وتاریخ رواج ومتداول شدن آنها سؤال کرده اند .

ج اولا باید گفت که کلمهٔ «شنبه» بدون شك از «شبت» یا «شبات» عبری گرفته شده که درسریانی «شبتا» ودرزبان اکدی «شباتو» بوده است که دراصل به‌معنی استراحت وازکار کنار رفتن است و در عربی هم «سبت» به‌معنی «استراحت کرد» و «سبت الشیئی» به‌معنی «قطع کرد آنرا» ویوم السبت روزشنبه است در

فرانسه کلمه Samedi ودرآلمانی نیز Samstay از همین کلمه است.
وبطور کلی دراغلب زبانها ازهمین ریشه رفته ومتداول شده است.
اما در کلمه «شبت» درفارسی یك نون پیش از«ب» آمده و«شنبت» وطبق معمول زبان فارسی قدیم«ت» به«ذال» یا(بدال) بدل شده و«شنبد» گفته‌اند چنانکه دراین اشعارمنوچهری می‌بینیم:

بفال نیك و بروز مبارك شنبد
نبید گیر ومده روزگار خویش ببد
اگر توانی یکشنبه را صبوحی کن
کجا صبوحی نیکو بود بیکشنبد
بروزگار دوشنبد نبید خور بنشاط
برسم موبد بنشین و موبدان موبد...

بنابراین اصل کلمه «شنبه» معلوم شد اما این نامگذاری روزهای هفته بیشتر بعداز اسلام رایج ورسمی شده اگرچه آغاز رواج آن پیش ازاسلام بوده‌است.
در ایران پیش از اسلام روزها را بنام خود می‌نامیدند و در نوشتن تاریخ حوادث نیز بهمین طریق عمل میکردند مثلا « ماه آذرروزماه » یا«ماه بهمن روز آبان»ومانندآن اما «جمعه» عربی است وفارسی آن«آدینه» استو کلمه از «آذین» و «آیین» است و بنابرقول بعضی چون « روزجمعه » را تازیان «یوم الزینه» می‌نامیده‌اند ایرانیان کلمه « آدینه » رابرآن نهادند والا آنرا «شش شنبه» میگفتند.

س در آغازنامه‌ای که مطرح شد «نامگذاری»با «ز» نوشته شده و گویا درست نیست.

ج بله این‌جا « گذاری» از« گذاردن» و« گذاشتن» به‌معنی«نهادن»استو بایدبا

ذال نوشت.

س از رضائیه نامه‌ای رسیده کـه ضمن آن چند سؤال کرده‌اند در سؤال اول نوشته‌اند: « ریحان نسیم » صفت فاعلی مرکب است ، اگر نیست چگونه صفتی است؟

ج اگر مقصود «نسیم ریحان» باشد مضاف و مضاف‌الیه مقلوب است که کسرهٔ اضافه حذف شده وممکن است نام خانوادگی یا لقب قرار گرفته باشد.

س سؤال دوم اینست که کلمهٔ**«وصال»** چندمعنی‌دارد وکلمات **«وصل»** و**«واصل»** مانند وصال ازیك ریشه هستند یانه ؟

ج «وصال» مصدردیگری است، ازباب مفاعله‌یعنی «مواصله» وبه‌معنی‌بهم‌پیوستن وبهم‌رسیدن‌وپیوند یافتن است وریشه ثلاثی مجرد آن«وصل»است که‌دربرابر آن «فصل» قراردارد یعنی جدا شدن و بریدن و در این بیت **مولوی**نیز باهم آمده است:

« مـا برای وصل کردن آمدیم

نی برای فصل کردن آمـدیم »

البته کلمه « واصل » هم اسم فاعل از«وصل» است به‌معنی«رسنده» حالا سؤال دیگر چیست ؟

س سؤال سوم اینست که معنی کلمه**«کام»**چیست واگرمعنی آن آرزو باشد پس «ناکام» به‌معنی «ناآرزو» است؟

ج بله یك معنی کام آرزو ودیگرمراد ومقصوداست‌چنانکه«کامروا» یعنی‌به‌آرزو ومراد رسیده وناکام یعنی «به‌آرزونرسیده» وبه«مقصود ومراد نرسیده » و«ناامید شده» ومعنی دیگر کام نیزسقف دهان است .

س شنونده‌ای معنی **«آروند»** راخواسته‌اند

ج «آروند» درلغت به معنی شأن وشوکت وفروشکوه است .

س لطفاً بفرمایید این لغت فارسی است یا عربی !

ج این لغت فارسی ناب وخالص واصیل است ضمناً بدنیست بدانیم که یك معنای «اورند» هم درلغت مانند همین «آروند» شأن وشوکت وجلال وزیبایی است البته معانی دیگرهم دارد .

س نامه‌ای داریم که در آن سؤال کرده‌اند کلمهٔ **«کمیت»** که آنرا اکثر باتشدید میم تلفظ میکنند ومسلما از «کم» خبریه‌یااستفهامیه ویاء نسبت وتاءمصدریه ترکیب یافته ولزومی ندارد که میم آنرامشدد تلفظ کنیم ومجوزی که روی آن تشدید میآورد میتواندر کلمهٔ «هویت» هم «واو» رامشدد سازد و همچنین «لمیت» که ازلام جروماء استفهامیه ویاء نسبت وتاء مصدریه تشکیل یـافته سؤال فوق پیش‌میآید .

ج قبلا باید بگوییم که‌در آخر این کلمات‌همه «ئیت» نشانهٔ مصدرجعلی عربی آمده وچنانکه ایشان نوشته‌اند یاءِ نسبت وتاء است اما نه تاء مصدری بلکه تاء تأنیث بنابراین «کم» که درعربی به معنی چند و مقدار است میم آن مشدد است وچون به نشانهٔ مصدری که‌تشدید دارد بپیونددددوتشدید خواهد داشت یکی تشدید میم ودیگری تشدید نشانهٔ مصدری اما «هویت» اینطور نیست زیرا «هو» تشدید ندارد‌پس‌در تلفظ‌یك‌تشدید بیشتر نمیآید وآن‌هم مخصوص نشانهٔ مصدری است ودر «لمیت» هم یك‌تشدید بیش نیست زیرا نشانهٔ مصدر جعلی به‌آخر «لم» آمده آنهم تشدید ندارد .

س این نشانهٔ مصدری بطوریکه فرمودیدمخصوص کلمات عربی است ودرفارسی به‌کار نمیرود ؟

ج بله بهمین‌جهت آوردن این نشانهٔ مصدری به‌آخر کلمات فارسی مثل «دوئیت»

«مردیت» و «زنیت» وماننددآن درست نیست وبهتر است دراین‌موارد بانشانهٔ مصدری فارسی مثل«یاء مصدری» آنها را به‌کار برد و گفت»«دوئی» «مردی» «زنی» ومانندآن .

س شنونده‌ای‌نوشته‌اند : عده‌ای کلمهٔ «نظریات» را غلط میدانند و بجای‌آن «نظرات» بکار میبرند نظریات مرکب‌ازنظرویاء نسبت وتاء مصدریه است و به‌معنی ابراز رأی مبتنی برنظرمیباشد ونظرات جمع نظره است که مصدر مره می‌باشد آیا صحیح است که نظریات بجای نظرات بکار رود و نظرات معنی نظریات‌را میتواند ایفاد نماید

ج بکار بردن «نظرات» بجای «نظریات» صحیح‌نیست چون «نظرات» جمع‌نظره است که چنانکه نوشته‌اند مصدر مرهٔ عربی است یعنی یك‌بار نگریستن و بگوشهٔ چشم‌نگریستن اما«نظریات» جمع‌نظریه‌است که«ی» نسبت‌و«ة»تأنیث دارد نه چنانکه ایشان نوشته‌اند تاء مصدری ونظریه به‌معنی حکم و رأی و بیان فکرواندیشه درموضوعی‌است . اگرهم مقصوداز «نظرات»جمع «نظر» باشد باید درفارسی «نظرها» بگوییم .

س سؤال دیگری داریم مربوط به کلمهٔ «تمییز» است که نوشته‌اندمصدر باب تفعیل است ویك‌واژهٔ«تمیز» هم‌داریم که فارسی‌است به معنی‌پاك‌واصطلاحی که در دادگستری بکار میرود کدام یك از اینها است وآیا میشود«تمییز» عربی را باحذف یك یاء «تمیز» تلفظ کرد :

ج بله واین‌کار شده استزیراهمین«تمیز» که درفارسی به‌کارمیرود«تمییز»مصدر باب تفعیل عربی است که یك«یا»ازآن حذف‌شده و به‌صورت«تمیز»درآمده وبه معانی مختلف به‌کارمیرود ویك‌معنی آن مرحله‌ای ازمراحل‌قضائی‌است. است . البته اسم فاعل «تمییز» یعنی «ممیز» درفارسی زیاد بکارمیرود .

س در سؤالی خواسته‌اند بدانند کلمهٔ **«شرف»** که می گویند «فلانکس در شرف‌مرگ یا سقوط است» تلفظ صحیح و حرکات این کلمه چیست ؟

ج تلفظ صحیح« شرف» بضم اول وفتح دوم است که به‌معنی «نزدیك‌به» است و جمع«شرفه» نیزهست، به‌معنی کسی یاچیزی که در کنار گودال یا بالای ساختمانهای بلندایستاده وبرپایین‌مسلط است وپایین‌را می‌نگرد و «شروف» جمع «شارف» است که‌معانی زیاد دارد ازجمله نزدیك به شرافت وبزرگی ودر خود عربی‌نزدیك به چیزی بودن«اشرف» گفته می‌شود وما «مشرف» نیز بکارمیبریم که‌باین معنی است.

س درسؤالی نوشته‌اند که: **«روحانی»** را بافتح راء تلفظ میکنندآیا این کلمه منسوب به روح نیست ونباید باضم راء تلفظ شود .

ج این کلمه منسوب به روح بمعنی روان است که باید روحانی تلفظ کرد در مقابل جسمانی منسوب بجسم .

س آقای‌دکتر کلمهٔ«روح»(بفتح‌ر)چه‌معنی‌میدهد وآیا این کلمه هست یانه

ج روح به‌فتح‌راء‌به معنی آسایش‌ووسعت‌وصفااست‌ومنسوب‌بآن‌نیزرحانی‌میشود.

س سؤال دیگری‌مربوط به کلمهٔ**«علاقه‌مند»**است که‌بعضی«علاقمند»مینویسندو «ه» راحذف میکنند نوشته‌انددرست است که (ه) حذف شود وبخاطردارم که دربرنامه‌ای گفته شد(ه) نبایدحذف شود زیرا«علاقمند»میشود ودرست‌نیست

ج بله اینطوراست‌پس باید جدا نوشت‌بصورت«علاقه‌مند»

س کلمات :**«پذیرفتن ـ گذر ـ گذشت ـ گذاردن»**با(ذال) است یابا(ز)

ج کلمات « پذیرفتن ـ گذرـ گذشت.» همه باذال صحیح است « گذاردن» هم چنانکه قبلا هم گفتیم اگر به معنی « نهادن » باشد با« ذال » صحیح است و اگر به معنی : اداکردن ، انجام دادن ، تفسیر و شرح کردن

باشد با «زاء» است .

س معنی لغت «هزل» را بفرمایید وآیا میشود این‌لغت را با«ض» نیز نوشت و اگرمیشود معنی آن چیست ؟

ج «هزل» دراصل لغت که‌باهاء هوز نوشته می‌شود به معنی بیهودگی است و درمقابل «جد» بکار میرود وغالباً«هزل» را به‌معنی شوخی‌ومطایبه بکارمیبرند و«جدوهزل» باهم می‌گویندیعنی سخن ومطلب‌جدی وسخن ومطلب شوخی وطیبت‌آمیزو«هضل» با «ض» درلغت به معنی بسیار وفراوان است وبه‌معنی «هزل»نیست و بکارهم نمیرود. پس کلمه«هزل» با«ز» بایدنوشته‌شود.

س از اصفهان نامه‌ای رسیده که‌سه‌سؤال‌دارد درسؤال اول پرسیده‌اند«استخر» یا «اصطخر» با (ص‌وط) و«اصطرخ» بازهم با (ص و ط) کدام درست است ومعنی آن چیست ؟

ج این‌کلمه فارسی ودراصل با «س‌وت» است به معنی آبگیروحوض‌بزرگ‌آب‌و نام محلی درفارس که بقول‌بعضی‌ازلغت‌نویسان‌چون‌درآنجا آبگیر وحوض بسیاربزرگی هست‌باین‌نام خوانده شده است. و«اصطخر»با (ص‌وط)معرب همین‌کلمه‌است اما «اصطرخ» تلفظ‌عامیانه‌ای است که دراغلب کلمات‌حروف را پس وپیش تلفظ میکنند دراین کلمه‌هم جای «ر» و«خ» را درتلفظ عوض کرده‌اند چنانکه «قفل» را«قلف» تلفظ‌می‌نمایند .

س شنونده‌ای‌پرسیده‌است که‌بفرمایید‌تلفظ کلمات«نیق»(به‌سکون‌س)و«مروحه» درست است یاخیر، تلفظ صحیح ومعنای آنها را بیان‌فرمایید .

ج کلمهٔ اول که به‌سکون (س) نوشته‌اند تلفظ صحیحش نسق است بفتح‌اول ودوم وبه معنی روش ونظم وقاعده وترتیب است وبه‌معنی سخن ترتیب‌داده‌و بریك روش‌آورده وهم به‌معنی رشتهٔ دندان راست ودرست‌آمده است واگر

به‌تلفظ ایشان یعنی سکون‌سین باشدمعنی‌مصدری‌دارد که به‌معنی ترتیب دادن‌و سخن بریك روش راندن است و در موردنظم وترتیب چنانکه گفتیم همان تلفظ بافتح‌اول‌ودوم‌صحیح است‌ضمناً «نسق‌بندی»هم که درروستاها و مزارع معمول است یك‌اسم مصدر مرکب فارسی است که ازنسق وبندویاء مصدری درست شده ومقصود نظم وترتیب دادن اراضی زراعتی است که درپاییزانجام می گیرد . اما کلمهٔ مروحه بروزن مفعله اسم آلت و به‌معنی بادزن است .

س درنوشته‌ای «متساوی‌الارزش» بکار برده شده بود درصورتیکه میدانیم کلمه

س «ارزش» فارسی است این ترکیب درست است یاخیر؟

ج این‌ترکیب بکلی غلط است یعنی ترکیب کلمهٔ«متساوی» عربی با «ارزش» اسم مصدر فارسی و آوردن (ال) دراول کلمه فارسی غلط وتقلیدی از زبـان عربی‌ودرحقیقت بیماریی‌است که بعضی‌ها دارندو کلمات فارسی‌را بانشانه‌های عربی بکار میبرند ومثلا میگویند و مینویسند «حسب‌الفرمایش ـ حسب ـ الفرموده»ومانندآن وهمه نادرست است ونبایدآنها را بکار برد .

س یکی از دانشجویان علوم بازرگانی‌سؤال کرده‌اند«**سرمایه‌گذاری**» باذال صحیح‌است‌یا با(ز) بصورت« گزاری»وهم‌چنین« بیمه گذار»باذال‌صحیح‌است‌یابا(ز)

ج هردو این‌کلمات با ذال صحیح است زیرا «سرمایه گذاری» یعنی گذاردن و نهادن سرمایه و نیز بیمه گذاریعنی کسی که بیمه می‌نهد ومی گذارد وبعبارت دیگر کسیکه سرمایه یا جان یا کالای خود را نزد مؤسسه‌ای بیمه میکند و میگذارد .

س شنونده‌ای سؤال کرده‌اند که «**سهی**» بفتح اول صحیح تراست یا« سهی » بضم اول .

ج «سهی» بفتح اول صحیح است‌هم‌چنانکه در کتب لغت هم آمده است وبیشتر

صفت سرو آمده و به معنی راست ودرست و خوب رسته است .

س سؤال دیگر «د کولاژ» و «د کوراژ» است .

ج لابدمقصود نویسنده همان **«د کوراژه»** است که به‌معنی دلسرد وافسرده و به‌تعبیر متداول‌تر به‌معنی دماغ سوخته بکار می‌رود وضد« کوراژ» به معنی شهامت و جرأت وجسارت است وشنیده‌اید که این کلمه‌را زیاد بکار می‌برند و بعضی‌ها هم که اشخاص تنبل‌وبهانه گیرهستند وبرای فرار ازکار بهانه جویی‌می کنند هنوز قدمی پیش نرفته‌اند باز می‌ایستند و بر می گردند و می گویند مرا د کوراژه کردند .

س درسؤالی نوشته‌اند **«مجاب کردن»** آنطور که می‌دانیم مثل اینکه قانع کردن باشد اگرصحیح است «مجابی» یعنی چه ویاء آخر آن چیست ؟

ج مجاب اسم مفعول ازاجابه است به‌معنی پاسخ‌دادن ومجاب یعنی جواب‌داده شده وجواب پذیرفته که به معنی قانع شده نیز هست و مجاب کردن قانع کردن‌استویاء آخر «مجابی» نسبت‌است که در آخر نامهای‌خانوادگی‌می آید ضمناً اسم فاعل ازاین‌کلمه مجیب است به معنی جواب دهنده

س سؤال‌دیگراین است که **«کیهان»** را می‌شود «دنیا» معنی کردواگر نمی‌شود معنی آن چیست ؟

ج « کیهان» دراصل‌با(گاف)« گیهان» و به‌معنی‌جهان است جهان‌هم معرب آن‌است بنابراین کیهـان راهم چنانکه‌به معنی‌جهان‌می گیرند ومعنی میکنندصحیح است وایرادی ندارد .

س بفرمایید اصل‌کلمهٔ **«عشق»** ازکجا آمده ویعنی چه ؟

ج اصل‌کلمهٔ «عشق»را بیشتر ازعشقه گرفته‌اند که‌به‌معنی پیچك است ولبلاب هم

گفته میشودو آن گیاهی است که بدور درخت دیگرمی‌پیچد و آنرا زرد و پژمرده می‌سازد وعشق شدت محبت ودوستی معنی می‌شود .

س بعضی اشخاص **«خط استوا»** را خط استوا (بضم الف وت) **میگویند کدام** صحیح‌تر است.

ج «استوا»(بکسر همزه وت)صحیح‌است‌زیرامصدر باب‌افتعال‌عربی‌است‌یعنی‌برابر ومساوی‌بودن‌چون خط فرضی‌است که‌زمین‌را بدو قسمت‌مساوی‌تقسیم میکند و کسانیکه (بضم‌همزه‌وت) تلفظ میکنند غلط است .

س درنامه ایشان اشخاص یا شخص‌ها بشکل خاصی نوشته **شده‌یعنی بصورت** «اشخص‌ها»

ج الف دراینجا زائد است‌یعنی‌همان «شخص‌ها» درست‌است‌اما شایدخواسته‌اند الف اشخاص راهم حفظ کنند که گله‌ای در میان نیاید.

س یك شنونده تقاضا کرده‌اند که‌جواب بفرمایید که چرا بجای**«این شب»** و **«این روز»** «امشب» «و»امروز» بکار برده میشود .

ج البته‌برای تخفیف وتسهیل در تلفظ وازطرف دیگر با توجه‌به‌تلفظ«ایم»پارسی باستان وزبان‌پهلوی‌دراینگونه‌کلمات‌بجای«این»«ام» گفته‌میشودمثلا«امسال» «امروز ، امشب» میگویند .

س جمع **«ظلم»** جمع‌مکسراست یااین‌کلمه به‌نحوی دیگر جمع بسته میشود بهرحال جمع آنرا بیان فرمایید.

ج «ظلم» جمع مکسرداردوجمع آن«ظلام» و«ظلم»(به‌ضم‌اول ودوم) است

س یك دانش‌آموز سال پنجم ادبـی از همدان نامه‌ای نوشته ودر آن سؤال کرده‌اند که‌میدانیم هشت‌حرف‌مخصوص‌زبان‌عربی‌وچهارحرف مختص زبان فارسی است لطفا بفرمایید کلماتی که ازیك حرف‌عربی ویك‌حرف‌مخصوص فارسی ترکیب شوند ازکجـا وارد زبان‌فارسی شده‌اند برای مثال کلمات

ذیل را میتوان یاد آورشد :«قشنگک ـ چطور ـ چقدر ـ قیچی ـ پاتوق »

ج بدیهی است هر یك از این کلمات حکم خاصی دارد یعنی قسمتی از آنها از ترکیب کلمات فارسی وعربی درست شده و بوجود آمده‌اند مثلا «چطور» که از«چه» استفهام فارسی و«طور»عربی‌ترکیب شده‌یا «چقدر» که بازهم از «چه» استفهام و«قدر» عربی ترکیب شده ودرزبان فارسی هزاران لغت ازاین‌قبیل داریم که ازخاصیت ترکیب‌زبان استفاده شده وبوجود آمده‌اند اما کلماتی مانند «قشنگک،قیچی،پاتوق» ترکی هستند وباین جهت حروف فارسی (پ وگ وچ) با(قاف)درآنهاجمع‌شده‌است . ضمنا دربعضی کلمات فارسی‌هم‌رسم الخط تغییر کرده و گاهی حرف عربی را با حرف فارسی می‌بینیم دریك کلمه نوشته‌اندمثلا: «طپیدن»، «غلطیدن» که دراصل «تپیدن وغلتیدن» است شاید هم فکر کرده‌اند با حروف عربی غلظت وشدت بیشتری پیدا میکندو مثلا«طپیدن‌وغلطیدن» باطای‌مؤلف‌شدیدتراز«تپیدن وغلتیدن» با «ت»دو نقطه است .

س سؤالی رسیده که وقتی میگویند **«انگارنه‌انگار»** آیا این‌دوکلمه فارسی هستند یانه ومعنی آنهاچیست؟

ج حرف گاف نشان میدهد کـه کلمه فارسی است و فعل امرازمصدرانگاشتن به‌معنی تصور کردن و پنداشتن است و به‌معنی فرض کردن نیز آمـده و در موردی که میگویند «انگارنه‌انگار» یعنی فرض کن نبوده وموضوع‌رانادیده بگیر و فرض کن وجود نداشته است . و البته انگار نه انگار کم کم معنی عامتری گرفته واستعمال بیشتری پیدا کرده است و با اینکه فعل امراست گاهی درمعنی به‌سوم شخص‌هم نسبت داده میشود مثلا میگویند «وارداطاق شد وانگارنه‌انگار که کسی هم در اطاق هست اصلا توجهی نکرد و رفت »

بعبارت دیگر آنستکه میگویند «همچه بگیر» یعنی «فرض کن» وبیشتر در مورد نفی ورد کردن و نبودن بکارمیرود .

س سؤالی ازیك دانش‌آموزسال پنجم طبیعی رسیده که نوشته‌اند : «فرق بین‌دو کلمهٔ«**انکشاف**»و«**اکتشاف**»چیست‌واینکه «**مصالح ساختمانی**»را با صاد می‌نویسنددرست است یانه .

ج «انکشاف» مصدر باب انفعال ازمادهٔ« کشف»است‌یعنی آشکارشدن، برهنه‌شدن هویدا گشتن،«واکتشاف»مصدر باب افتعال از همان‌مادهٔ کشف است به‌معنی «کشف کردن» آشکار ساختن و پیدا کردن و مصالح ساختمانی‌هم چنانکه معمول شده است با صاد مینویسند درست است یعنی آنچه بکار ساختمان می‌خوردومناسب کارساختمان‌است‌واین کلمه‌جمع«مصلحت»است‌و«مصالح» با (س) جمع«مسلحه» با(س) به‌معنی نگاهبانان‌وقراولان است و بـامعنی اول مناسبتی ندارد.

س درنامه‌ای پرسیده‌اند: کلمات «**درب**» و«**در**» یکی‌هستندیا «درب» درست است و اگر اینطور است پس چرا در بعضی جملات واشعار کلمهٔ « در» می‌آورند مانند این بیت :-

«شب چودر بستم ومست ازمی‌نابش کردم

ماه اگرحلقه به‌در کوفت جوابش کردم»

ج دراینجا درحقیقت جواب وسؤال‌را باهم نوشته‌اند ومارااز شرح و توضیح و آوردن مثل بی‌نیاز ساخته‌اند و همانطور که در شعری که خودشان مثال آورده‌اند و هزاران‌مانندآن«در» آمده‌است کلمهٔ فارسی همان «در» است و «درب»نیست واین‌کلمه یعنی «در»همان است که بعربی‌باب میگویند وریشهٔ بسیار کهن‌درزبان دارد وهمانطورکه باب‌را در کتاب ومانندآن بکارمی‌برند

درزبان پهلوی «در» به‌معنی باب وفصل آمده است . اما «درب» درلغت عرب آمده و به معنی دروازهٔ بزرگ یا دربندهایی که در کوچه‌های اختصاصی باشد جمع آن «دراب» و جمع دیگر آن «دروب» است بنابراین آنچه در فارسی بکارمیرود «در» است اما لابد چون حالا دروازه از بین رفته ومنسوخ شده نام آنرا به‌بعضی‌درها مثل دردکانها ومغازه‌ها داده باشند، اگرچه‌خیلی هم کوچك باشد. اما ندیده ونشنیده‌ایم که در گفتگوومکالمه‌هم کسی بگوید. «درب‌را ببندید» ومعلوم نیست چرا گاهی نوشته‌ها غیراز گفته‌ها است ؟

س در سؤالی نوشته‌اند که چند بار از گویندگان رادیو ایران شنیدم که می گفتند «کالبد»(بضم‌ب) آیا«کالبد»(بضم‌ب)درست است یا«کالبد» (بفتح‌ب)

ج این کلمه باهردوتلفظ صحیح است ودرلغت‌هم هردوتلفظ ضبط شده و به‌معنی قالب هرچیز است وهم‌چنین به‌معنی تن وبدن آدمی وحیوانات دیگراست در زبان پهلوی «کالپد» و ازیونانی «کالوپودیون» گرفته شده است وهردو تلفظ صحیح است .

س ازبروجرد نامه‌ای رسیده که ضمن آن سؤال کرده‌اند : «در کتب و نوشته‌ها گاهی کلمهٔ «علیه»را باافزودن«بر»دراول آن‌و گاهی بتنهایی‌می آورند کدام صحیح است ؟

ج بطور کلی باید دانست که «علیه» مرکب‌از «علی» حرف جرو «ه» ضمیر متصل مفرد مذکرغائب ودرمقابل آن « له » قراردارد که مرکب است‌از«ل» حرف جرکه در اتصال به‌ضمائر متصل مفتوح تلفظ میشود و «ه» ضمیر متصل و«علیه» معنی «براو» و«له» معنی «برای او» است‌واین دو کلمه بهمین شکل هردومصطلح شده است به‌معنی «ضد» «و» «بنفع» واگرچه ضمیر آندو مفرد مذکرغائب است اما چون مصطلح شده برای سایرافراد هم بکارمیرود

ومجموع کلمه‌را بیك معنی میگیرند چنانکه می گویند «علیه او حکم کرد» یا«له‌اورای داد»یا«علیه‌شما حرف میزنم» یا «له دوستم رأی میدهم» ومانند آن اما درعربی به‌معنی خودش بکار میرود و بااتصال به ضمیر معنی پیدا میکندچنانکه در این سخن نهج‌البلاغه می‌بینیم:«الدهر یومان یوم لك ویوم علیك فاذا کان لك فلاتبطر واذا کان علیك فاصطبر» یعنی «دنیادوروزاست روزی بنفع تو وروزی بضرر تو (یاضدتو) پس هر گاه بنفع تو باشد سرمست مشو وهر گاه بضرر تو باشدشکیبایی کن» . البته بعضی عقیده دارند که چون خود کلمه از قاعدهٔ اصل تغییر کرده وجمعاً به‌معنی دیگر آمده اشکالی ندارد «بر» هم اضافه شود ولی ازطرف دیگر اگرحروف و کلمات زائد بکار نبریم بهتراست وچون «علیه» و «له» معنی خود را میرساند « بر » لازم نیست .

س درسؤالی کلمه **«مستعان»** را با معنی وتلفظ خواسته‌اند

ج «مستعان» اسم مفعول ازاستعانت است و به‌معنی «یاری‌خواسته»و«یاری‌جسته» واسم فاعل آن «مستعین» است .

س یك دوشیزهٔ دانش‌آموز سال پنجم طبیعی نامه‌ای نوشته و سؤال کرده‌اند: کلمهٔ **«فرسنگ»** صحیح است یا «فرسخ» و آیا ریشه هردویکی است؟

ج «فرسخ» معرب کلمه «فرسنگ» وهر دو کلمه یکی است ومقیاس طول است وامروز معادل شش کیلومتر گرفته می‌شود و کیلومتر جای آنرا گرفته و بکار بردن «فرسنگ» یا «فرسخ» هردو درست است البته کلمه «فرسنگ» در زبان پهلوی نیز بکارمی‌رفته وریشه‌ای بسیار کهن دارد .

س چه فرقی بین‌دو کلمهٔ **«حسب»**(بسکون‌سین) و **«حسب»**(بفتح‌سین)هست و بازریشه هردویکی است یانه؟

ج این دو کلمه یك ریشه دارند اما درمعنی تفاوت میکنند و موارد استعمال

آنها متفاوت است زیرا «حسب» (بسکون سین) یعنی کافی است چنانکه «حسبك» یعنی کافی است ترا و «حسبنا» یعنی کافی است ما را و حسب با (فتح سین) یعنی شمرده و اندازه و گوهر و نژاد و بزرگی و معانی دیگر مانند کرم وشرف و کردار نیکو نیز دارد. کلمات «حسبة» یعنی امید مزد وثواب ازخدا و برای رضای خداو نیز «حساب» و «حسیب» ومانند آن هم ازهمین ریشه است. امادر فارسی آن کلمه را که درعربی بفتح سین تلفظ میکنند، معمول شده است که ما بهسکون سین تلفظ میکنیم چنانکه می گوییم «حسب الامر» (بهسکون سین) بجای «حسب الامر» ونیز درعربی «علی حسب» (بفتح س) گفته میشود که درفارسی «برحسب» می شودو بعضی ها تغییری دراین ترکیب داده و بصورت «برحسب» باسکون سین تلفظ میکنند وچنانکه پیش از این راجع بهترکیبات غلط عربی و فارسی گفتیم بعضی هاهم بغلط «حسب الفرموده» یا «حسب الفرمایش» بکارمی برند که بکلی غلط ونادرست است.

س/ شنوندهای نامهای نوشته و ضمن آن سؤال کردهاند: تفاوت میان **«کناره»** و **«کرانه»** چیست؟

ج - «کناره» مرکب از «کنار» و «ه» است و «کرانه» مرکب از «کران» و «ه» اما درلغت هردو را بهمعنی یکدیگرمی گیرند. چنانکه می نویسند «کران» بفتح اول بروزن امان به معنی کنار باشد و «کرانه» بروزن زمانه بهمعنی کران باشد، که کنار است و «کنار» و «کنارة» با «کران و کرانه» یکی است و «کنار» بهمعنی آغوش در «کنارگرفتن» و بهمعنی ساحل نیز آمده است چنانکه در این بیت سعدی بههردومعنی آمده. «یازر بهردودست کند خواجه درکنار - یا موج روزی افکندش مرده بر کنار» ونیز «بدریا درمنافع بیشمار است - اگر خواهی سلامت درکنار است» و «کناره» هم بهمعنی ساحل آمده

مانند این شعر حافظ :

«بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست»

و«کران» به‌معنی طرف، جانب، سوی آمده است و«بیکران» به‌معنی«بی حد واندازه وپهناور ووسیع» بکارمی‌رود . و کرانه به‌معنی «ساحل» نیز بکاررفته چنانکه دراین بیت حافظ می‌بینیم:«بده کشتی می تاخوش برانیم-ازاین دریای ناپیدا کرانه»

س «ستودن» که‌بکسر سین است چرااکثر بضم سین می گویند واگراینطوراست چرا «ستایش» راکه‌مشتق از«ستودن» است بضم یعنی«ستایش» نمی گویند .

ج درلغت «ستودن» و«ستایش» هردو بکسراول ضبط شده وبهمین تلفظ صحیح است . اما معمول شده است که مصدر وصفت مفعولی آنرا با ضم اول تلفظ میکنند ولی اسم مصدر آن یعنی «ستایش» را بکسراول تلفظ می‌نمایند.

اتفاقاً در بعضی کتب لغت «ستودن» را بکسراول وبروزن «فزودن» ضبط میکنند که ما اکنون خود «فزودن» را نیز بضم اول تلفظ میکنیم و این تغییر تلفظ در مصدر واسم مصدر و فعل امر وصفت فاعلی اغلب کلمات هست چنانکه‌در «زدودن» و«زداینده» وهمان «فزودن»و«فزاینده»ومانندآن می‌بینیم.

س سؤالی رسیده که «منظورازاستعمال «روندگان» درسعدی چه کسانی هستند.

ج «روندگان» درست معنی «سالکان» و اهل سلوك است و کسانیکه در طریق معرفت و کمال وسیروسلوك می‌روند وقدم برمی‌دارند . چنانکه سعدی غالبا «سالکان» نیز بهمین معنی روندگان بسیاربکاربرده استچنانکه گوید:

«عجب داري از سالکان طریق که باشند در بحر معنی غریق»

س یك‌شنونده‌ضمن نامهٔ خوددرمورد « لاادری » سؤال کرده‌و نوشته‌اند«تاکنون چندین بار به‌ابیاتی برخورد نمودم که درپایان آن کلمه «لاادری» نوشته‌شده بود وچنین استنباط می‌شد که«لاادری» نام‌سرایندهٔ آنها است ولی چند روز قبل یکی از دوستان اظهار داشتند منظور از«لاادری» یعنی سراینده شخص نامعلومی است و گفتند «لا» حرف نفی و «ادری» هم بمعنی « نشان » پس «لاادری» یعنی «بی‌نشان»حالا لطفاً دراین خصوص توضیح بفرمایید واگر « لاادری » حقیقةً شاعری است اهل کجا بوده و در چه زمانی می‌زیسته است .

ج این «لاادری» بیك اعتبار بسیار بی‌نام و نشان است وباعتباری شهرت فراوان دارد البته خود کلمه بمعنی«نمی‌دانم» مرکب از «لا» حرف نفی و«ادری» فعل مضارع‌متکلم‌وحده از«مصدر» درایت بمعنی دانستن وچنانکه‌آن‌دوست اظهارداشته‌انـد «ادری» بمعنی «نشان» نیست. در هرصورت مصدر «درایت» به معنـی دانستن و درك کردن وپی‌بردن به چیزی است و درایت‌الحدیث معروف است که دانستن معنی ومفهوم احادیث باشد واینکه درپایان اشعار نوشته میشود«لاادری» یعنی«نمی‌دانم» نام شاعر کیست واینکه گفتیم‌ازجهتی معروف است و شهرت فراوان هم دارد برای این است که بسیاری از افراد خود را باین صورت معرفی مـی‌کنند و می‌نمایانند و در حقیقت «لاادری» هستند واین افراد کسانی هستند که واقعاً عالم‌اند زیرا پی به جهل خـود برده ومجهولات‌خودرا درنظر آورده‌اند باین جهت گفته‌اند «لاادری»خودش نصف علم است وشخصی که هیچ درس نخوانده بود ادعا کرد که من عالمم گفتند چرا ؟ گفت «لاادری» که نصف علم است «ولدالعالم» هم‌نصف عالـم است ومن هردوخصوصیت را دارم پس عالم تمام هستم .

س	نامه‌ای داریم که ضمن آن سؤال کرده‌اند «چرا آسمان را بنام **گنبد خضرا** ویا **قبهٔ خضرا** مینامند درصورتیکه اگر ما به آسمان نظر افکنیم مشاهده خواهیم کرد که کاملا آبی یا نیلگون یا فیروزه‌ای میباشد»

ج	معمولا شاعران در بیان رنگ‌ها مسامحه یا باصطلاح توسع میکنند و رنگی را بجای رنگ دیگری میگیرند. البته فضائی که بالای سرما قرار دارد و آسمان گفته میشود بنظر آبی یا نیلگون یا فیروزه‌ای می‌آید و لاجوردی نیز گفته می‌شود که اگر بخواهیم بدقت بگوییم همین رنگ‌ها هم با یکدیگر تفاوت دارند ویکی نیستند و دقیقاً نمیتوان گفت کدام یك از اینهاست اما معمول ومتداول شده وماغالبا دربیان نوع رنگ همین مسامحه را داریم ورنگ‌ها را نزدیك بهم می گوییم و گاهی آنها راباصفت سیر یا روشن مشخص می‌سازیم باین ترتیب اگردراشعاررنگ آسمان آبی ولاجوردی وفیروزه‌ای گفته‌شده ونیلگون گفته‌اندآنرا اخضر یعنی سبزهم گفته ونزدیك به لاجوردی یافیروزه‌ای گرفته ومسامحه کرده‌اندوالا چنانکه گفتیم حقیقةً نه این است ونه آن بلکه مقصود توصیف وتشبیه است واین تسامح وتوسع نه تنها درمورد رنگ آسمان است بلکه دربارهٔ رنگ گل‌ها و شکوفه‌ها و رنگ خاك وچیزهای دیگر نیزهست.

س	آقای دکتر فرمودید خضرا یعنی سبز پس گاهی می بینیم گنبد اخضر نیز می گویند خواهش میکنیم بفرمایید چه تفاوتی دارند.

ج	اخضر وخضرا هردوبه معنی سبزاست منتهی اخضر صفت مذکر وخضراء صفت مؤنث است اما درفارسی هردوبکارمی‌رود وهردوصفت گنبد یاقبه‌قرارمیگیرد مخصوصاً درقوافی اشعار که گاهی «خضرا» و گاهی «اخضر» گفته میشود و درهردوصورت معنی آن سبزاست اما چنانکه گفتیم نه آن سبزی که بتوان با

سبزی برگ درخت یا سبزی مغز پسته ومانندآن مقایسه کرد .

س شنونده‌ای نامه‌ای نوشته وضمن آن سؤال کرده‌اند که کلمه « **پژوهش**» بفتح «پ» درست است یا بکسر«پ»

ج تلفظ معمول این کلمه بکسر«پ» یعنی «پژوهش» است و این کلمه اسم‌مصدر از«پژوهیدن» است به معنی جستجو و دنبال کردن و کلمات « پژوهنده » و «دانش پژوه» ازاین ماده‌همه به کسر«پ» تلفظ میشود . دراصطلاح‌قضائی هم «پژوهش» بجای کلمهٔ استیناف اختیارشده وبه‌کارمیرود ، اتفاقا در لغت هم تلفظ این کلمه بهمان کسر اول ضبط شده است و می‌نویسند بر وزن « نکوهش»

س « **ستیغ کوه** » یعنی چه وآیااین کلمه فارسی است یاخیر؟

ج « ستیغ کوه » یعنی « سروقلهٔ کوه » و « ستیغ » فارسی است به معنی« سر» و « قله » و«تیغ کوه » هم معنی « سروقلهٔ کوه» را می‌دهد اما در سؤال نوشته اند « ستیغ کوه » یعنی چه وآیا این کلمه فارسی است یاخیر و حال آنکه ستیغ کوه دو کلمه است بصورت مضاف و مضاف ـ الیه و بدیهی است‌مقصودشان‌در سؤال کلمهٔ « ستیغ » است نه « کوه » درهر صورت دو کلمه نوشته‌ودراشاره یك کلمه گفته اند ضمناً برای تأیید معنی «ستیغ »این شعر منوچهری‌راهم ذکرمیکنیم :

« تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی

فرودآرد همی احجارصد من »

س شنونده ای پرسیده اند کلمهٔ « **صابون** » چه نوع کلمه ای است ؟

ج خود این کلمه بهمین شکل عربی است ودر بعضی کتب لغت عربی آنرامعرب میدانند اما در اصل یونانی « ساپون » بوده و درزبان فرانسوی «ساون»

(Sâvon)وسایرز با نها نزدیك بهمین معنی است .

س کلمهٔ « **قلب** » جزمعنی دل معنی دیگری هم دارد.

ج بله معنی کلمهٔ « قلب » دگر گونی وتغییرو باژ گونه کردن ووسط هرچیزو مانندآن است چنانکه تقلب وانقلاب همان معنی دگر گونی وتغییرمیدهد وضمناً قلب به معنی ناخالص نیز آمده چنانکه سکهٔ قلب وپول قلب درمقابل خالص وناب آمده است، هم چنین قلب سپاه،وسط سپاه معنی میدهد درصرف عربی هم یکی از انواع اعلال ، اعلال بوسیلهٔ قلب است یعنی تبدیل حروف بیکدیگر چنانکه « میزان » در اصل « موزان »بوده(بکسرمیم) و « قال »دراصل « قول » (بفتح اول ودوم) بوده و حروف بدل‌شده است .
بدنیست این عبارت کلیله ودمنه را هم‌ذکر کنیم که می گوید «دل رابرای انقلاب او قلب نام کرده اند » حالا اصل مطلب در بارهٔ قلب ودل هم درست باشد یانه بالاخره ازقلب وانقلاب هردواستفاده ای کرده وارتباطی برقرار ساخته است .

س سؤالی داریم که چرامی گویند: « سنگ حجرالاسود» در صورتیکه حجر به معنی سنگ است و چرامی گویند « دست یداللهی » بهمان طریق « ید » به معنی « دست » است .

ج اگرجسارت نباشد جواب این است که میخواهند زیادی حرف بزنند و الا هم چنانکه ایشان هم نوشته اند « حجر » به معنی سنگ است و « ید » نیز به معنی « دست » است و گفتن « سنگ حجر الاسود » و « دست یداللهی » پر گویی وسخن خارج از قاعده گفتن است و در این موارد «حجرالاسود» « و « یدالله » یا « سنگ‌سیاه » و « دست خدا » باید گفته شود .

س شنونده ای پرسیده اند کلمهٔ « **اطاق** » دراصل چه بوده.

ج این کلمه دراصل ترکی است وبا « ت » دو نقطه وطاء مؤلف هر دو نوشته شده وا کنون نیز نوشته میشود. ودرقدیم بجای این کلمه « خانه »می گفتند چنانکه هنوزدر بعضی جاها معمول است ودر بعضی نقاط هم حالاخانه به‌تمام « سرا » اطلاق میشود .

س درسؤالی معنی کلمه « سیاق » راخواسته اند .

ج کلمه « سیاق » ازریشه « سوق » است به معنی راندن و« سیاق » را « دست پیمان » معنی کرده اند. اماسیاقت. به معنی «راندن »آمده چنانکه «سیاق سخن »یعنی « راندن سخن وآوردن سخن » اما از سیاق هم معنی «روش» و « طریقه» ومانندآن گرفته اند وفنی هم که تاچندی پیش درمحاسبه‌ونوشتن ارقام معمول بود، «سیاق»می گفتند که تلفظ اعداد وارقام را ازعربی گرفته و بصورت علامات می نوشتند اما برقم فارسی تلفظ میکردند . مثلا علامتی مانند «عشر» عربی‌می نوشتند وده تلظ میکردندو «الف» عربی‌را می نوشتند وهزارمی‌خوانه‌ند وازاین‌قبیل.

س نامه ای ازیك دیپلمهٔطبیعی رسیده که‌درآن‌سؤال کرده اند آیا « سراینده» (بفتح‌س)صحیح‌میباشد یا«سراینده»(بضم س)

ج یك مصدر«سرودن» داریم که‌فعل‌امرش‌می‌شود«سرای» (بفتح س)وبا «نده» بصورت صفت فاعلی درمی‌آید و «سراینده» می‌شود درلغت هم می نویسند «بروزن»«درای»و«سرایان»بروزن« گدایان»وآنانکه«سراینده»(بضم‌س)تلفظ میکنند اصل‌تلفظ مصدری را مي گیرند که «سرودن» باشد ضمناً میشود از «سراییدن» هم گرفت ومناسبتراست وبازهم «سراینده» تلفظ کرد ومجموعاً این تلفظ اخیر درست‌تر و بالغت هم موافق‌تراست .

س شنونده‌ای پرسیده‌اند «خبره» بکسراول صحیح است یا « خبره » بضم اول

ج	این‌دو کلمه که صورت مصدری هم‌دارند هر دو در لغت آمده و هریك معنی خاص دارند که نزدیك بیکدیگر است . در کلمهٔ «خبرة» که ما در فارسی «ة» آخر آنرا بصورت «ه» تلفظ میکنیم «آگاهی» معنی میکنند اما دومورد «خبرة» بکسر اول معنی «آزمایش» نیز شده است و بمعنی «آگاهی» هم آمده وممکن است بکار برده شود . پس برای معنی آگاهی تلفظ هردو کلمه صحیح است واشکالی ندارد.

س	شنونده‌ای نوشته‌اند «**جبرئیل**» درست میباشد یا «جبرائیل»

س	پیش‌ازپرداختن بذکرنام این فرشتهٔ معروف وحامل وحی باید اصلاحی در جملهٔ ایشان بکنیم چون « درست میباشد » درست نیست یا بتقلید ایشان «درست نمی‌باشد» وبجای این جمله باید نوشت «درست‌است» امانام این فرشته‌را که به‌معنی «بندهٔ خدا» **گرفته‌اند** بصورتهای مختلف نقل کرده‌اند از جمله جبرئیل (به فتح ج) و جبرئل و جبریل و جبرائیل و جبرائل وصورتهای دیگر نیزدارد و ازاینروی جبرئیل یا جبرائیل هردو درست است .

س	«**صخره**» باصاد بفتح‌اول درست است یا«صخره» بضم‌اول .

ج	این کلمه به معنی تخته سنگ **وتلفظ** صحیح آن بفتح اول یعنی « صخره » است و آنکه بضم اول است باسین «سخره» به معنی بیگارومفت است.

س	شنونده‌ای نامه ای نوشته وسؤال کرده اندآیا کلمهٔ «**مصر**» که اسم کشوری است درلغت به چه معنی وجمع آن چه میشود؟

ج	لغت «مصر» خود به معنی شهراست وجمع آن « امصار» میشود .

س	همان شنونده در سؤال دیگر نوشته اندآیا کلمه « **شوخ** » درلغت چه معنی دارد .

ج «شوخ» درلغت به معانی زیاد آمده که از جمله به معنی چرك بدن و جامه است وشوخگن به معنی چرکین بکاررفته چنانکه دراین شعرمی‌بینیم «اگرشوخ برجامهٔ من بود - چه باشد دلم‌ازطمع هست‌پاك» و شوخ به معنی بیباك و گستاخ وفضول وبذله گوو ظریف و مانندآن نیز آمده است و شوخی بایاء مصدری بیباکی‌و گستاخی‌و فضولی وبذله گویی و مانند آن معانی را میرساند وشوخ چشم به‌معنی گستاخ و بی حیاوبیشرم‌می‌آید.

س خواهشمند است روشن بفرماییدآیا «**تعددزوجات**» درست است یا «تعدد زوجات» یعنی بافتح«زاء وواو»

ج بطور کلی وزن« فعله» بر «فعلات» جمع بسته میشود مثل «دفعه» «دفعات» «صدمه» «صدمات» «ضربه» «ضربات» امادر کلماتیکه حرف عله‌دارند واجوف هستند وزن «فولات» می‌آید مانند «روضه» «روضات» به معنی باغها و«زوجه» هم بنا براین«زوجات» میشودنه «زوجات» (بفتح اول ودوم)

ش راجع‌به کلمهٔ «**کوهسار**» سؤال شده‌است که باواوبنویسیم صحیح‌است یا(ه) متصل به(کاف): «کهسار»

ج هردو درست‌است زیرا اگر «کوهسار» بنویسیم «کوه» را به «سار» پساوند متصل کرده‌ایم واگر «کهسار» بنویسیم «که» را که مخفف« کوه» است به «سار» پیوسته‌ایم پس هردو درست است و درمعنی تفاوتی نمیکند.

س شنونده‌ای‌ضمن نامهٔ خودسؤال کرده‌اند که لغات «**سیکل- دیپلم- لیسانس**» چیست و آیا کلمات فارسی برای این سه لغت داریم یاحیرا گرداریم چرا از آن‌استفاده نمیشود.

ج کلمهٔ «سیکل» به معنی دوره است چنانکه دورهٔ دبیرستان به دوسیکل اول ودوم تقسیم می‌شودومی‌توان گفت دورهٔ اول ودوم دبیرستان‌و کلمهٔ «دیپلم»

بطور کلی به معنی تصدیق نامهٔ ختم یك دورهٔ تحصیلی یاپایان دادن به یك دورهٔ فن خاص وتخصص یافتن دررشته ای وپروانهٔ اشتغال آن استوبجای آن « گواهینامه » گفته میشود و میتوان گفت « گواهینامهٔ دبیرستان » یا گواهینامهٔ خیاطی و مانندآن اما کلمهٔ «لیسانس» به معنی اجـازه است و بعنوان مدرك پایان تحصیلی دانشکده هم گفته میشودوبجای آن «دانشنامه» را بکارمی برند وعیبی ندارد.

س از توضیحی که دربارهٔ «دیپلم» و «لیسانس» فرمودید بنظر رسید که بکاربردن این دو کلمه بعنوان صفت‌اشخاص فارغ‌التحصیل چنانکه بعضی بکارمیبرند درست نیست .

ج بله نمی توان گفت فلانی دیپلم دبیرستان یالیسانس فـلان رشتهٔ دانشکده است بلکه باید گفت «دیپلمه» یا «لیسانسیه» است.

س سؤال‌دیگرتفاوت‌بین « **تصادف** » و « **تصادم** » وکیفیت‌استعمال‌آنهااست .

ج این دو کلمه هردومصدرباب تفاعل‌عربی‌است‌امااولی یعنی«تصادف» به معنی «روی دادن» و«ملاقات وروبروشدن» وتاحدی «اتفـاق افتادن» است ولغت «تصادم» به معنی «صدمه‌رسیدن» و«برهم کوفتن وبهم خوردن» است و باین ترتیب موقع استعمال هریك معلوم است بطوریکه هرجابرخورد و مقابله و روبروشدن دونفریاد و ماشین است تصادف اما اگر بهم خوردن و کوفته شدن وصدمه رسیدن است « تصادم » بکاربرود بهتراست .

س سؤالی‌است مربوط به تفاوت **«هتل»** و **«متل»**

ج درنظراول انسان تصورمیکند کـه « متل » مهمل کلمهٔ « هتل » است مانند اینکه بعضی میگویند « پول مول » « سنگ منگ » ومانندآن اما اینطور

نیست بلکه « هتل » به معنی مهمانخانهٔ بزرگ یا کوچك درشهرو « متل » به معنی « قهوه خـانه » یا محل استراحت و آسایش در بین راه و یا کنار دریاست ....

س شنونده ای نوشته اند: « بطوریکه‌استاد گرام ملاحظه می‌فرمایید‌مردم‌اغلب کلمهٔ « **ایراد** »«ایراد کردن»یا« گرفتن»رادرمورد‌کاری‌استعمال‌میکنند که‌آن عمل‌مطابق‌میلشان‌نباشد. خواهشمندم‌بفرمایید آیا این‌درست‌است که‌می گویند فلانی‌سخنانی‌دراین‌باره‌ایراد کردسپس بفرمائیدمصدریاریشهٔ‌آن کدام‌است ؟ اما قبل از پاسخ دادن به سئوال‌ایشان اجازه می‌فرمائیدعرض کنم که کلمهٔ « گرام» که ایشان‌بکاربرده اند غلط‌است وخوب‌بیاد دارم بارها بحث‌شده که « گرام » غلط‌است و باید « گرامی » گفت و نوشت‌به معنی «عزیز»

ج بله ایرادکاملا وارد است و اصلا کلمهٔ « گرام » درفارسی نداریم و نوشتن آن غلط‌است‌اما ایراد. مصدرباب‌افعال به‌معنی‌وارد کردن‌و وارد آوردن‌است‌و ایراد گرفتن به‌معنی‌خرده گرفتن‌بکارمی‌رود و درموردیکه کسی‌سخنرانی‌میکند یا خطابه‌ای‌میخواند‌درست‌است که بگوییم‌سخنرانی‌یاخطابه‌ای‌ایراد کردیاوارد آورد یا اجرا کرد و مانند این معانی پس همیشه دربارهٔ اموری که‌مخالف میل است گفته‌نمیشود .ضمنا ریشهٔ این کلمه همان «ورود است »

س راجع به « **مورد** » بفتح‌اول و «مورد»هم‌بضم‌اول‌سؤال‌رسیده است که‌توضیح بفرمـایید .

ج اگراسم زمان ومکان ازمصد «ورود»یعنی ثلاثی مجرد باشد «مورد» بفتح‌میم تلفظ میشود اما اگراسم فاعل از«ایراد» باشد «مورد» بضم میم تلفظ میشود

چنانکه «موجب» هم اسم فاعل ایجاب است و ما بیشتر در محاوره و استعمال معمولی مقصودمان همان اولی است یعنی «مورد» بفتح اول و جمع آن «موارد» که به معنی محل و جا و مکان ورود باشد نه به‌معنی «ایراد کننده» که اسم فاعل از ایراد باشد

س شنونده‌ای نوشته‌اند که رادیو می گوید : «مجلس شورای ملی» ـ « اتحاد جماهیرشوروی» «شورای امنیت» بمانند کلمه «شور» که منتسب به نمك شوراست درصورتیکه آنچه بنده یاد گرفته‌ام «شورا»است که از«شور» منسوب به‌مشورت گرفته‌شده‌دیگر اینکه کلمات« بسترودلیر »بفتح‌اول‌را دررادیو« بسترو دلیرودلیران«بکسراول»میگویند . کدام یك ازاین‌تلفظهاصحیح است .

ج جواب این سؤالات را باید یك‌یك بسهیم : اول اینکه نوشته‌اند چرااز کلمهٔ شور بجای‌اینکه‌شورا گفته‌شود ومجلس شوراوشورای امنیت‌وماننددآن بفتح‌ش بگویند«شورا»،مانند«شور»(بضم‌ش) میگویندجوابش‌این است که‌درلغت‌عربی مصدرشور ومشورت‌معنای مصدری داردو به‌معنی‌رأی زدن وهمفکری‌وهم‌رأیی کردن‌است‌امااسم‌ازاین‌مصادر«شوری»بضم‌اول‌تلفظ‌میشود نه«شوری»بفتح اول و«شوری»معنای‌دیگری‌داردو آن گیاه‌بحری است پس‌همان‌تلفظ گویندگان رادیو یعنی شوراوبقول ایشان مانند«شور» که صفت‌نمك است درست است .
کلمات « بسترودلیر » هم‌دراصل لغت فارسی با کسراول درست است نه‌بافتح پس این تلفظ هم درست‌تراست .

س سؤال کرده‌اند که اصطلاح « تق‌ولق » که بین مردم رایج است چه واژه‌ای است و آیا ریشه‌ای هم دارد ؟

ج اصطلاح «تق ولق» که در کتب لغت باغین هم نوشته شده مجموعا به معنی سست وخراب‌وازقاعده‌وهنجارخارج‌شده است وهریك ازدو کلمه، جداگانه

هم معنی دارد چنانکه «تغ» یا «تق» را به معنی صدایی که از کوبیدن دریا کوبیدن میخ برآید یعنی «دق» نیز گرفته‌اند و«لق»یا«لغ» را به معنی سر بی‌موی وصاف وتخم مرغ ضایع شده و بیابان خالی غیرمزروع نوشته‌اند و نیز به معنی‌سست وازجای‌دررفته‌وناا‌ستوار . هم‌چنین «لق» به معنی‌شکافتگی زمین آمده است که در کتب لغت عربی هم به این معنی ضبط است . و بر رویهم آنچه مصطلح است به معنی‌خراب‌وضایع وسست ومانندآن‌است‌چنانکه میگویند: «کارفلانی تق‌ولق شده» است اما امیدواریم هیچ‌کاری تق‌ولق‌نباشد وهمه‌کارها با نظم وثبات واستواری جریان یابد .

س یك شنونده‌هم درنامهٔ‌خود سؤال کرده‌اند که فرق بین «**گفتی**» و«**گویی**» و همچنین کلمات « **باید**» و« **می‌باید** » «**بایست ومی‌بایست**» راشرح‌داده‌موارد استعمالشان را متذکرشوید .

ج قبل ازشرح سؤالات‌وجواب دادن به‌آنها لازم است یادآوری کنیم که دراین مورد که نوشته‌اند«شرح داده موارد استعمالشان را متذکرشوید» فعل«داده» بصورت وجه وصفی بجای «دهید» درست نیست بکاربرده شود یعنی وصفی بجای، فعل امر که درمورد تقاضا وخواهش یا امرباشد دراینجا باید گفت «شرح دهید» وموارد استعمالشان را متذکر شوید اما « گفتی» ماضی مطلق دوم شخص مفرد و« گویی» فعل مضارع دوم شخص مفرد است «باید» سوم شخص مضارع ازمصدر بایستن و «بایست» سوم شخص ماضی مطلق از مصدر بایستن یا مصدرمرخم آن است . و«می‌باید» و«می‌بایست» همان صیغه‌هایعنی سوم شخص مضارع وسوم شخص ماضی بصورت استمراراست .

س شنونده‌ای در نامهٔ‌خود نوشته‌اند کلمه «**جنگیان**» صحیح است یا خیرواگر صحیح‌است معنای‌آن چیست وهم چنین کلمه «**مصلح**» بچه معناست و اصل

آن چه بوده است ؟

ج کلمهٔ «جنگیان» صحیح است زیرا جمع کلمهٔ «جنگی» است و «جنگی» به معنی جنگ کننده و کسیکه نسبت به‌کارجنگ دارد وکاروپیشه‌اش این‌است زیرا این پساوند «ی» درآخربسیاری ازکلمات‌انتساب به آن شغل وکار را میرساند اما کلمهٔ «مسلخ» باسین اسم زمان ومکان از «سلخ» است و «مسلخ» به معنی «کشتارگاه» می‌آید یعنی جایگاه کشتن و پوست کندن گوسفند و گاو و«سلخ» که مصدروریشهٔهمین کلمه است به معنی «پوست کندن»می‌آید البته «سلخ» معنی آخرماه را هم میدهد .

س شنونده‌ای‌پرسیده‌اند که«**درطول مدت**» با «**درعرض مدت**» چه تفاوت‌دارد

ج درنظراول این دوتر کیب هردویك معنی میدهند ومدت زمانی را میرسانند اما اگردقیق‌تر بیندیشیم وقتی «درطول مدت» میگوییم امتداد ودرازی یك زمان راکه‌آغاز و انجامی دارد بیان میکند مثلا «درطول مدت چهار سال» «یعنی ازاول‌تاآخرچهارسال اما «درعرض مدت» مقصود مدت معین ودارای آغازوانجام نیست بلکه مدتی است که به‌نظر آمده ونشان داده شده است . مثلا درعرض دو روز یا «درعرض مدت دو روز» وظرف زمان را می‌رساند واما بطور کلی بکاربردن هردوی‌این‌ترکیبات صحیح‌است ویك معنی‌نزدیك به‌هم را میرساند .

س درسؤال دیگر خواسته‌اند بفرمایید که دریکی از کتب ابتدائی «**تعمل**» را در«صبروتأمل »با عین نوشته‌آیا صحیح است یا **تأمل** با همزه درست است؟

ج بدون تأمل باید گفت که غلط چاپی است و «تأمل» با همزه است به‌معنی اندیشیدن ودرنگ وصبر کردن وریشه‌آنهم «امل» است

س درسؤال دیگر خواسته‌اند بفرمایید که شهرستان « **هفتگل** » صحیح‌است یا «هفتگل «یعنی» «گ» کسره دارد باضمه .

ج این نام «هفتگل» با کسر «گ» معمول و صحیح است و بعضی هم هفتکل نوشته‌اند
که بازهم «ك» کسره دارد .

س سؤال دیگر این است که آیا کلمات **«مهتاب»** و **«آفتاب»** به خود ماه و
خورشیدهم اطلاق میشود یاخیر ؟

ج اطلاق « مهتاب » و « آفتاب » به‌خود ماه وخورشیدهم صحیح است چنانکه
می گویند و سنائی گوید:

«آفتاب اندرسما با صدهزاران نوروتاب

زهره‌را کی زهره‌باشد چهره‌ازهرداشتن»

ودرعبارت کلیله ودمنه هست که : «دست درروشنایی مهتاب زدمی»

س **سؤال** دیگر راجع به کلمهٔ **«چاق»** است که «با»«چ» و«ق» نوشته می‌شود
و نوشته‌اند این کلمه مسلماً فارسی و عربی نیست پس از کجا آمده است
آیا ترکی است؟

ج قبلاهم راجع به‌این کلمه و نظائر آن صحبت کرده و گفته‌ایم کلمات«چاق»
و«قشنگ» ترکی است وبهمین جهت «چ» و«ق» یا «ق» و« گ» دارند

س سؤالی‌داریم که « **باریافتن** » ازچه کلمه مشتق است؟

ج «باریافتن» از کلمه‌ای دیگر مشتق نشده بلکه ترکیب یافته است از «بار»
و «یافتن» و «بار» به‌معنی «اجازه» است و «باریافتن» یعنی «اجازه یافتن»
چنانکه « بار دادن » به‌معنی «اجازه دادن» است و«بار»معانی دیگر هم در
فارسی دارد .

س سؤال دیگری داریم که آیا کلمات **«زغال‌واطاق»** با حروف «ذ» و «ط»
صحیح است یا باحروف «ز» و«ت»

ج	کلمهٔ «زغال» دراصل «زگال» بوده و با«ز» نوشته میشده وبعدها با«ذال»هم نوشته‌اند و معمول شده است اما بهتراست با «ز» بنویسیم وراجع به«اطاق» قبلا نیز صحبت کردیم که کلمهٔ ترکی است و نوشتن آن با«ت»یا«ط» هردو درست استواشکالی ندارد.

س	درسؤال دیگرمعنی کلمهٔ« **هنگ**» را پرسیده‌اند

ج	«هنگ» به‌معنی سنگینی و وزن ووقار وقسمتی ازسپاه است به‌معنی اراده و عزم‌وبه‌همان معنی« آهنگ» نیز آمده‌است .

س	سؤال‌دیگراین است که دراین‌عبارت« به‌تراضی‌درداد گاه‌استیناف باین دعوی رسیدگی‌شود». آیاتراضی‌دادن‌معنی‌میدهدودرعیراینصورت معنی‌وریشه آنرا بیان فرمایید .

ج	«**تراضی**» مصدرباب‌تفاعل‌عربی و به معنی‌خشنودشدن ورضایت دادن است . و« به‌تراضی» یعنی به‌رضایت دوطرف وراضی‌شدن دوطرف دعوی.

س	یك شنوندهٔ دیپلمهٔ طبیعی‌هم سؤال کرده‌اندآیا« **به** » به‌معنی بهتر است یانه و اگرچنین است چرا درتمام کتب درسی و غیر درسی نوشته‌میشود: «به‌نام خداوند بخشندهٔ مهربان»

ج	البته« به» به‌معنی بهتریعنی صفت تفضیلی است وبسیاری ازموارد بهمین‌معنی بکارمیرود مثلاسعدی گوید :

«خامشی به که ضمیردل خویش ـ به کسی گفتن و گفتن که مگوی»

ونیزمینویسد: «تونیزاگربخفتی به که درپوستین خلق افتی» اما بسیاری‌از موارد هم همین کلمه را صفت مطلق حساب کرده وبه‌آخرآن علامت‌صفت تفضیلی اضافه میکنند ودراینصورت «به» معنی «خوب» میدهد و « بهتر»نیز مورد استعمال فراوان در نثر ونظم دارد مثلاسعدی گوید: «به‌نزدیك من صلح بهتر کـه جنك » و حافظ گوید: « دمی با غم بسربردن جهان یکسر

نمی‌ارزد ـ بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد »

س آقای دکتر فکر میکنم عبارت آخر سؤال ایشان ارتباطی به‌این مطلب یعنی «به» و « بهتر » نداشته باشد زیرا نوشته‌اند اگر «به» به‌معنی « بهتر» است چرا در تمام کتب درسی و غیر درسی نوشته میشود « به‌نام خداوند بخشندهٔ مهر بان»

ج بله ابدا مربوط نیست و این اشتباهی است که ایشان کرده‌اند زیرا «به» در این عبارت حرف اضافه است که‌پیش ازاسم آمده و بنا بر شیوهٔ معمول درخط جدا ازاسم نوشته شده است و ارتبـاطی به‌آن صفت ندارد و ناچاریم باین مطلب برای رفع اشتباه دیگر اضافه کنیم که با « به » نام میوهٔ معروف نیز استمربوط نیست اگرچه مربای به «به» یا «بهتر» باشد .

س درنامه دیگری سؤال شده است کـه : «لطفاً توضیح فـرمـایید در کلمه « مطمئن » که قاعدة می‌بایست حرف ماقبل مفتوح بصورت همزه نوشته شود چرا بدینسان می‌نویسند .

ج مقصوذ نویسندهٔ نامه درست واضح نیست که «حرف ماقبل مفتوح بصورت همزه نوشته شود» چیست اگرحرف ماقبل مفتوح مقصود «م» است که‌فتحه دارد وبعداز آن «همزه» است، بهمین شکلی که نوشته میشود درست استاما شاید مقصود ایشان این است که همزه را بصورت «الف همزه» بنویسندیعنی علامت همزه را روی الف بگذارند اما این شکل درست نیست زیرا خود همزه کسره دارد وباید همزهٔ مکسور بصورت دندانه‌ای نوشته شود ونشانهٔ همزه‌را روی‌آن بگذارند وملاك ومأخذ حرکت خود همزه است نه حرف ماقبل‌آن البته همزه‌ای که حرکت فتحه دارد بصورت الف نوشته میشود.

س درسؤال دوم خواسته‌اند که معنی «**دول‌متحابه** »را بفرمائید.

ج «متحابه» صفت مؤنث ازمصدر «تحابب» باب تفاعل عربی است به معنی دوست داشتن یکدیگر و «دول متحابه» یعنی دولتهای دوست یکدیگر وصفت مؤنث به مناسبت «دول» که جمع مکسر عربی است آمده است که معمولا صفت این گونه جمع‌ها را مفرد مؤنث می‌آورند .

س یك سؤال دیگر هست و آن اینکه پرسیده‌اند لغت «**شجعان**» به معنی چیست ؟

ج «شجعان» جمع صفت مشبهه «شجاع» و به معنی دلیران و دلاوران و مانند آن است و «شجعان» (به کسر ش) هم ضبط شده است .

س شنونده‌ای در نامهٔ خود نوشته‌اند چرا در نامه‌ها و نوشته‌ها برای اشاره به مطلبی که قبلا نوشته شده کلمهٔ «**مزبور**» را بکار می‌برند و این کلمه عربی است یا فارسی اگر عربی است اسم فاعل آن چیست و اگر فارسی است چرا ریخت عربی دارد و بروزن اسم مفعول عربی است ؟

ج این کلمه عربی است و بطوریکه نوشته‌اند همان اسم مفعول است از «زبر» (بفتح اول وسکون دوم) بمعنی نوشتن که معانی دیگری نیز دارد واسم فاعل آن بروزن «فاعل» می‌آید و باید «زابر» بکار رود اما استعمال نمیشود و «زبر» (بکسر اول و سکون دوم) بمعنی کتاب و نوشته است «مزبر» (بکسر اول) نیز بمعنی قلم است .

س در نامه‌ای نوشته‌اند که کلمهٔ «**زاده**» که در شناسنامه‌ها به نامها اضافه میشود مانند حسن‌زاده، حسین‌زاده ومانند آن درست است یا نه واگر بجای آن «پور» گذاشته شود درست‌تر نیست و بعد هم نوشته‌اند «من گمان میکنم از زادن یا زائیدن گرفته شده یا از زاد و توشه و مانده گرفته شده است مانند آنکه می‌گویند از فلانی زاد و ولدی باقی مانده است .

ج	همانطور که خود سؤال کننده نوشته‌اند « زاده » از « زادن » است اما اگر از «زاییدن» باشد «زاییده» میشود و درهرصورت « زاده » صفت مفعولی است که با اسم بصورت صفت مفعولی مرکب در می‌آید و نام خانوادگی می‌شود و دراین مورد به‌معنی فرزند ومنسوب به‌شخص یا خانواده درمی‌آید و درست است گاهی‌هم «زاده»مرخم میشود و همان «زاد و ولد»هم از این نوع است و «خاکزاد و خانه زاد » و مانندآنهم از این قبیل است و ارتباط بزاد و توشه ندارد .

س	اجازه بفرمایید بپرسم اینکه می‌بینیم بعضی کلمهٔ « **شناسنامه ها** » را بصورت « شناسنامها » یعنی با اتصال « م » به « ها » علامت جمع می‌نویسند درست است یا نه

ج	خیر درست نیست زیرا در صورت اتصال «شناسنام‌ها» خوانده میشود و مقصود «شناسنامه‌ها» است و در این موارد که «ه» در آخر کلمه است اگر با کلمهٔ دیگر اشتباه شود نباید، در اتصال به«های جمع» «ه» را انداخت .

س	درسؤالی نوشته‌اند«**هنر وهنرمند وهنرمندی** » که استادان‌سخن‌مانندسعدی، سنائی، انوری ودیگران در گفته‌هاشان آورده‌اند مثلا «هنرمند هرجا که رود قدربیند وصدر نشیند» آیامقصود هنرمند به‌معنی‌نوازنده و خواننده ومانندآن است یانه؟ ضمناً به‌شعر انوری «چهار چیز است‌آیین مردم هنری» هم اشاره کرده‌اند .

ج	«هنروهنرمند وهنرمندی» به‌تعبیر آنان مطلق فضل و کمال‌وادب وفضیلت‌است که ممکن است هنرهای ظریفه و ماندآن راهم شامل شود ومجموعاً فضیلت ودانش وهنر به‌معنی‌امروزآن تحت عنوان هنر به‌تعبیر آنان درمی‌آیدچنانکه در قطعهٔ انوری که درسؤال اشاره کرده‌اند مردم هنری را دارای چهارخصلت

و خوی میداند که عبارت است از سخاوت طبع که می گوید :

«یکی سخاوت طبعی چو دسترس باشد
بـه‌نیکنامی آنرا ببخشی و بخوری»

و دوم نیاز ردن دوستان که می گوید :

«دو دیگر آنکـه دل دوستان نیازاری
که دوست آینه باشدچواندر اونگری»

و سوم نگاهداشتن زبان از بدگفتن که می گوید :

«دو دیگر آنکه زبان را بگاه گفتن زشت
نگاهداری تا وقت عذر غم نخوری»

و چهارم بخشش و عفو است که میگوید :

« چهارم آنکه کسی کو بجای تو بد کرد
چو عذر خواهد نام گناه او نبری »

البته هنر علاوه براینها به معانی فن ظریف، صنعت، استعداد و مانند آنهم آمده است .

س نامه‌ای ازاصفهان رسیده که نوشته‌اند کلمهٔ «**بودجه**» درست است یا «**بیدجه**» اگر «بیدجه» درست است باید «بوده» هم «بیده» باشد و اساساً بفرمایید این کلمه فارسی است ، عربی است یا فرانسه است ؟

ج در این‌جا توجه به‌قسمت اخیرسؤال لازم‌تراست چون جواب‌آنرا که بگوییم خودبخود قسمت اول حل شده است کلمهٔ « بودجه » فـرانسوی است و هیچ وقت‌هم کسی « بیدجه » تلفظ نکرده است منتهی در فارسی قسمت اول آن بشکل «بود» فارسی تلفظ میشود و مقایسهٔ‌آن با کلمهٔ «بوده» فارسی هم‌کاری نارواست

س شنونده‌ای معنی کلمات: «**تیول ـ سلحشور ـ ایتام**» راخواسته‌اند

ج «تیول» کلمهٔ ترکی‌است و به‌معنی‌زمین‌یا آبادی واگذارشده‌به کسی‌است که‌از عوایدآن‌استفاده کند. کلمهٔ «سلحشور» به معنی جنگاور ودلیرومبارز و کسی است که استفاده ازسلاح را درجنگ می‌داند ومرکب‌است از«سلاح» و«شور» که «شور» دراین‌جا به‌معنی«ورز»می آید و«سلاحشور» صفت فاعلی‌مرخم است به جای « سلاحشورنده» و چنانکه گفتیم معنی «شور» در اینجا «ورز» است و گاهی‌هم کلمهٔ «شور» به‌معنی سعی و کوشش آمده است که باز دراینجا مناسب معنی است کلمهٔ «ایتام» جمع «یتیم» وبه معنی «یتیمان» و کلمهٔ عربی است .

س نامه‌ای از بندر بوشهر رسیده که نوشته‌اند آیا «**سمینار**» یك واژهٔ فارسی است ویاخیرواگرفارسی نیست چه کلمه‌ای بجای‌آن درزبان فارسی‌میتوانیم بکار ببریم .

ج کلمهٔ «سمینار» اصلایك کلمهٔ انگلیسی‌است و به‌معنی‌جلسات بحث و گفتگوی دانشجویان دانشکده‌ها ومدارس عالی درموضوعات درسی آنهاست ورفته رفته برای جلسات بحث و گفتگودربارهٔ موضوع خاص مصطلح شده وبه‌کار میرود درفارسی میتوانیم جلسات بحث و گفتگو یاانجمن خاص گفتگو دربارهٔ یك موضوع و مانند آن بگوییم یا جلسهٔ مباحثه بجای آن بگوییم اگر چه این کلمه فعلا مصطلح شده و نزد اهل فن معنی معین و خاص خود را پیدا کرده است .

س یکی از شنوندگان نوشته‌اند : لطفاً بفرمایید «**محاسبه**» با «**محاسبت**» چه‌تفاوتی داردودرزبان‌عرب‌باین دو کلمه ازنظردستوری چه میگویند

ج «محاسبه» و «محاسبت» ازنظردستوری ودرلغت عرب تفاوتی ندارند چون هر دو مصدر باب مفاعلهٔ عربی است که بصورت «محاسبه» **تلفظ می‌شود وبه معنی**

حسابداری، ونگاهداشتن وحساب ومانندآن است حتی سعدی هم در گلستان «علم محاسبت» آورده و گفته است: «ودراین‌علم محاسبت چنانکه معلوم است چیزی دانم» اما در این مورد یك نکته قابل توجه است وآن اینکه در زبان فارسی بعضی ازاین مصادر با تغییر تلفظ معنی دیگری، پیدا می کند مثلا مــا «مراجعه» را به‌معنی رجوع وروی‌آوردن و «مراجعت» را به معنی بازگشتن و بازآمدن میگیریم چنانکه میگوییم « شما باید برای دریافت نامهٔ خود به دفترمراجعه کنید» ودرمورد «مراجعت» میگوییم «بعدازمراجعت از اصفهان شما را خواهیم دید» ویا «دیروزبه کرج رفتم ودرمراجعت برادرشما را درراه دیدم» ونیز«مصاحبه» را به‌معنی« گفت وشنود دوتن بایکدیگر» می گیریم‌اما «مصاحبت» را بهمان معنی «دوستی وهمراهی وهم‌صحبتی» بکارمیبریم چنانکه در قدیم بکار میبردند و بعضی ازمصادر مانند «مواظبت» با «ت» تلفظ و نوشته میشود .

س «**ملایمت**» به‌معنی نرم خویی و به آرامی سخن گفتن و ملایم رفتار کردن هم همینطوراست

ج بله نظائردیگر هم دارد .

س تفاوت ومعنی دو کلمهٔ «**استیفا**» و «**استعفا**» را خواسته‌اند بیان فرمایید.

ج «استیفا» ازمادهٔ «وفا» وبمعنی‌تمام وکامل خواستن و طلب کردن چیزی است و«استعفا» ازمادهٔ «عفو»است وبه‌معنی‌طلب عفو و درگذشت و بر کناری ازکار و شغل است بنابراین در مورد حقوق مثلا می گوییم «استیفاء حقوق» یعنی تمام وکامل خواستن حقوق اما در مورد بر کناری و معاف خواستن از کار میگوییم «استعفاء از شغل ومقام» ضمناً کلمهٔ «مستوفی» اسم فاعل از استیفاءو «مستعفی» اسم فاعل از«استعفا» است وبایدتوجه داشت که هیچ یك ازاین دو

مصدررا با «خواستن» نباید بکاربردزیرا درخودآنها معنی طلب وخواستن هست پس نمیتوان گفت «استیفا خواست» یا «استعفا خواست» بلکه باید گفت «استیفا کرد» یا «استعفا کرد»

س در نامه‌ای سؤال کرده‌اند فرق بین دو کلمهٔ **«مخدِر»** (بکسر دال) و**مخدَر** (بفتح دال) چیست

ج کلمهٔ «مخدِر» اسم فاعل ازمصدر «تخدیر» است که معنی سست و ناتوان وضعیف کننده می‌دهد و «مخدرات» ومواد مخدره ازهمین ماده‌است. اما «مخدَر» اگر اسم مفعول ازهمین «تخدیر» باشدبه‌معنی «سست و ناتوان وضعیف گردیده» است اما همین ماده یك اسم دارد که «خدر» وبه معنی چادر است و «مخدَر» بمعنی در چادررفته وپوشیده‌است که «مخدره» و «مخدرات» ازاین‌ماده وباین معنی است امامادهٔ «خدر» معانی دیگر نیزدرلغت دارد.

س یکی ازشنوندگـان درنامهٔ خـود نوشته‌اند کـه کلمهٔ **«نوباوگان»** به کسر واو یاسکون واو کدام صحیح است ؟

ج بدیهی است کلمهٔ «نوباوه» که به‌معنی میوهٔ تازه‌رسیده وهرچیز نوبر است در اول واوش فتحه دارد اما به کسره هم تلفظ میشود و در هر صورت چون «ه» آن به «گ» در جمع به «ان» بدل می‌شود هنگام تلفظ کلمهٔ جمع واو آن ساکن نمیشود بلکه حرکت اولی خودراحفظ میکندواین‌حال درهر کلمه‌ای که «ه» آخر آن درجمع به «ان» به «گ» بدل‌میشود وجوددارد مانند «خسته ـ خستگان» «آزاده ـ آزادگان»

س فرق بین **«مصرع و مصراع»** را بفرمایید .

ج دراصل «مصراع» است که مخفف آن «مصرع» می‌شود وتلفظ صحیح همان مصراع‌است. ومعنی مصراع یعنی نصف یك بیت است.

س درهمین سؤال معنی «**مصطلح**»را هم خواسته‌اند .

ج اگر معنی «مصطلح» مصراع را خواسته‌اند که معلوم است مصراع بمعنی یك نصف بیت است که مجموعاً دومصراع تشکیل یك بیت میدهدودراصل، مصراع بمعنی لنگهٔ دراست . اما خود کلمهٔ «مصطلح» اسم مفعول ازمصدر «اصطلاح» است که بمعنی رواج یافته ومعمول شده ومتداول گردیده است .

س اجازه بفرمایید موضوعی را که مربوط به‌یکی ازبرنامه‌هاست مطرح کنیم و آن اینستکه دریکی ازبرنامه‌ها این شعرحافظ مطرح بود که :

«خوش بود گر محك تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در اوغش باشد »

دراین جا کلمهٔ «**غش**» به فتح خوانده شد اما یکی دو نفر از دوستان گفتند «غش» بکسر اول صحیح است حالا دراین‌باره توضیح بفرمایید .

ج دراینمورد گذشته از مناسب بودن‌معنی‌باید«غش» بفتح اول خوانده شود تا باقوافی دیگرغزل که «آتش ـ منقش ـ مشوش ـ بلاکش» ومانندآن است است درست درآیدچون‌حرف «روی» یعنی‌شین‌باصطلاح‌ساکن‌است وحرکت ماقبل‌آن که فتحه باشد باید حفظ شودوحالا بیت مطلع ویك بیت‌آن را هم میخوانم :

«نقد صوفی‌نه‌همه صافی بیغش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب‌آتش باشد

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد»

ازطرف دیگر «غش» بفتح اول درلغت مصدر است وبه معنی آلودگی ، دغل کاری ، خلاف جلوه دادن و خالص نبودن زراست که معنی مصدری در بیت

حافظ مناسب است اما البته «عش» به کسر هم در لغت آمده که اسم است و بمعنی مقدار ناخالص طلا و آلودگی و خیانت آن میآید اما چنانکه گفتیم در قافیهٔ این غزل به فتح که مصدر هم هست مناسبتر است .

س «**غش**» که بمعنی ضعف و بیحالی و بیهوشی در فارسی بکارمیبرند با این کلمه یکی است ؟

ج خیر اشتباه نباید کرد که در این مورد تلفظ فارسی کلمه اینطور است و اصل عربی آن «ی» دارد و «غشی» است وارتباطی با این کلمهٔ مورد بحث ندارد حالا سؤال بعدی را بفرمایید.

س آیا «**منطق**» (بضم م) بروزن «مصلح» معنی ناطق را میدهد یا نه و آیا این تلفظ صحیح است یا نه ؟

ج «منطق» بضم میم بروزن «مصلح» اسم فاعل از باب افعال یعنی «انطاق» است درمعنی به «سخن آوردن» و «وادار کردن به نطق» بنابراین معنی متعدی دارد ومعنی «ناطق» یعنی «سخن گوینده» و «نطق کننده» از آن گرفته نمیشود اما اینکه پرسیده‌اند این تلفظ صحیح است یا نه ؟ بنابر توضیحی که داده شد تلفظ صحیح است وایرادی ندارد .

س شنونده‌ای نوشته‌اند که درفارسی لغت جداگانه‌ای برای کلماتی نظیر «**کنگره**» و «**کمیسیون**» وجوددارد یاخیر .

ج درصورتیکه بخواهیم لغات فارسی بیابیم و جایگزین این لغات نماییم و بکار ببریم بدون شك لغت داریم منتهی باید لغتی بجای لغت دیگر پذیرفته وبه کار برده شود، مثلا میتوانیم بجای کنگره «انجمن بزرگ» وبجای کمیسیون نیز لغتی نظیر همین انجمن یا گروه یادسته ومانند آن بیابیم وبکارببریم اماهنوز همین لغات درفارسی متداول است تالغتی جای آنها را بگیرد .

س در سؤالی معنی کلمهٔ «**جیب**» را خواسته‌اند و به کسر اول نوشته و حرکت گذاشته‌اند .

ج این کلمه اصلا عربی و بِه‌فتح اول «جیب» است به معنی گریبان، یخه و جمع آن جیوب است هم‌چنین به معنی سینه ودل نیز آمده و کیسه‌ای که به جامه دوخته شده باشد جمع آن جیاب است ودرریاضیات بجای کلمهٔ سینوس بکار می‌رود .

س آقای دکتر بنابراین یکی از معانی جیب که فرمودید کیسه‌ای که به جامه دوخته می‌شود همان است که ما جیب میگوییم .

ج بله باحتمال قوی همین جیب (بروزن سیب) هم‌درفارسی ازعربی گرفته‌شده ودرفارسی بکاررفته است. حالا سؤال بعدی را بفرمایید .

س درسؤالی نوشته‌اند آیا کلمهٔ «**پادگان**» فارسی‌است یاخیر واگرخارجی‌است لطفاً فارسی آنرا بفرمایید

ج کلمهٔ «پادگان» یك کلمهٔ اصیل و قدیمی فارسی است و در قدیم به دسته‌های پیاده نظام عهدساسانی می گفتند واکنون بمعنی سربازان محافظ یك محل و به ساخلو گفته میشود .

س سؤالی داریم که بفرمایید کلمهٔ «**ذکور**» ازکجا گرفته شده وبا ذکر کردن رابطه‌ای دارد ؟

ج باذکر کردن ارتباط ندارد بلکه ذکور در مقابل اناث (باث) سه نقطه گفته میشود ودرفارسی هم معمولا «اناث» را بضم اول تلفظ می کنند و کلمهٔ ذکور بامذکر مربوط است هم‌چنانکه اناث بامؤنث یك ریشه دارد اما ذکروذاکر ومذکور ومانندآن ازیك ماده و یك ریشه هستند .

س کلمات «**لامع**» و«**کلاور**» چه معنی دارند .

ج لامع اسم فاعل است به‌معنی درخشنده ومصدر لامع، لمع ولمعان است به‌معنی درخشیدن اما «کلاور» را درلغت بروزن تکاور نوشته و به معنی غوك وقورباغه گرفته‌اند و «کلاو» هم درفارسی به همین معنی است اما این لغت زیاد مورد استعمال ندارد.

س دانش آموزی درنامهٔ خود سؤال کرده‌اند که می‌دانیم «حس» یك کلمهٔ عربی است لطفاً بفرمایید این واژه درفارسی به‌چه معنی آمده واسم‌مفعول‌واسم‌فاعل آن چیست؟

ج بله «حس» یك کلمهٔ عربی‌است و اسم فاعل آن حاس واسم‌مفعول آن‌محسوس است اما در مقابل آن ممکن است دریافت یا بصورت مصدر تمام دریافتن را بکار برد ولی فعلا «حس» درفارسی متداول است وصورت فارسی بخود گرفته وترکیبات فارسی‌مانند «حس کردن» «حس داشتن» «بی‌حس» و مانند آن را بکار میبریم.

س در سؤالی نوشته‌اند «سوی» درست است یا «سو» به معنی طرف و «گوی» و «گو» واین(ی) درآخر کلمات چیست؟

ج کلمهٔ «سوی» که به معنی جانب وطرف وقید مکان‌است در پهلوی سوك وسك تلفظ می‌شد بعدهادرفارسی«سون» هم آمده وبه‌تخفیف در بعضی‌موارد«سو» شده و«ی»افتاده وغالباًهم با(ی) به‌کار می‌رود اما کلماتی‌مانند« گوی» و«پوی» که از فعل گرفته می‌شوند وامرهستند (ی) دارند چنانکه در صفت فاعلی گوینده وپوینده وجوینده می‌شوند و گاهی‌هم تخفیف یافته وبدون (ی) تلفظ می‌شوند مانند جستجو، تکاپو و مانند آن وهمین کلمات‌هم ممکن است با (ی) به‌کار روند ودرحالت اضافه همیشه (ی) را خواهند داشت مثلا «درجستجوی کار».

س درسؤالی‌دیگر خواسته‌اند که ازدو کلمهٔ «درب» و «در» کدام صحیح است

و این «ب» که دراین کلمات می آید بچه‌معنی‌است مانند «جاروب» امابخاطر داریم که دراین‌برنامه مکرر گفته شده «در» صحیح‌است وفارسی‌است و«درب» فارسی نیست .

ج بله آنکه احتیاج به تکرار ندارد اما «جاروب» مانند «در» نیست و«ب» جزء کلمه است زیرا از روفتن گرفته شده وجاروب صفت فاعلی مرخم است یعنی جاروبنده و «ب» لازم است اما درمحاوره جارو میگوییم .

س سؤال دیگری مربوط به تفاوت **«جوی»** و **«جوب»** وصحت آنها است .

ج «جوب»تلفظ محاوره‌ای‌است‌ازجوی که به‌تخفیف «جو» گفته‌میشود اماملاحظه می کنید که در اتصال به پساوند «بار» جویبار گفته میشود یعنی کنار جوی .

س درسؤالی توضیح بیشتری درمورد کلمهٔ **«سالگرد»** خواسته‌اند.

ج این ترکیب ظاهراً مخفف سالگردش است یعنی آغاز گردش‌هرسال وتحویل سال اما چنانکه در زمان ما معمول شده آعاز سال هررسم یا حادثه یا واقعه و تولد و وفات‌مردی‌بزرگ وماننداین‌را سالگردمی گویندیعنی‌پس‌ازگردش یکسال از آن واقعه و حادثه .

س شنونده‌ای‌درنامهٔ‌خودسؤال کرده‌اند که بین‌دو کلمهٔ **«خوردن»** و **«نوشیدن»** چه فرقی است ؟ واگر خوردن منظور خرد کردن شیئی خوردنی‌است (البته بوسیلهٔ دندان) پس باین‌ترتیب استعمال‌جملهٔ آب‌خوردن صحیح است یا خیر.

ج «خوردن» به معنی جویدن وخرد کردن شیئی و بلعیدن و معانی دیگر آمده و یك معنی مجازی آن نیز آشامیدن است که درمورد آب و چای وماننداان میگوییم وضمناً «آب‌خوردن» مصدر مرکب است و جمله نیست و اگر «آب خوردن» را بصورت اضافه بکار بریم ترکیب اضافی است به معنی «آب‌برای خوردن» و نوشیدن به‌معنی آشامیدن مایع است و مجازاً ممکن است به معنی

خوردن نیز بکار رود .

س شنونده‌ای نوشته‌اند لغت **«مرهق»** با (ق) ازچه گرفته شده وبه‌چه معناست.

ج این لغت از «رهق» مشتق است که معانی زیاد در عربی دارد از جمله نادانی و سبکی عقل وفتنه‌انگیزی و ظلم وستم وطغیان و دروغ و شتابزدگی و مانند آن وخود این کلمهٔ «مرهق» را در لغت صفت کسیکه به‌کشتن رسیده باشد گرفته‌اند . اما کلمهٔ «مراهق» هم در عربی به کار میرود که به معنی کودك نزدیك به بلوغ و همچنین کسی است که آخر صبح به مکه وارد میشود.

س اجازه میفرمایید نامهٔ بانویی را که از زاهدان فرستاده‌اند مطرح کنیم که نوشته‌اند **«هزار دستان»** چیست و آیاهمان بلبل است که‌هزاردستان خوانده میشود یا مرغی دیگر است واگرهردو یکی است چرا در شعر حافظ اینطور آمده است :

«صفیر بلبل شوریده و نفیر هزار
برای صید گل آمد برون ز بیت حزن»

یا «عندلیبانرا چه پیش آمد هزاران را چه شد ؟ »

ج «هزاردستان» یا «هزار داستان» یا«هزار» همه به معنی بلبل آمده که‌درعربی به آن عندلیب گفته میشود اما بموجب همین ابیات از حافظ و بسیاری از نوشته‌های دیگر ظاهراً «هزار دستان» یا «هزار» غیرازعندلیب یابلبل است و ممکن است نوعی دیگر ازهمین پرنده باشد .

س شنونده‌ای ازکرمانشاه نامه‌ای‌فرستاده‌و نوشته‌اندبفرمایید کلمات**«افزارمند»** **«ابزارمند»** **«بهساز وبهیار»** صحیح است یا خیر وسابق بجای این کلمات چه گفته‌میشد ؟

ج افزارمند یاابزارمند مرکب‌است ازافزاروابزار کلمهٔ فارسی‌است به‌معنی‌وسیله

و اسباب و ادوات کار که با «مند» پساوند ملکیت‌واتصاف‌ترکیب‌شده‌ومجموعاً «افزارمند» یا «ابزارمند» یعنی صاحب ودارای ابزار ووسیله اما«بهساز»صفت فاعلی مرخم به‌معنی «به سازنده» است و «بهیار» صفت مرکبی است از «به» و «یار» و به معنی کسی است که برای کمکهای بهداشتی تربیت و آمادهٔ خدمت شده است و از مشاغل زمان ما است که این نام‌هم بصاحب آن داده شده است .

س نامهٔ دیگری داریم که نوشته‌اند که چرا گاهی بجای اینکه بگوییم‌چهارریال یا پنج‌ریال میگوییم **«چهارزار»** و **«پنجزار»** و اگر «زار» واحد کوچکی است که میتوان بجای ریال بکار برد پس چرا نمیتوانیم بگوییم یك ریال یا یك‌قران .

ج اینجا صحبت از «زار» نیست بلکه‌صحبت از«هزار»است که درمحاوره بصورت مخفف «زار» گفته میشود .

س آقای دکتر معذرت میخواهم بازهم صحبت ازهزار شد .

ج بله اما اینجا مقصود بلبل و هزاردستان نیست که از آن صحبت کردیم بلکه فقط عدد هزار در نظر است و اینکه چهار هزار و پنجهزار یا بقول آقای سؤال کننده«چهارزار» و«پنجزار»میگوییم باین‌علت‌است که درقدیم یك ریال یا یك‌قران عبارت ازهزار دینار بود ویك‌قران «یکهزار» ودوقران«دوهزار» و بقیه‌هم باین شکل گفته میشد وآنچه حالا میگوییم آثار آن واحد قدیمی پول است .

س شنونده‌ای‌سؤال کرده‌اند که‌درموردامضاء **«توشیح»** یا **«توجیح»** کدام‌یك صحیح است .

ج «توشیح» مصدر باب تفعیل و به‌معنی آراستن ومزین‌ساختن است و توشیح‌نامه

یا قانون و مـانند آن یعنی آراستن و مزین ساختن آن از طریق امضاء و

«توجیه» مصدر باب تفعیل یعني وجه و طریقی نشان دادن و بیان و تفسیر مطلب بطریقی خاص ومعلوم.

س این **توجیه** که میفرمایید با چه املاء است ؟

ج با (ت و ه هوز) است.

س اما دراین نامه توجیه با ح حطي نوشته شدم است .

ج مسلماً منظور ایشان همین توجیه با (ه هوز) بوده است و اشتباهاً با ح حطی نوشته‌اند زیرا با املائي که ایشان نوشته‌اند درفارسی مصطلح نیست ودرلغت به معنی آشکار شدن وظهور است و گفتیم که درفارسي بکار نمیبریم.

س سؤالي در مورد دو کلمهٔ « **نظرات** » و « **نظریات** » است کـه کدام یك صحیح تر و با معنایيکه از آن میگیریم مناسب تر است .

ج هر دو کلمه از نظر قیاسي صحیح است چون « نظرات» جمع« نظره» که باصطلاح مصدرمره است از« نظر» و « نظره» به معني لمحه، لحظه، بگوشهٔ چشم نگریستن و یك بار نگریستن است و همچنین به معني هیئت و رحمت و بخشایش نیز آمده است .

س پس باین ترتیب استعمال «نظرات» به معني نظر در یك قضیه یا مطلب و فرضیه ومانند آن درست نیست .

ج بله و در این مورد همان «نظریات» درست است کـه جمع «نظریه» است ودر لغت عربي « نظریه هندسي » اینطور تعریف میشود «النظریة فی الهندسه قضیة محتاجة الی برهان لاثبات صحتها، جمع نظریات» .

س بررویهم با شرحی که فرمودید همین «نظریات» درمورد مطالب مربوط به یك

موضوع یاقضیه صحیح‌تر از «نظرات» است

ج بله همین‌طور است

س حالا اگر خواسته باشیم « نظرها » را برساند نه « نظریات » را چه کلمه‌ای باید بکار ببریم ؟

ج خودتان گفتید وبسیاردرست بکاربردید یعنی همان «نظرها» به جای «نظریات صحیح است به‌کار برده شود و «نظریات» هم به جای خود باید به کار برود . ومن فکر میکنم این «نظرات» هم که معمول شده به تبعیت از جمع های با «ات» است که درفارسی معمول است . بهرصورت بهتر است که اگرمقصود ما « نظرها » است بهمین شکل یعنی بـا « ها » بکار ببریم چنانکه در نظم و نثر گذشتگان نیز نموداری دارد مثلا این‌شعر حافظ :

«نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست

سلیمان با چنان حشمت نظر ها بود بـامورش»

البته اینجا «نظرها» معنی «نگریستن‌ها - توجه ها - مراقبت ها» و مانند آن است .

س درسؤالی‌معانی این‌لغات را خواسته‌اند «ذمیمه» با (ذال) «تسمیم» با (س) و «اسواط» با (س و ط)

ج «ذمیمه» باذال صفت مؤنث ذمیم است به معنی ناپسند وزشت که «مذموم» هم از آن به کار برده میشود و «ذم» به معنی نکوهش اسم مصدر آن است و «مذمت» هم ازهمین ماده است

س این‌لغت ارتباطی با «ذمام» یا «ذمت» با ذال دارد ؟

ج خیر آن مـادهٔ دیگری است به معنی حق و ضمانت و تعهد و مـانند آن اما «تسمیم» بـا (س) که پرسیده‌اند مصدرباب تفعیل ازماده «سم» است به معنی «زهردادن» و «زهرریختن» که دراین مورد «تصمیم» با (ص) یا با «سین» آن هردوبد و خطرناك و عمل خلاف انسانیت است ، وکلمه سوم یعنی «اسواط»

جمع «سوط» است به معنی «تازیانه» وجمع دیگر هم دارد که «سیاط» است به معنی تازیانه‌ها البته «سوط» معانی دیگری هم مانند شدت و سختی و جای فراهم آمدن آب و زیادی آب چاه نیزدارد.

س فرق «**تیمچه**» با « **پاساژ** » چیست .

ج «تیمچه» به معنی کاروانسرای کوچك است وبه معنی سرایت است که اطاق‌ها وحجره های چند برای تجارت دارد.

س آقای دکتر «چه» که علامت تصغیر است پس «تیم» درفارسی به معنی «سرا و کاروانسرا» است ؟

ج بله اما آنرا با «تیم» انگلیسی که به معنی عده و دستهٔ معینی مخصوصاً دستهٔ ورزشی‌است نباید اشتباه کرد اما«پاساژ» کلمهٔ فرانسوی‌است به‌معنی‌عبور گاه و گذرگاه و معمولا به محلی گفته میشود که هر دو طرف ورود و خروج آن باز است واطرافش درطبقهٔ پائین وطبقات دیگر مغازه ها واطاقهای چند وجود دارد .

س درسؤالی نوشته‌اند « **ترانزیت** » از چه کلمه‌ای گرفته شده وفرهنگستان قبلا بجای ترانزیت ازچه کلمه‌ای استفاده می‌نموده ؟

ج «ترانزیت» کلمهٔ فرانسوی است به معنی‌عبور و گذشت وبه معنی‌عبوردادن و گذراندن کالا ازکشوری است برای کشور دیگر با پرداخت حق ترانزیت بدون پرداخت‌حقوق گمرکی درکشور بین‌راه درضمن‌لغات فرهنگستان‌هم که به چاپ رسیده همین کلمه پذیرفته شده وبه‌کار رفته است .

س درسؤالی‌خواسته‌اند که فرق «**کارگزین**» با «**کارگزینی**» چیست ؟

ج «کارگزین» صفت فاعلی مرکب ومرخم وحالا به معنی شخصی است که کسی را برای کاری میگزیند و انتخاب میکند اما «کارگزینی» اسم مصدر مرکب

وبه معنی‌عمل پذیرفتن‌اشخاص برای کاری یا کارهایی‌است که بجای‌استخدام به‌کار میرود .

س سؤالی شده است که «**پاسیار**» چه نوع اسمی است و اکنون بجای این کلمه ازچه استفاده میگردد .

ج « پاسیار » یك کلمهٔ مرکب فارسی است کـه از «پاس» بـه معنی محافظت و نگهبانی و «یار» پساوند ترکیب شده و اکنون نیز بجای خود وبه‌معنی‌خود بکار میرود .

س شنونده‌ای در نامهٔ خود فـرق میان دو کلمهٔ « **تلگرام** » و « **تلگراف** » را پرسیده‌اند .

ج «تلگرام» عبارت است ازمتن‌نوشته ومطلب وصورت «تلگرافی» اما«تلگراف» خود آن عمل مخابرهٔ اخبار ومطالب از راه دور است وهر دو کلمه درزبان فارسی آمده است .

س درسؤالی فرق میان دو کلمهٔ «**اعلان**» و« **اعلام**» را خواسته‌اند.

ج این دو کلمه هردومصدرباب افعال‌عربی است و«اعلان» به معنی آشکارساختن و علنی کردن چیزی یا خبری است و « اعلام » به معنی آگاه کردن و دانا ساختن‌به‌امری یاخبری ویامطلبی‌است پیش‌ازاینهم دربارهٔ این‌دو کلمه صحبت کرده‌ایم .

س سؤالی شده که «**ستوان**» بکسر سین صحیح است یا بضم سین و آیا این کلمه روسی است یا فرانسوی ؟

ج این کلمه بضم سین درست است و کلمهٔ فـارسی خالص و اصیل است و علاوه براینکه درجه‌ای ازدرجات نظامی‌است به معنی‌استوار ومحکم ومعتمد وامین نیز هست وهمین‌معانی دراستوان هم وجود دارد .

س **سؤال** دیگر این است : کلمهٔ «**نمایش**» بفتح یابکسر یا به‌ضم نون کدام

صحیح است ؟

ج این لغت فعلا به‌سه‌نوع تلفظ میشوداما اصل کلمه از «نمودن» در زبان‌پهلوی گرفته شده که در آنجا مرکب است از «نی» به‌معنی فرود و پایین و «موتن» و «می» به‌معنی اندازه گرفته ولی در فارسی چنانکه گفته شد «ن» اول بفتح و ضم و کسر تلفظ میشود و گاهی‌هم در هریك از مشتقات تلفظ فرق میکند مثلا در «نمونه» که بکسر اول تلفظ میکنند و همین « نمایش » غالباً به فتح اول تلفظ میشود .

س درسؤالی‌نوشته‌اند: «آیا کلماتی نظیر«مشاعره ـ مباحثه ـ مکاتبه » وامثال آن بفتح «ر» درست است یا بکسر آن و چرا بیشتر بکسر «ر» بیان میشود ؟

ج قبل از جواب دادن به‌این سؤال باید اشاره کنیم که در یکی ازاین مثالها که نوشته‌اند یعنی مشاعره حرف «ر» وجود دارد وایشان‌آن حرف را شامل همه مثالها کرده ونوشته‌اند « کلماتی نظیر» وحال آنکه دو مثال دیگر حرف «ر» ندارد بهرصورت اینها مصادر باب مفاعلهٔ عربی است و درآنجا «عین» مفاعله مفتوح تلفظ میشوداما درفارسی همهٔ آنهارا به کسرعین‌تلفظ میکنیم و ایرادی برفارسی زبانان از اینجهت وارد نیست .

س سؤال شده است که کلمهٔ « نائین » که نام یکی از شهرستانهای ایران است از چه‌اصل و ریشه‌ای بوده و آیا دارای وجه تسمیه‌ای هست یاخیر ؟

ج مسلما نامهای اشخاص ومکانها همه‌وجه تسمیه‌ای دارند و بی‌معنی‌نیستند، اما دربارهٔ بعضی مانند همین «نائین» وجه تسمیه و معنی روشن ودرستی در دست نیست و به‌وضوح و قطعیت نمیتوان بیانی کرد، البته بعضی آنرا تغییر یافتهٔ کلمهٔ«نوآئین» دانسته‌اند ودربعضی کتب قدیم‌هم بنای‌آنرا به«نائین»ازاعقاب نوح نسبت داده‌اند اما اینها هیچ یك معنی صحیح وروشنی نیستند ،

س در یك سؤال خواسته‌اند بدانند ترکیب « **خوانشگاه** » به‌معنی قرائت خانه درست است یا نه و دلیل آن چیست ؟

ج درست نیست دلیل آنهم اینست که اسم **مصدر شینی‌یعنی** آوردن (ش) مصدری به آخر فعلامر قیاسی نیست بلکه سماعی است و باید استعمال اهل زبان و گویند گان و نویسند گان فصیح را در نظر گرفت و اگر **می**‌بینیم که دانش و دانشگاه داریم یا بینش و آسایش و مانند آن داریم نمیتوانیم قیاسا با «خوان» فعل امر خواندن اسم مصدر شینی یعنی «خوانش» بسازیم و پساوند **مکان** نیز به آخر آن بیفزاییم پس خوانشگاه درست نیست و به کارهم نرفته است

س در سؤالی نوشته‌اند آیا کلمهٔ «**نوشاك**» را میتوان به‌معنی آشامیدنی بکار برد همانطوریکه خوراك وپوشاك را به‌معنی خوردنی ولباس بکار میبریم و آیا این کلمه یعنی نوشاك در نوشته‌های فارسی بکار رفته است یا نه ؟

ج نوشاك به‌معنی آشامیدنی به کار نرفته وفقط ازاین نوع کلمات خوراك وپوشاك به کاررفته است بنا بر این به کار بردن آن درست نیست ضمناً با این پساوند «**نغوشاك**» به‌معنی نیوشنده وپیرومذهب مانی و «کاواك» به‌معنی خالی ومیان تهی نیز ضبط شده است

س در سؤالی نوشته‌اند دو کلمهٔ **«ملوان و خلبان»** از چه ریشه‌هایی گرفته شده است

ج باحتمال قوی «ملوان» ازمله بمعنی شنا که در کردی نیز هست ووان ترکیب شده و به‌معنی شناگر وهم بمعنی کارکن کشتی است ضمناً بنابر تحقیق دانشمندان همین مله با کلمهٔ ملاح عربی به معنی کشتیبان یك ریشهٔ قدیم سومری واکدی دارد که ازمله به مهلوملاهه ومله ودر عربی ملاح شده است اما خلبان ظاهراًمرکب از «خله» است که معانی زیاد دارد و از جمله معانی

آن پارو است و «بان» که پساوند نگهبانی و محافظت است با آن ترکیب شده و باین ترتیب خلبان به معنی پاروزن و رانندهٔ زورق و کشتی بکار میرود .

س چطور این لغت به معنی رانندهٔ هواپیما به کار رفته است

ج دراین جا ظاهراً چون کلمهٔ «پیلوت Pilote » را که درزبان فرانسه و باتلفظ مختلف در سایر زبانهای اروپایی از معنی راهنما ورانندهٔ کشتی گرفته وبرای رانندهٔ هواپیما به کار برده‌اند در فارسی هم هنگام ترجمهٔ آن کلمه خلبان را با حذف هاء آخر کلمهٔ خله بهمین معنی گرفته و به کار برده‌اند .

س شنونده‌ای نوشته‌اند «**درودگر**» بمعنی نجار را ریشهٔ لغت را مرقوم فرمایید البته نوشتهٔ ایشان عیناً اینطور است ولا بد جمله غلط است

ج بله باید بنویسند ریشهٔ لغت درود گر به‌معنی نجار را بفرمایید اما درود که درفرهنگها مینویسند باواو مجهول به معنی چوب وتخته است وازاین‌جهت با « گر » پساوند فاعلی ترکیب شده و به‌معنی تراشندهٔ چوب ونجار آمده‌است

س درسؤالی معنی این شعرمعروف فردوسی: «تهمتن بپوشید ببر بیان ـ نشست از برژنده پیل دمان» را خواسته و نوشته‌اند در این‌جا «**ژنده**» برای اینجانب نا مفهوم است در ضمن خواسته‌اند بفرمایید ژند به‌معنی « زند » صحیح است یا نه

ج «ژنده» که به‌معنی قوی وعظیم‌الجثه‌ودرشت هیکل‌است وببر بیان‌لباس‌مخصوص رستم بوده که درروزهای جنگ میپوشیده پس‌مقصود این‌است که تهمتن لباس مخصوص خود را پوشید و برپیل عظیم خروشنده وحرکت‌کننده نشست اما دربارهٔ قسمت آخر سؤال‌لغت نویسان «ژند» را علاوه برمعانی کهنه و پاره به معنی‌آتش زنه و سنگ چخماق بجای لغت «زند» نیز گرفته‌اند .

س دانش آموزی در سؤال خود نوشته‌اند کلمهٔ «**صنم وتعصب**» از چه کلمه‌ای گرفته‌شده وبچه‌معنی‌است و آیامیتوان‌معنی کوتاهی برای کلمهٔ «تعصب» ذکر کرد یا خیر؟

ج ببخشید شما دو کلمه گفتید اما خواندید «کلمهٔ» وبعد هم خواندید «ازچه کلمه‌ای گرفته شده» دراین مورد نوشتهٔ ایشان اشتباهی دارد که باید قبل از جواب‌دا ن‌بسؤال‌رفع کنیم‌و آن‌اینکه‌چون‌دو کلمه راپرسیده‌اندبایدبنویسند: «کلمات صنم وتعصب» یا «دو کلمهٔ صنم وتعصب» بعد هم باید بنویسند «ازچه کلمات» یا «از چه ریشه‌هایی» گرفته شده درهرصورت «صنم» یك اسم عربی است به‌معنی‌بت وهرچه‌غیرازخداوندمورد‌پرستش‌قرارگیرد وجمع آن«اصنام» است البته «صنم» مجازاً به معنی معشوق وزیبا روی ومحبوب نیز آمده است. اما کلمهٔ «تعصب» مصدرباب تفعل عربی است واز مادهٔ «عصب» به معنی «پی» گرفته شده ودرفارسی به‌معنی«جانبداری»، «حمیت»، «غیرت»، «مردانگی» و «پافشاری در عقیده» میآید و اینها همه معانی نسبهٔ کوتاه برای این کلمه است.

س درسؤالی نوشته‌اند: «کلمات فارسی ازعربی‌بچه‌ترتیب تشخیص‌داده میشوند و کلمات «**سماور**» و«**قاچاق**»فارسی‌اند یاعربی؟»

ج کلمات اصیل فارسی علاوه براینکه حروف (پ ، چ ، ژ، گ) دارند شکل خاص و ریشهٔ مخصوص‌هم دارند که در زبان عربی نیست و بهمین شکل و ساختمان از کلمات عربی شناخته میشوند. البته در بعضی از کلمات فارسی حروف تغییر یافته و به حروف عربی «ص» یا «ط» بدل شده‌اند مانند «صد» «طپیدن» ومانندآن. اما بطور کلی کلمات عربی ریشه و شکل و اشتقاق خاص به خود دارند وبا حروف خاص عربی نوشته و از همانها نیز شناخته

میشوند ولی کلماتی‌مانند «قاچاق» و«قشنگ» بااینکه حروف عربی وفارسی دارند ترکی هستند و«سماور» لغت روسی است

س در سؤالی خواسته‌اند معنای کلمـات **«هنوط»**(باهاء هوزوط) و**«مزایده»** و« مناقصه » چیست ؟

ج اگر سؤال کننده ، کلمهٔ اول یعنی « حنوط » را با هاءِ هوز و ط نوشته‌اند . گمان میکنم اشتباه کرده‌اند زیرا اگر قصدشان فرود آمدن وپایین آمدن باشد «هبوط» است نه «حنوط» اما اگر قصد ایشان «حنوط» باحاء حطی‌بوده که به‌معنی‌رسیدن کشت وزرع وهنگام دروکردن‌آن باشد وهم‌چنین رسیدن میوهٔ درخت باز هم غلط نوشته‌اند از طرف دیگر «حنوط» هم که به فتح‌اول است بهمین املاء به‌معنی ماده‌ای است خوشبو که با مرده میگذارند و مادهٔ معطر مخصوص که بجسد مرده میزنند . «حنطه» هم به معنی گندم است اما «مزایده» به معنی‌زیاد کردن و «مناقصه» به معنی کاستن است .

س درسؤالی نوشته‌اند آوردن «هاء» بآخر ترکیب **«کتب مقدسه»** صحیح است یانه وبچه‌دلیل.

ج البته طبق قاعدهٔ عربی آوردن تاء تأنیث که در فارسی بصورت «هـاء» تلفظ میکنیم وایشان هم «هاء» نوشته‌اند درآخر صفات جمع‌ها درست است اما در فارسی لزومی ندارد بهمان‌شکل بکار ببریم و مخصوصاً چنانکه بازهم در این برنامه گفته‌ایم بکاربردن کلمهٔ «مربوط» وماننداین‌برای کلمات فارسی‌بکلی غلط ونارواست.

س در سؤالی هم نوشته‌اند بفـرمایید جملهٔ « جلوگیری از اخـراج مصالح از کارگاه» صحیح‌است واگر نه چه کلمه‌ای را بجای **«اخراج»** میتوان دراین جمله بکاربرد .

ج	اخراج مصدر باب افعال عربی و به معنی «خارج کردن» و « بیرون کردن» است ومعمولا در مورد خارج کردن و بیرون کردن کسی از جایی به کار میبریم بنابراین در این جمله بهتر است بجای «اخراج» «بیرون بردن» یا «خارج کردن» را بکاربریم وجمله رااینطوربگوییم : «جلوگیری از بیرون بردن مصالح ازکارگاه» اگرمقصود همین باشد.

س	یك‌شنونده سؤال کرده‌اند که‌آیا کلمهٔ **«صفر»** عدداست یاخیر. درصورتیکه عدد است جزو کدام اعداد است . بهر صورت توضیح بفرمایید مثال در این جمله: «سردی هوا صفردرجه است» .

ج	خود کلمه «صفر» در اصل به معنی «خالی وتهی» است و در عربی با فتح اول و نیز با ضم اول بهمین معنی خـالی و تهی ضبط شده . چنانکه میگویند : « هوصفرالید » یعنی دست خالی ودست تهی است و در دستش چیزی نیست . اما درحساب همین«صفر» جزء ارقام است ظاهراً باعتباراینکه نقطه وعلامت فقدان وخالی بودن ازعدد ورقم‌است. همین‌صفرباز دراصطلاح نجوم به معنی نخستین برج یعنی حمل‌آمده . چنانکه خاقانی گوید: «اولین برج از فلك صفراست وچون تو بهر فقر ـ اولین پایه گرفتی صفر بهتر خان و مان» البته صفر دراصطلاح برای درجه‌ای از حرارت که مطابق باحرارت یخ ذوب شده است‌آمده وقرارداده شده است .

س	درسؤالی‌نوشته‌اند : چرا کلمات ، **«پند»«کرد»** که حرف اولشان باصدای بالاتلفظ میشود هنگام ترکیب باپساوند «ار» که علامت صفت فاعلی‌هم هست تلفظ حروف‌اولشان‌تغییرمیکند باینصورت«پندار»وکردار» یامثلا« کردکار» بطورکلی آیا « گفتار نیك ـ پندار نیك ـ کردار نیك» صحیح است یا « گفتار نیك ـ پندار نیك ـ کردار نیك» (بفتح پ وك)

ج	در اینجا باید گفت که «پند» به«پندار» ارتباطی ندارد زیرا «پند» در زبانهای قدیم ایران «پنتی» و «پاتی» تلفظ میشده و اصلا به معنی «راه» بوده ومجازا بهمعنی نصیحت واندرز گرفته شده اما «پندار» بکسر اول از «پنداشتن» است کـه در زبان پهلوی « پائن داشتن Paendashtan » تلفظ میشده به معنی فرض کردن وانگاشتن وبعدها بهمعنی تصور وخیال وگمان و مانند آن نیز آمده واسم مصدر آنهم «پندار» است بکسر اول و تغییری هم در تلفظ حرف اول آن پیدا نشده است . اما تلفظ «کردار» بکسر اول یا «کردگار» بکسر کاف نیزمطابق تلفظ اصیل ولهجه است زیرا «کردن» درپارهای ازلهجههای ایرانی بکسر کاف تلفظمیشود. و«کردار» و«کردگار» نیزمطابقهمین تلفظ واشتقاقاست. ضمناً «بکردار» نیز که بهمعنیمانند وازادات‌تشبیهاست با کسر کاف تلفظ میشود.

س	دانش آموزی ازبیرجند ضمن‌نامهٔ خود سؤال کردهاند که درلغت‌نامهٔ دهخدا ذیل‌لغت «اثیر» چنین‌آمده: «**سایلی رقیق وتنك بی‌وزن**» تقاضا دارم بیان کنید سایل بهچه معنی است و نیز «تنك» چه معنایی‌دارد . درلهجه بیرجندی «تنك» (بفتح ت ون‌وسکون‌ك) بهمعنی پهن ـ گسترده استعمال میشود آیا در این عبارت همین معنی را دارد . توضیح‌کامل بفرمایید .

اولا «سایل» اسم فاعل است از«سیل» وبهمعنی«رونده» و«مایع» است و«سیال» هم بههمین معنی است مصدر«سیلان» نیزهمین معنی «سیل» را دارد وبه معنی «رفتن وجریان‌یافتن» اما«تنك» که درلغت بضم‌اول ودوم ودر بعضی ازلهجهها هم اینطور است بهمعنی پهن‌و گسترده و کم عمق ونازك میآید در زبان فصیح وادیبانه هم بکار میرود چنانکـه صاحب چهار مقالـه در وصف نوعی انگور مینویسد: «تنك پوست خردتکس» وسعدی در گلستان گفته است :

«دریای فراوان نشود تیره بسنك ـ عارف که بر نجد تنك آب است هنوز»
یعنی هنوز آب کم عمق وسطحی است

س آقای دکتر این «**اثیر**» با (الف و ث) درمتن سؤال همان است که با «چرخ» یا «فلك» هم میآید .

ج بله همان است که «چرخ اثیر» یا «فلك اثیر» نیز گفته میشودودرلاتین «اتر» هم میگویند و آن است که بعقیدهٔ قدما فضای بالای هوای کرهٔ زمین را فرا گرفته است .

س اتفاقاً سؤالی هم داریم که نوشته‌اند : در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل لغت « اثیر » آمده: «همت او که بافلك تدویر و چرخ اثیر برابری میکرد بدست تقدیر زبون شد» «**تدویر**» به چه معنی است تقاضای اظهارتوضیحات بیشتری دارم .

ج خود «تدویر» مصدر باب تفعیل عربی است از « دور » به معنی « گرد کردن» و «دور دادن» و «دایره ساختن» اما در اینجا ظاهراً به‌صورت صفت بکار رفته یعنی «فلك دورزننده» یا «فلك گردنده» و«فلك دایره مانند».

س درسؤالی نوشته‌اند وجه تسمیهٔ «**خوست**» بروزن «مست» چیست ومیتوان این کلمه را بروزن «دوست» تلفظ کرد ومعنی کلمه را درهردوحال بفرمایید

ج کلمه «خوست» در لغت هم بر وزن «پوست» یا بقول ایشان « دوست » نوشته شده وهم باواو معدوله ضبط شده یعنی «خوست» نه کاملا بروزن کلمهٔ «مست» و معنی آن جزیرهٔ میلن دریا است وراه کوفته شده رانیز گویند و ترکیبات «آبخوست»و«پای‌خوست» و«چنگال خوست» نیزازآن ساخته‌وضبط شده‌است و«آبخوست» به معنی جزیره یاآب کند هم هست

س درسؤالی خواسته‌اند کلمهٔ « **اژدحام** » با (ژ) و(ح) عربی‌داریم یانه و معنی‌این کلمه چیست .

ج	چنین کلمه‌ای نداریم و این کلمه ظاهراً «ازدحام» بوده یعنی زحمت فراهم کردن وانبوه جمعیت شدن وهجوم آوردن. واگرخیلی جرأت کنیم وبگوییم ممکن است «اژدها» یا «اژدرها» بوده‌باشد نویسنده در خیلی از حروف کلمه تغییر داده است.

س	درسؤالی هم نوشته‌اند : «**البته**» چه ترکیبی است ؟

ج	این کلمه که در مورد قطعی بودن وتأکید بکارمی‌رود مرکب است از «ال» و «بته» که درعربی به‌معنی قطعا وبدون بازگشت وتردید است و از مادهٔ «بت» به‌معنی «قطع» است .

س	**معنی «غرم»** (بکسراول) چیست

ج	این لغت مسلماً «غرم» بضم اول و فارسی است به‌معنی میش کوهی . البته بهمین املابضم یافتح اول عربی نیزداریم که به‌معنی جریمه وتاوان وهمریشه با «غرامت» است .

س	درسؤالی‌نوشته‌اند: آیا بکاربردن «**معلمین-مسئولین-متخصصین**» و لغاتی مانند اینها برای صیغهٔ جمع درست است .

ج	دربارهٔ این جمع‌ها که شکل عربی دارند وباصطلاح مذکرسالم عربی هستند بازهم دراین برنامه صحبت کرده و گفته‌ایم بهتراست هر کلمه‌ای را که ازهر زبان در فارسی داریم به علامت جمع فارسی یعنی «ها» یا «ان» جمع ببندیم همچنانکه شاعران ونویسندگان قدیم میکردند ودرمورداین کلمات‌میگوییم «معلمان» «مسئولان» «متخصصان» ومانندآن

س	در سؤالی هم نوشته‌اند وقتی میگویند « این قانون مشمول آن افرادمیشود» درست است آیا نباید گفت «این قانون شامل آن افراد میشود»

ج	« **شامل** » اسم فاعل‌است و« **مشمول** »اسم مفعول‌است . بنابراین قانون‌شامل

میشود وافراد مشمول قانون می‌شوند یعنی تحت شروط قانون‌در می‌آیند .

س سؤال کننده‌ای نوشته‌اند : آیا انشاء کلمات : **غنا** (بی‌نیازی) **غنا** (آواز) **انحاء** (روشها ـ اقسام) تیره (خشم و سبکی) بصورتی که نوشته شده درست است ؟

ج البته دراینجا مقصود از انشاء، «املاء» است که اشتباه نوشته‌اند زیرا «انشاء» در اصطلاح ادبی و کلاسی به معنی نگارش ونویسندگی است نه نوشتن کلمات ودراین باره باید گفت «املاء کلمه» اما «غنا» به معنی بی‌نیازی در عربی با الف کوتاه بصورت «ی» نوشته میشود و کلمهٔ دوم یعنی «غناء» هم در عربی بی‌معنی توانگری و بی نیازی است و آنچه به معنی آواز و خواندن وصوت بر آوردن است «غناء» است باکسر اول که درآخر آنهم‌همزه گذاشته میشود و درفارسی‌ممکن است بدون همزه تلفظ شود.

س آقای دکتر «مغنی» باغین به معنی آوازه خوان ازهمین ریشه است؟

ج بله ازمصدر «تغنیة» باب‌تفعیل‌ضمنا «مغنی» بدون تشدید اسم فاعل«اغناء» وبه معنی بی‌نیاز وتوانگرساختن‌است اما «انحاء» به‌معنی‌اقسام وانواع‌جمع«نحو» بشکلی که‌نوشته‌اندد‌رست‌است ولی کلمهٔ‌آخر«تیره»به‌معنی‌خشم‌وسبکی‌درست نیست بلکه به این‌معنی با(ط) درست و«طیره» به‌فتح اول‌تلفظ میشود وشکلی که نوشته‌اند کلمهٔ «تیره» فارسی است .

س درسؤالی معنی کلمات: «**آمر**» «**پایاب**» «**احصان**» (**باص**) «**سالوس**» «**عبر**» «**اعتبار**» «**عماد**» و «**خطاب**» را خواسته‌اند .

ج «آمر» اسم فاعل عربی به معنی «امر کننده» و «فرمان دهنده» است «پایاب» اسم مرکب از«پای»و«آب» است به‌معنی‌ته‌رودخانه ودریا وحوض و گذرگاه آب ونیز به‌معنی‌راهی که بچاه یا آب‌انبارمیتوان‌رفت‌و«احصان» با(ص) به‌معنی

استوار گردانیدن ومحکم کردن وحصار نهادن است .

س	این لغت ازهمان ریشهٔ «حصن» به‌معنی «حصار» است؟

ج	بله از همان ماده است و علاوه برمعنی اول که گفتیم به معنی «زن گرفتن» و «شوهر کردن» و «زن خواستن» نیز آمده از این جهت زن شوهردار را «محصنه» ومردزن‌دار را «محصن» میگویند اما «سالوس» به‌معنی چرب زبان ومتملق وفریبکار است و«عبر» بشکلی که نوشته‌اند درلغت به معنی «آفتاب» و«گرمی‌چشم» و«ابوالعبر» به‌معنی بیهوده گوی فسوس کننده است . و گمان میکنم منظور ایشان این معانی نباشد دراین صورت «عبر» بکسر عین جمع «عبرت» به‌معنی پند گرفتن وپند است .

س	پس «اعتبار» هم که نوشته‌اند ازهمین ماده وبه همین معنی است!

ج	ازهمین ریشه وبه‌معنی«پند گرفتن» و«عبرت گرفتن» وهم‌چنین به‌معنی «قدر و منزلت» و«اطمینان واعتماد» به‌کار میرود

س	معنی دو کلمهٔ «عماد» و «خطاب» را هم که در قسمت آخر سؤال ایشان است بفرمایید .

ج	«عماد» به معنی‌ستون وتکیه گاه و«خطاب» مصدر دیگری است از «مخاطبه» به معنی رویاروی کسی سخن گفتن و کسی را طرف صحبت و گفتگو قراردادن

س	بفرمایید دراین‌مورد کدام یك «**مخاطب**» (بکسرط) و کدام یك «**مخاطب** (بفتح‌ط) است.

ج	(مخاطب) اسم‌فاعل و به‌معنی‌خطاب کننده وسخن گوینده و«مخاطب»اسم‌مفعول به معنی کسی، است که طرف خطاب وصحبت و گفتگو واقع میشود

س	درسؤالی نوشته‌اند : آیا کلمهٔ «**تبع**» به‌معنی پیروان وپیروی هردو صحیح

است یاخبر

ج بله «تبع» معنی مصدری دارد درصورتیکه بگوییم «من به تبع شما اینکار راانجام دادم» یعنی به پیروی از شما و دراین عبارت کلیله و دمنه بهمین معنی بکار رفته است: «چنانکه غرض کشاورز درپراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اما کاه که علف ستوران است بتبع آن هم حاصل آید و «تبع» بیك معنی دیگر جمع کلمهٔ «تابع» است دراینصورت به معنی پیروان می آید

س درسؤالی نوشته‌اند: «کلماتی که بروزن: «علماء ـ ندماء ـ فصحاء» هستند آیا باید حتما درآخر این دسته از کلمات همزه گذاشته شود

ج این جمع‌ها درعربی بروزن «فعلاء» وجمع صفات بروزن فعیل به معنی فاعل است یعنی جمع: «علیم ـ ندیم ـ فصیح» ودرعربی حتما آخر آن همزه دارد امادر فارسی ممکن است بدون همزه نوشته و تلفظ شود اما درحالت اضافه ممکن است همان همزه را بکاربرد یا به‌قاعدهٔ فارسی بجای کسرهٔ اضافه «ی» قرارداد.

س نامهٔ دیگری که برای طرح داریم ازیك دانش آموزاست که سؤال آن مربوط به کلمهٔ «خربزه» است که پرسیده‌اند درترکیب کلمهٔ «خربزه» خریعنی بزرك است خواهشمندم بفرمایید «بزه» یعنی چه ومقصود ازاین ترکیب چیست ؟

ج اگردر این جا «خر» را به‌معنی بزرك بگیریم آنوقت دربارهٔ خربره های کوچك وسبك وزن دچاراشکال می‌شویم این لغت مخفف «خربوزه» است که تلفظ قدیم «خربوزك» نیزداشته است و کم وبیش در لهجه‌های مختلف همین نوع تلفظ راداشته ودارد ضمناً بعضی هم آنرا تغییر یافته از «خرپوزه» دانسته وباین طریق گفته‌اند به «پوزهٔ خر» شباهت دارد ازاین جهت این نام را گرفته و این توجیه نیز درست نیست زیرا از قدیم بهمهٔ انواع این میوه که آن شکل خاص راهم نداشته این نام داده شده است حتی بعضی ازلغت‌ها به‌معنی هندوانه هم

نوشته‌اند .

س در سؤالی نوشته‌اند : در کلمهٔ «**ساربان**» « بان » پساوند است به **معنی**«انجام دهنده ونگاهدار» پس معنی «سار» را بفرمایید .

ج در کتب لغت فارسی«سار» رامعانی‌فراوان کرده ویکی‌ازمعانی آنراهم «اشتر» گرفته و«ساربان» یا «ساروان» را نگهدارنده ومحافظ شتردانسته‌اند امااهل تحقیق «سار» رابه‌معنی «سر» و«بان» یا «وان» را پساوند محافظت دانسته وبه معنی سروسرور ودارای سروری وسالاری دانسته‌اند .

س درسؤالی نوشته‌اند اگرپیشاوند «شاه» یعنی بزرك و والاست پس « **شاهدانه**» که دانه‌های ریزدارد چه وجه تسمیه‌ای دارد؟

ج «شاه» یك اسم‌است‌نه «پیشاوند» وبه معنی عالی وبزرك واصلی ومانندآن معنی میدهد چنانکه در ترکیبات «شاهکار» «شاهراه» «شاهرگ» «شاهکوه» ومانند آن است ونام شاهدانه به مناسبت بزرگی و درشتی دانه‌های آن نیست شاید به مناسبت‌اهمیت و منفعت زیاد، این گیاه ودانهٔ‌آن این نام را گرفته باشد و دراین موارد باقیاس به‌سایرانواع آن میوه‌ای با کلمهٔ «شاه» ترکیب میشود مانند «شاه توت»

س درسؤالی خواسته‌اند معنی کلمهٔ «**تأویل**» چیست وچه نوع از کلمات نه‌گانهٔ دستوری است

ج باید توجه داشت که تقسیم کلمات نه‌گانهٔ دستور زبان فارسی است و کلمهٔ «تأویل» یك کلمهٔ عربی ومصدرباب تفعیل است واگرمقصود تطبیق‌با کلمات نه‌گانهٔ دستورفارسی است بامصدر تطبیق میکند اما معنی‌آن بازگردانیدن و بازگشت دادن وتفسیروبیان کردن وشرح‌وبیان کلمه یا کلام بصورتی خارج ازظاهر آن است .

س	شنونده‌ای پرسیده‌اند که **«ماندانا»** درست است یا « ماندان » واگرهر دو درست است به‌چه معنی‌است وماندان غیر از این که مادر کورش بوده آیا زن دیگری هم درتاریخ به‌این‌نام بوده ویاخیر واگر چنین زنی وجود داشته که بوده وچه نقشی‌داشته است .

س	این نام درتواریخ بیشتر بشکل «ماندان» ذکرشده وعلاوه برمادر کورش که دختر آستیاژ بوده نام یکی ازدختران داریوش اول را نیز ماندان نوشته‌اند اما معنی صریح وواضحی برای این نام نشده است .

س	سؤالی داریم مربوط به‌معنی دو کلمه **«بالماسکه»** و**«باسمه»** ومشتقات آنها .

ج	کلمهٔ اول یعنی بالماسکه یك کلمهٔ فرانسوی است و مرکب است از بال به معنی مجلس ومحل‌رقص‌باصورتك وماسك‌اما کلمهٔ دوم یعنی باسمه یك کلمهٔ ترکی‌است و به‌معنی چاپ وطبع ونیزعکس‌چاپ شده روی‌پارچه‌است این دو کلمه مشتقات دیگر مانند بال کوستومه و همچنین باسمه چی باسمه خانه باسمه‌کاری ومانندآن‌دارند.

س	درسؤالی خواسته‌اند که « **تمجمج** » چه نوع کلمه‌ای‌است ومعنی آن‌چیست؟

ج	این کلمه مصدر باب تفعل عربی است وبه‌معنی کلمات را جویده جویده و نادرست ادا کردن وناتمام سخن گفتن است .

س	سؤالی داریم که این است: جمع **«اقوال»** و**«تاویل»** چیست ؟

ج	البته اقوال خودش جمع است اما جمع اقوال اقاویل میشود و جمع تأویل طبق قاعدهٔ عربی تأویلات است .

س	یك دانشجوی دانشکدهٔ علوم سؤالی در مورد عضوبدن « **کلیه** » کرده و نوشته‌اند که « کلیه»درست‌است یا« کلیه» (بتشدید یا)چون‌یکباراز رادیو آنرا بتشدید شنیده‌اند .

ج　این عضو بدن مسلماً «کلیه» بدون تشدید است و اگر ایشان بتشدید شنیده‌اند درست نبوده است .

س　«کلیه» عربی است یافارسی

ج　کلیه عربی وفارسی آن گرده است ضمناً کلیه درعربی بغیر از معنی گرده که مثنی آن کلیتان و کلیتین میشود به‌معانی دیگری مانند دوتندی نزدیك قبضهٔ کمان ویابستنگاه تسمه ودوال از کمان و کلیتان. آنچه ازچپ وراست پیکان تیراست ومعانی دیگری نیزدارد .

س　نامه‌ای است ازیك دانش آموز که از زنجان فرستاده و در آن نوشته‌اند اگر از آخر کلمهٔ «دبیرستان» پسوند «ستان» را برداریم بقیهٔ کلمه یعنی «دبیر» دارای معنی است لطفاً بفرمایید کلمهٔ «دب» که پس از برداشتن «ستان» از آخر دبستان باقی میماند چه معنی دارد؟

ج　«دب» در دبستان با دبیر در کلمهٔ «دبیرستان» از یك ریشه است و چنانکه زبانشناسان نوشته‌اند «دب» از ریشهٔ «دیپ» است که در کتیبه‌های هخامنشی بصورت «دیپی» بکار رفته ودرسومری «دوپ» بوده به‌معنی لوحه وخط و از سومری به اکدی وعربی و آرامی نیز وارد شده‌است و کلمات دبیرستان ودبیر حتی دیباچه ودیوان راازاین کلمه مشتق دانسته‌اند .

س　لطفاً بفرمایید آیا کلمه «رده» غیر ازردیف و گروه ودسته معانی دیگری دارد آیا جنگی بنام جنگ رده در زمان ابوبکر بوقوع پیوسته و آیا «رده» به معنی بازارچه هست یاخیر؟

ج　کلمه «رده» بطوریکه نوشته‌اند در فارسی به‌معنی صف و ردیف و هرچه که در یك ردیف باشد مانند دندان و دکان و خانه آمده است باین جهت ممکن است به‌معنی بازارچه که دکانها در آن ردیف است بیاید اما کلمه‌رده که شاید در

نام خانوادگی‌باهای‌نسبت آمده‌است ودرپهلوی «رکت» تلفظ میشده به معنی آقا وسرور و رئیس روحانی و بزرك ودرلغت به‌معنی دلاور وپهلوان وشجاع نیز آمده ودراین‌بیت فردوسی باین‌معانی‌است: «بپوشید درع سیاوش رد ـ زره را گره بر کمر بند رد» همچنین «رد» به‌معنی کسی که دارای رای قوی باشد گرفته‌شده‌چنانکه درمجمل‌التواریخ‌والقصص آمده‌است«رد کسی‌راخواندندی که رای قوی‌داشته است» . اما جنگ‌هایی که در زمان ابوبکر اتفاق افتاده «رده»: کسروتشدیداست که کلمهٔ عربی‌است واسمی‌است‌از«ارتداد» وعبارت‌از جنگهایی‌است که بامرتدان و کسانیکه ازدین‌اسلام‌بر گشتند در گرفته است.

س یك سؤال دربارهٔ این است که « **چرتکه** » یا « **چتکه** » کدام صحیح است و اصلا ازچه زبانی است ؟

ج هر دو تلفظ از این کلمه معمول و متداول است اما تلفظ دوم یعنی چتکه به تلفظ اصل آن که روسی است بیشتر نزدیك است .

س پس اصل کلمه روسی است .

ج بله .

س درسؤالی‌خواسته‌اند «**عصبی مزاج**» یا «**عصبانی مزاج**» کدام صحیح است؟

ج ازیك نظر عصبی وعصبانی هیچ یك خوب ومناسب مزاج نیست اماعصبی‌صفت نسبی‌است منسوب به‌عصب وعصبانی‌نیزنوعی دیگر صفت نسبی است که مانند آن درجسمانی وروحانی وغیره است .

س درسؤالی نوشته‌اند «غمین» یا «غمگین» کدام صحیح است .

ج غمین یاغمگین بودن درهرحال خوب نیست اما تلفظ واستعمال هردوصحیح است زیرا غمین صفت نسبی غم و غمگین ترکیب غم باپساوند گین استکه بازهم دارا بودن واتصاف را میرساند .

س در سؤالی هم خواسته‌اند بدانند **«فیصل دادن»** و **«فیصله دادن»** کدام درست است .

ج بازهم هردودرست است وهر دو مصدرمرکب فارسی باکلمهٔ عربی‌است فیصل بمعنی قاضی وحاکم ونیزداوری وجداکردن حق از باطل‌است . فیصله هم ازهمین ریشهٔ فیصل است .

س درسؤالی‌نوشته‌اند: **«فروگذاری»** درجملهٔ «ازهیچ گونه کوششی‌فروگذاری نکرد» با(ذال) یابا(ز) کدام صحیح است

ج اینجا «فروگذاری» بمعنی‌فرونهادن وقصوروترك کردن وخودداری با(ذال) صحیح است نه با (ز)

س درسؤالی اصل ومعنی کلمهٔ **«یقلابی»** را خواسته‌اند

ج این کلمه بصورت یقلاوی نیزبکاررفته وبه‌معنی ظرفی است که سربازان درآن خوراك میخورند واصل کلمه فارسی‌است وبا (غ)نوشته شده و«یغلاو»، «یغلو» و«یغلوی»نیزنوشته شده ودرخراسان لغلاو وبعدها در محاوره لغلغو گفته شده واصلا بمعنی‌ظرف آهنین‌دسته داراست که درآن روغن‌وچیزهای‌دیگرریخته برای‌بریان کردن بکار میبرند .

س درسؤالی خواسته‌اند بدانند « **نیلین**» یا « **نیلگون** » کدام درست‌تراست

ج هردو کلمه درست‌است منتهی‌یکی‌ازترکیب نیل با«گون» درست شده بمعنی نیلی رنك و نیل مانند ودیگری صفتی نسبی است و از ترکیب نیل باعلامت صفت نسبی «ین» درست شده است

س دانش‌آموزی‌ازمشهد نامه‌ای فرستاده ودرآن نوشته‌اند: « بطوریکه استحضار دارند معمولادرمکالمات فارسی کلمهٔ **«راستی»** رابطور«تکه کلام» و بمعنی ضمناً بکار می‌برند مثل « راستی آن موضوع را فرمودید ؟ » خواهشمندم دراین‌مورد توضیح‌فرمایید چگونه وچرا این کلمه اصطلاح شده است، ومثل

اینکه «تکه کلام» دراین نامه درست نباشد و«تکیه کلام» درست باشد

ج بله « **تکیه کلام** » درست‌است وا گر«تکه کلام» درنامه نوشته‌اند درست نیست و در هر صورت ممکن است کلمهٔ «راستی» تکیه کلام بعضی باشد اما دراصل «راستی» بصورت قید تأ کید وایجاب وبه‌معنی «واقعاً» «حقیقة» وما نند آن بکار می‌رود. البته دربعضی جمله‌های پرسشی‌هم‌بصورتی که‌ایشان درنامه‌نوشته‌اند بکارمی‌رود و دراین موردهم معنی تأ کید وایجاب از آن خواسته میشود ودر جملات غیرپرسشی بیشتر برای تصدیق و تائید و تأ کید و ایجاب به‌کاربرده می‌شود مانند این شعرازملك‌الشعرا بهار:

«راستی دفترسعدی به گلستان مـانـد
طیباتش به‌گل و لاله و ریحان مـانـد
اوست پیغمبر و آن نامه بفرقان‌ماند
وآنکه اورا کند انکاربه شیطان ماند
عشق‌سعدی نه‌حدیثی‌است که‌پنهان‌ماند
داستانی‌است که‌برهرسر بازاری‌هست»

البته ما کلمهٔ «راستی» را دربعضی موارد دیگر نیز به‌کارمی‌بریم وازآن معنی ایجاب یاتوجه دادن مخاطب به‌اصل مطلب ویادآوری وبازهم تأ کید رامی‌خواهیم چنانکه مثلامی گوییم : «راستی تایادم نرفته اجازه بدهید این‌مطلب رابشمابگویم»

س درنامه‌ای معانی‌نام‌های «**بیژن**» و«**هوشنگ**» راپرسیده‌اند

ج «بیژن» صورت قدیمی و باستانی‌آن «ویژن» و «ویجن» بوده اما معنی روشن و صریحی برای آن نشده است این اندازه میدانیم که بیژن پسر گیو از پهلوانان شاهنامه‌است وداستان اوبامنیژه شهرت دارد اما «هوشنگ» در اوستا

«هئوشینگهه» گفته میشده و دراصل بمعنی کسی است که منزل ومسکن خوب فراهم سازد ضمناً همیشه باصفت «پرذات» بمعنی پیشداد آمده وبر کسیکه در پیش قانون گذارویااول واضع قانون بود اطلاق شده البته در لغت‌ها آنرا بمعنی خرد وهوش و آگاهی نیز گرفته‌اند

س در نامه‌ای نوشته‌اند ریشه ومبدأ کلمهٔ **«ششدانگ»** را اعلام ولطفاً بفرمایید چرا وقتی میخواهندهمگی وتمامی شیئی را معرفی نمایند میگویند «ششدانك» فلان ونمیگویند «هفت‌دانك» یا «ده‌دانك»

ج خود کلمهٔ «دانگ» بمعنی شش یك واحدی مانند ملك وخانه است ازاین‌جهت وقتی میخواهند تمام آنرا بگویند شش دانك آن گفته میشود درمقیاس قدیم هم دانك چهاریك درم ومثقال بوده است بنابراین یك دانك یك ششم چیزی است اما گاهی دانك بمعنی مقدار کم وجزئی ازچیزی نیز بکار میرود وضمناً کلمه را«باوگنه» همریشه گرفته‌اند

س اینکه در محاوره ، گردش و مسافرت یامهمانی بشکل پیك‌نیك را «دانگی» میگویند ارتباط بااین کلمه دارد؟

ج بله درست دانگی که دربعضی نقاط«دنگی»(بضم‌اول)نیز تلفظ میشودبجای‌پیك نیك‌است بطریقی که هر کس‌درمسافرت یا گردش‌پولی‌بسهم‌خود بپردازد ودر قدیم این‌اصطلاح دانگانه گفته میشده‌است ضمنا بدنیست بگوییم که اصطلاح دانك درمورد خط هم‌بکاربرده میشود

س نامهٔ دیگری‌ازملایررسیده‌است که نوشته‌اند بفرمایید‌اینکه نام بعضی‌ازدیهای قم درآخر آنها لفظ «**گرد**» است مانند «**دستگرد**» «**نوگرد**» «**کناره‌گرد**» معنای‌آنهاچیست و«گرد» دراینها برای‌چه چیز بکاربرده شده است و نشانهٔ آن چیست واین‌نام آیا درآخر نام شهرستانهای دیگریافت میشود

ج یکی ازمعانی کلمهٔ «گرد» که دراین نام‌ها «گرد» بکسر اول تلفظ میشود شهر است وتلفظ قدیمی آن «کرت» یا «کرد» بوده ومعرب همین کلمه گرد «جرد» شده مانند «دستجرد» «بروجرد» و همین کلمه گرد را با «گرود» یا «گراد» روسی بمعنی شهر ازیك ریشه میدانند و نظیر همین تلفظ درسایر زبانهای اروپائی نیزهست.

س دراینجا سؤالی دیگرهم مربوط به **«بروجرد»** است .

ج در بارهٔ آنهم این مطالب باید گفته شود که جزءِ دوم آن یعنی «جرد» معرب گرد است .

س اما نوشته‌اند که عوام آنرا «ولوگرد» میخوانند آیا در اصل ولو گرد است یا «بروجرد»

ج موضوع اینکه چرا بقول ایشان عوام آنرا ولوگرد میخوانند قابل مطالعه و تحقیق است اما درباره «جرد» بحثی نیست

س درسؤال دیگر نوشته‌اند دراسامی قراءِ آذربایجان کلمهٔ **« جیق »** معمولازیاد پیدامیشود مثل **«ملاجیق»** . **«قلعه جیق»**. **«میدان‌جیق»** وغیره مقصود از جیق چیست

ج جیق‌یاچیق یاجووجق‌وچق که با(غ) هم می‌نویسند کلمهٔ ترکی‌است به‌معنی پرده وچادر ومانندآن که ازچوبهای باریك میسازند ودر آلاچیق یا الاجیق نیزهست که به‌معنی سرا پرده وسایبان دوستونی است

س لطفاً بفرمایید : **«ادیال »** چه لغتی است وبچه معنی است وآیا کلمهٔ ترکی یا خیر

ج «ادیال» بمعنی پتوروسی است

س درسؤالی نوشته‌اند **«مند»** چه‌لغتی‌است ومعنی آن در کلمات «ارجمند-دانشمند»

« هوشمند ـ ثروتمند ـ مستمند » وغیره چیست و توضیح فرمایید که یك معنی دارد یا در کلمات مختلفه دارای معانی دیگری هم هست

ج «مند» پساوند اتصاف ومالکیت است ودراصل «اومند» تلفظ میشده که در کلمات «برومند .تنومند» ونیز دانشومند که درقدیم بکار رفته است بهمین شکل دیده میشود البته امیدواریم کلمه «آبرومند »با این کلمات اشتباه نشود چون در آنجا کلمهٔ آبرو بهمند متصل شده است

س «آرزومند» هم اینطوراست .

ج بله در آنجا هم خود کلمهٔ اول به‌اوختم میشود ودرهر صورت این پساوند در کلمات دیگر بصورت «مند» مانده است و بکلمات فارسی و عربی معمول در فارسی هم پیوسته میشود ومعنی دارنده وصاحب میدهد

س شنونده‌ای درنامهٔ خود سؤالی اینطور مطرح کرده‌اند که «استادارجمند خدا» که خداست «ناخدا» چرا ناخد است اگر تعبیر کنیم خدا مخفف خودآست وناخدا . ناخودآست وبوسیله دیگری آورده شده چرا بـه‌خلبان هواپیما و شوفر اتومبیل که بوسائل خود روهای خویش آورده شده‌اند ناخدا نگویند واین لقب را به هادی کشتی داده‌اند .؟»

ج ابتدا در این مورد باید بیك اشتباه کـه در توجیه عامیانهٔ نام خدا یعنی ذات باریتعالی پیدا شده اشاره کنیم آنوقت بشرح کلمات بپردازیم این توجیه همان است که خدا را «خودآ» گرفته‌اند درصورتیکه اصل کلمه درپهلوی «خوتای» است که آنرا مربوط به کلمه‌ای درسانسکریت دانسته‌اند که در آنجا معنی از خود زنده یااز خود آغاز کـرده میدهدناخدا هم دراصل «ناوخدا» است یعنی خداوند وصاحب کشتی چون درفارسی «ناو» به‌معنی کشتی و«خدا» علاوه برنام ذات خداوند معنی صاحب، بزرگ ودارنده نیزمیدهد پس دو کلمهٔ خداوناخدا در «خدا» مشترکند اما در کلمهٔ دوم «نا» نشانهٔ نفی نیست ضمناً باید دانست که

کلمهٔ نوی «Navy» درانگلیسی با «ناو» فارسی یك ریشه دارد .

س نامه‌ای است که از اراك فرستاده و در آن نوشته‌اند **«طاق نصرت»** یعنی چه وچرا این لغت را برای این نوع طاقها که در جشنها برپا میشود انتخاب کرده‌اند

ج طاق نصرت چنانکه ازنام‌آن پیداست طاق پیروزی است کـه علاوه بر آنکه بمناسبت پیروزی شاهان وامیران بسته می‌شده به‌مناسبت هر جشن یا سرور و شادی نیر بسته شده وبهمین نام متداول ومعمول گشته است اما در قدیم طاقی را که به مناسبت جشن وشادی می‌بستند «خوازه» می گفتند ودر تاریخ بیهقی بارها به‌این معنی بکاررفته‌است چنانکه می‌نویسد : «ایشان چون شنیدند که امیر نزدیك نیشابور رسید خواستند که خوازه‌ها زنند وبسیار شادی کنند» و سوزنی گوید :

«گرباتوزخانه سوی کوی‌آیم بندند چه خوازه‌هاوآیینها»

س درسؤالی خواسته‌اند بدانند لغت **«مألوف»** چه معنی دارد .

ج این کلمه اسم مفعول از «الفت» یعنی خو گرفتن است و به معنی خو گرفته و الفت داشته است

س آقای دکتراسم فاعل این کلمه «آلف» می‌شود

ج طبق قاعده بله امابجای‌آن «الیف» را که صفت مشبهه‌است بیشتر بکارمی‌برند یعنی‌خوی گیرنده والفت دارنده .

س سؤالی دربارهٔ کلمهٔ **«مهندس»** است که معنی‌آن هندسه دان است ولی‌بکسی که مثلا در رشتهٔ کشاورزی تخصص دارد وتحصیلات عالیه را پیموده مهندس میگوییم .

ج «هندسه»معرب کلمهٔ «اندازهٔ» فارسی‌دراصل به‌معنی حدوقیاس‌ومقدار ودانشی

است که در آن ازحالات مقادیر از جهت اندازه گیری بحث میکند و از این کلمه مهندس که اسم فاعل آن است به کسی گفته میشود که بطور کلی باعدد ومقدار واندازه گیری ومسائل فنی‌سر وکاردارد وبهمین جهت برمهندس برق وماشین‌وساختمان وغیر آن اطلاق‌میشود ومهندس کشاورزی هم‌درامورمربوط به زراعت ومسائل‌فنی‌وکارهای مربوط به‌زمین وماشین‌های کشاورزی‌ومانند آن‌تخصص دارد باین ترتیب باو نیز مهندس میگویند .

س آقای دکترضمن نامه‌های رسیده نامه‌ای است که در آن نوشته‌اند معنی « **میزگرد** » رالطفاً بفرمایید

ج «میز گرد» چنانکه ازنام‌آن پیداست میزی است که همه طرف آن‌یك حال را داشته باشد وبالا وپائین درآن ملحوظ نشود بنابراین کسانیکه گرد آن می‌نشینند تقدم و تأخری برای‌خود قائل نیستند واگر دربارهٔ موضوعی‌بحث میکنند همه بیك درجه حق‌اظهارنظرو رأی دارند وکسی بردیگری برتری وتفوق ندارد ظاهراً اصطلاح میز گرد از زمان آرتورپادشاه قدیمی انگلیس ودلاورانی که گرد آن‌نشستند وتصمیمی گرفتند اتخاذ ومعمول شده است

س شنونده‌ای معنی لغت «**پردیس**» را پرسیده و هم چنین نوشته‌اند آیا گفتن کلمهٔ « **کودکك** » صحیح است یاخیر؟

ج درمورد کلمهٔ «پردیس» باید گفت که به معنی باغ وبوستان وبهشت است که «فردوس» نیز بهمان معنی است و «فردوس» معرب کلمه‌ای است که در اصل زبان مادی « پائیری دئزا » (pairi - Daéza) تلفظ می‌شده . بـه معنی محوطهٔ محصوروباغ وبوستان که به معنی بهشت نیز گرفته شده وهمین کلمه بزبانهای اروپایی نیزراه یافته ودر زبان فرانسوی«پارادی» «paradis» شده است اما در بارهٔ « کودکك» چون خـود کلمهٔ « کودك» به‌معنی طفل وبچهٔ

کوچك است ومعنی کوچکی‌را میدهد اضافه کردن کاف تصغیر که به معانی تحبیب وترحم وتحقیر ومانندآن نیزمیآید لزومی‌ندارد .

س	خواهشمندم‌توضیح‌بفرمایید که در کلمات **«حیوانك»** و **«طفلك»** و **«مردك»** ومانندآن این‌کاف جه معنی دارد وبکاربردنش صحیح است یاخیر؟

ج	دراین موارد همان معانی ترحم یاتحبیب ویاتحقیر را میرساند ودرهریك از این موارد بیك معنی است چنانکه در «حیوانك» برای ترحم ودلسوزی ودر «طفلك» همین معنی یا تحبیب ودر «مردك» تحقیراست وغالباً هم معنی‌تصغیر و کوچك شمردن میدهد مانند «کلاهك» «کلاه کوچك» ومانندآن .

س	شنونده‌ای معنی‌این‌لغات راخواسته‌اند : **خلق - صرة** (باصاد) **سوام - هیون اعتزال - امتثال کردن - ایدون**

ج	«خلق» به معنی کهنه وجمع آن‌هم«خلقان» (بضم‌خ) است «صره» باصادبه‌معنی کیسه چنانکه درکلیله ودمنه آمده است : «نقدی سره ازآن صره برداشت»

س	«سره» (بضم‌س) باسین هم داریم یانه

ج	بله آنهم‌عربی وبه‌معنی«ناف»است‌اما «سوام» جمع «سامه»است‌به معنی زهردار وهمیشه بجای حیوانات زهردار می‌آید وغالباً با «هوام» مترادف میشود که جمع «هامه»است به‌معنی‌شترومرکب واسب - اعتزال مصدرباب افتعال است به معنی گوشه نشینی و کناره گرفتن - امتثال کردن به معنی فرمان بردن است که مصدر مرکب فارسی وعربی است و«ایدون» کلمهٔ فارسی‌است به‌معنی اینطور واین‌چنین.

س	شنونده‌ای درنامهٔ خود نوشته‌اند . کلمهٔ **«کافی»** با «قابل قبول» و «خوب» مقایسه ومعنی شود باذکرمثال وتقویم این کلمات به‌نمره ، منظورم این است که «کافی» ازلحاظ تقویم به‌نمره چه نمره‌ای میشود و«قابل‌قبول» و«خوب» چه نمره‌ای

ج بدواً باید گفت که «کافی» به‌معنی «بسنده» است و ممکن است کاری یا چیزی «بسنده» باشد اما «قابل قبول» یا «خوب» نباشد و ممکن است در عین اینکه کافی است قابل قبول وخوب هم باشد ودرمیان این درجات شاید «خوب»بالا تر و«قابل‌قبول» مرتبهٔ متوسط و«کافی» مرتبهٔ پایین تر باشد اما ازنظر دیگر «خوب» دربرابر «بد» و«قابل‌قبول» دربرابر «مردود» و«ردشدنی» و«کافی»در برابر «ناقص» یا «کاسته» ومانندآن قراردارد .

س نویسندهٔ نامه خواسته‌اند که مثالی هم ذکر بفرمایید

ج برای مثال می‌توانیم بگوییم که «دراین مورد سخن گفتن کافی است زیرا این سخنان قابل‌قبول است وسخن خوب کم هم‌باشد اثردارد» ضمناً«کافی» به‌معنی «کاردان» نیزهست ودرقدیم نیزباین‌معنی به‌کارمی‌برده‌اند وجمع آن« کفات» می‌شود یعنی‌کاردانان . نکتهٔ دیگر که در این‌جا باید بآن توجه داشت جای ومحل بکاربردن هریك ازاین کلمات است چنانکه کلمهٔ « خوب » همیشه در برابر «بد» قرارمیگیرد واگر خارج ازاین معنی باشد درست نیست گاهی‌هم «خوب» بصورت قید به‌کارمیرودچنانکه میگوییم:«خوب می‌نویسد»

س خواهشمندم معنی کلمهٔ **«ناموس»** را بفرمایید

ج کلمهٔ «ناموس» درفارسی وعربی هر دو وارد شده وجمع آن «نوامیس» بکار رفته است . اما خود کلمه معانی مختلف دارد ازجمله قاعده وقانون چنانکه «ناموس‌طبیعت» یعنی قانون طبیعت وبه‌معنی سروصدا وشهرت وآوازه وآبرو وحیثیت وعفت وعصمت ومانندآن به‌کاررفته است چنانکه دراین بیت مثنوی آمده است :

« ای دوای نخوت و ناموس ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما»

ودراین بیت جمال‌الدین عبدالرزاق‌خطاب به‌خاقانی‌شروانی به معنی‌بانگ و آوازه آمده :

«گوید خاقانیا اینهمه نامـوس چیست
نه هر که دوبیت گفت لقب ز خاقان برد»

اما امروزدرفارسی بیشتر به‌معنی عفت وعصمت بکاربرده می‌شود ودراین‌عبارت سعدی به‌معنی آبرووحیثیت وشرف ومانندآن است :

« پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد »

س آقای دکتر کلمهٔ «ناموس» اصلا عربی است ؟

ج خیر کلمه اصلا یونانی ودرآن زبان « نموس Nemos » تلفظ میشده بمعنی عادت وشریعت وچنانکه گفتیم درعربی وفارسی هردو ازآن زبان وارد شده و درعربی بمعنی صاحب رازوآگاه برنهان امرونام جبرئیل ومرددانا وماهردر کار ومرد سخن چین ومکروحیله ونیزبمعنی خوابگاه شیروهم چنین وحی و مانندآن است

س پس درفارسی هم‌به همین معانی‌به کارمی زودیاخیر ؟

ج درفارسی به‌معانیی که قبل‌از این گفتیم بیشتر به‌کار می‌برند و به معنی‌جنگ وجدال‌و کمین‌گاه‌صیاد وصاحب سراوخانه ومنزل ومانندآن‌نیز به‌کارمی‌رود.

س سؤالی داریم کـه نوشته‌اند : کلمـه **«منجلاب»** را بفرمایید از چه ریشه‌ای است ؟

ج کلمهٔ « منجلاب » یك لغت فارسی است که در فرهنگ‌ها نوشته‌اند بـه گوی (بافتح‌اول) گویند که درپشت حمامها ومطبخها کنند تا آبهای چرکین‌و کثیف به‌آنجارود ونیز به‌آب بدبووآلوده اطلاق شده است سعدی گوید :

«اگر برکه‌ای پر کنند ازگلاب ـ سگی دروی افتد کند منجلاب» اما دربارهٔ

ترکیب وریشهٔ کلمه فعلا نمی‌توان نظری قاطع وصریح بیان کرد

س نامه‌ای داریم که در آن سؤال کرده‌اند آیا بهتر نیست کلمهٔ **«خرمشهر»** را مانند کلمات **«خرم آباد»** و **«خرم دره»** جدا بنویسیم چون ازدو کلمه تشکیل شده اگر باینصورت بنویسیم آیا صحیح است یاغلط؟

ج دراین‌موارد قاعدهٔ ترکیب صفت وموصوف مقلوب جاری است که درحقیقت بصورت‌یك کلمه درمی آید ویك معنی پیدا میکند البته «خرم آباد» هم از نظر اینکه کلمهٔ بعدبا(آ) شروع میشود وهم‌ازجهت‌اینکه ترکیب خاص «خرم» و «آباد» دوصفت است شکل‌دیگری دارداما در«خرمشهر» ترکیب کلمه‌ایجاب میکند که متصل‌بهم نوشته شود و«خرم‌دره» هم اگردرخواندن یانوشتن‌مانعی نداشته باشد و کلمه نازیبا نشود ممکن است که متصل‌نوشته شود .

س نامه‌ای از یك دانش آموز کلاس پنجم طبیعی است که آیا کلمهٔ « **میترا** » همان کلمهٔ پهلوی میثراست ومیترا معنی دارد یانه ومیثرا که درزبان پهلوی آمده ونام دختراردوان پنجم بود دارای معنی هست یانه »

ج بطورکلی باید بگوییم این کلمه درسانسکریت میترا (mitra) ودراوستاو پارسی باستان میثرا (mithra) ودرپهلوی «میترا» و«میثرا» است ودراصل از ریشهٔ « میت mith » سانسکریت آمده به معنی پیوستن و خلاصه همین کلمه بصورت «مهر» در آمده که معانی بیشمار دارد . از جمله واسطهٔ میان آفریدگار وآفریدگان و وظیفه وتکلیف وفروغ وروشنایی . ونیرو ودوستی ومحبت ونیز به معنی خورشید ونام ماه هفتم سال و روزشانزدهم هرماه‌است .

س درسؤالی نوشته‌اند کلمهٔ « **لر** » (بفتح ل) ترکی است وچه معنی‌دارد؟

ج این کلمه مانند پساوند نسبت است وممکن است درآخر نام خانوادگی بیاید ونسبتی رابرساند یااینکه مطلب ومقصود مربوط بچیزی رابیان کند .

س درسؤالی هم معنی دواسم « **کوروش** » و « **داریوش** » را خواسته و نوشته‌اند که اصل آنهم همینطور تلفظ می‌شود یا نه؟

ج « کوروش» دراصل فارسی باستان « کورو» ودرحالت فاعلی « کوروش» تلفظ می‌شده و«داریوش» در فارسی باستان حالت فاعلی «دار واوش» تلفظ می‌شده است و نام داریوش را مرکب از «دارا» و « وهو Vahav » به معنی نیکی دانسته‌اند جمعاً به معنی دارندهٔ نیکی .

س در سؤالی هم معنی نام « **منوچهر**» را خواسته و نوشته‌اند آیا کلمه‌ای است پهلوی واصل آن چه بوده‌است ؟

ج نام «منوچهر» دراوستا «مانوش‌چیثرا» است که جزء دوم آن « چیثرا » همان «چهر»است که دراصل به معنی نژاد است اما به معنی صورت وروی نیز گرفته شده و «مانوش» را نام یکی ازپهلوانان دانسته‌اند وبعضی از لغت‌ها نوشته‌اند نام کوهی‌است که منوچهر برفراز آن بدنیا آمده‌است‌وضمنا بعضی‌ازلغت‌نویسان «منو» را مخفف «مینو» به معنی بهشت دانسته‌اند و«منوچهر» رابهشت روی و بهشت صورت معنی کرده‌اند .

س درنامه‌ای نوشته‌اند که «**ارسی**» بدو معنا آمده یکی کفش و دیگری درهای قدیم سالن که بالا وپایین می‌آید. ریشهٔ این لغت از کجاست؟

ج «ارسی» منسوب‌است به‌نام روسیه ودرقدیم همینطور کـه نوشته‌اند به کفش و نیزبه درهای‌اطاق که بالا وپایین می‌رفت می‌گفتند وچون به روسیه «ارس» می‌گفتند منسوب به‌آن «ارسی» گفته می شد.

س درسؤالی‌نوشته‌اند که می‌گویند فلانکس کهنه « **قالتاق** » است معنی‌این‌لغت چیست وبچه ترتیب نوشته می‌شود وریشهٔ‌آن از کجاست ؟

ج «قالتاق» دراصل ترکی است وبادوقاف وت نوشته می‌شود واصلابه معنی زین

اسب است و «قالتاقچی» یعنی زین ساز واینکه درمثل آمده است « کهنه قالتاق است» ارتباط با معنی همین کلمه دارد. شاید یعنی زیاد سمج و گستاخ وزرنك.

س درسؤالی نوشته‌اند : « زبان رسمی مردم الجزایر آیا عربی است واگرهست همین عربی عادی است یاتفاوت دارد؟»

ج زبان مردم الجزایرعربی است ودراصل بازبان عربی معمولی تفاوت ندارد .

س در سؤالی نوشته‌اند . « از گوستاو لوبون که تألیفات اسلامی شنیده‌ام خیلی دارد چه کتابهایی بفارسی بر گشته وترجمه‌شده که درجستجوی تهیه‌اش باشم»؟ امامثل اینکه «درجستجوی تهیه‌اش باشم» درست نیست

ج بله همانطور که توجه کردید در«جستجوی تهیه‌اش باشم» درپایان سؤال درست نیست .

ج یا باید بنویسند « در صدد تهیه‌اش باشم » یا « در اندیشه‌اش باشم » یا « در جستجویش باشم » در هرصورت گوستاولوبون دانشمند فرانسوی که بسال ۱۹۳۱ میلادی در گذشته است یك تألیف عمده دربارهٔ تمدن اسلام دارد که بفارسی ترجمه شده است .

س درسؤالی نوشته‌اند : کلمهٔ **«عقار»** بفتح درست یابکسر و بچه معنی است؟

ج «عقار» را اگر بفتح تلفظ کنیم به معنی مال وثروت منقول است واگر بضم (ع) تلفظ کنیم به معنی شراب است واما این کلمه نیزبه معنی ثروت ومال و دارایی به‌کارمیرود.

س آیا کلمهٔ **«فامیلی»** از فارسی بانگلیسی آمده یا ازانگلیسی به فارسی داخل شده .

ج این کلمه دراصل از زبان فرانسوی که در آن فامی (Famille) تلفظ میشود وارد فارسی شده چون درزبان انگلیسی «فامیلی ـ Family» گفته میشود و همین کلمه ترکیبات مختلف درفارسی پیدا کرده مانند «فامیلی» بایاء نسبت

بمعنی خانوادگی و«فامیلدار» ومانندآن وبررویهم بهتر است ازاستعمال این کلمه که خیلی هم شکل فارسی گرفته ومعمول‌شده است خودداری کنیم‌زیرا بجای آن کلمه «خانواده» و«خاندان» ومانندآنرا داریم .

س درسؤالی‌تفاوت‌معنی«**مستور**»با «س‌وت»و«**مسطور**» با«س‌وط» راخواسته‌اند

ج «مستور» با «س‌وت» اسم مفعول از «ستر» بــه معنی پوشیده شده و «مسطور» با (س‌وط) اسم مفعول از«سطر» به‌معنی نوشتن درمعنی نوشته شده می‌آید .

س درسؤالی‌نوشته‌اند بفرماییدپسوندهای «**انه**» که‌در آخر کلمات «**حکیمانه**» «**فقیرانه**» «**ابلهانه**» وغیره میآید به‌چه معنی وبچه صورت‌است؟

ج پساوند«انه» درآخر کلمات مختلف فارسی‌وعربی‌می‌آید وقید وصف و کیفیت درست میکند ودراینگونه کلمات چنانکه نظرا کثریت برآنست «ه»نسبت یا اختصاص وشباهت به «ان» جمع‌متصل‌شده‌است. مانند«خردمندانه» یعنی‌مانند ومنسوب به خردمندان «فقیرانه» مانند یا مختص و منسوب به فقیران اما در بسیاری‌ازکلمات مانند «شکرانه» «صبحانه»«عصرانه» وامثال آن‌اینطور نیست و«انه» پساوند درآخرآنها آمده وقید درست کرده است .

س یك دانش‌آموز سال پنجم ادبی ازرضائیه نامه‌ای نوشته وخواسته‌اند بفرمایید تفاوت کلمات «**برعکس وبالعکس**»چیست وآیامیتوان‌این‌دو کلمه رابجای هم استعمال نمود؟

ج «برعکس» یك ترکیب فارسی و عربی است یعنی «بر» حرف اضافهٔ فارسی و «عکس» کلمهٔ عربی . اما «بالعکس» یك ترکیب عربی‌است یعنی«ب» حرف جرعربی با «عکس» اسم معرف به «ال» و معنی هر دوترکیب یکی است و میتوانیم بجای هم بکارببریم . اما ترکیب «برعکس» که فارسی‌است بهتر بکار برده می‌شود .

س آقای دکتر اگر «بعکس» بکار برده شود چطور کلمه‌ای است و درست است یا نه؟

ج «بعکس» هم ترکیب فارسی است یعنی «به» حرف اضافه با «عکس» ترکیب شده و به‌کار بردن آن درست و بسیار بجاست.

س درسؤالی نوشته‌اند کلمهٔ «**فکاهی**» ازقدیم بوده ویاتازه استعمال می‌شود آیا این کلمه اصلا تازی است؟

ج کلمهٔ «فکاهی» که درفارسی به‌ضم اول تلفظ میشوددراصل بفتح اول ومنسوب است به کلمه «فکاهت» عربی که به معنی هرسخن یا نوشتهٔ خنده‌آور و طیبت آمیز است وخود«فکاهت»ازقدیم‌به‌کارمی‌رفته‌است اما اصطلاح«فکاهی» که‌باین گونه نوشته‌ها وسخنان اطلاق می‌شود تاحدی تازه است.

س سؤالی دیگر این است که کلمهٔ «**رواق**» باضم اول درست است یابکسریا فتح

ج این کلمه دراصل بکسراول یعنی «رواق» درست است وعربی‌است. وجمع آن «اروقه» و «رواقات» است وبه معنی پیشگاه خانه، ایوان درطبقه دوم، پردهٔ جلوخانه و«رواق بی‌ستون» و«رواق زبرجد» کنایه از آسمان است. حافظ گوید:

«براین رواق زبرجد نوشته‌اند به‌زر ـ که جزنکویی‌اهل کرم نخواهد ماند»

س در سؤالی معنی کلمهٔ «**اثیر**» (باث) و «**لوید**» و«**احجام**» و «**اماصحا**» را خواسته‌اند.

ج «اثیر»باث‌سه‌نقطه‌به‌معنی کرهٔ آتش‌است که‌بالای کرهٔ‌هواقراردارد و آنچه‌بالای هوای کرهٔ زمین قرار گرفته است. هم چنین هرچیز که خالص و مصفا است ونیزروح عالم است.

س این کلمه دراصل عربی است؟

ج دراصل کلمه عربی نیست بلکه اصلا یونانی است و معرب شده است اما کلمهٔ «لوید» یك‌لغت فارسی است به معنی دیگ وپاتیل بزرك مسین است و دراین بیت‌فردوسی مطلق‌دیگ گرفته شده و گفته است: «بیاوردازیر ورویین‌لوید. برافروخت‌آتش بروزسفید» اما «احجام» جمع «حجم» است و «اماصحا» آغازشعری است ازعتاب بن ورقاء شیبانی باین شکل «اماصحا اماارعوی اما انتهی ..» و معنی «اماصحا» اینست که «آیا بهوش نیامده و ازمستی هشیار نشده است»

س در سؤالی نوشته‌اند کلمات «شنبه ـ قرمز ـ کبریت» از چه ربانی وارد شده‌اند و کدامشان فارسی است؟»

ج کلمهٔ «شنبه» از «شبت» عبری وارد فارسی شده و کلمهٔ «قرمز» در اصل از سانسکریت «کرمز» آمده و «کبریت» دراصل اکدی بوده وازآنجابه عربی وفارسی‌آمده است امابشکلی که‌اکنون به‌کارمیروند همه فارسی هستند. و ضمناً قرمزدراصل کرم وحشره‌ای است خاردار

س بفرمایید «مأمن» به چه معنی است ؟

ج «مأمن» یعنی جای امن و به معنی پناهگاه و جای آسایش نیز گرفته میشود واین کلمه اسم زمان ومکان از «أمن» است

س درسؤالی نوشته‌اند کلمهٔ «تالی» به‌چه معنی‌است؟

ج «تالی» اسم فاعل از«تلو» است و «تلو» به معنی دوم بودن و بعدآمدن ودنبال بودن و مانند آن است و«تالی» به‌معنی «دومی» و «بعدی» و «بدنبال‌آمده» گرفته می شود. گاهی هم به معنی مؤخرمی‌آید وبعد از «مقدم» قرار داده می‌شود و «مقدم و تالی» می گویند خود «تلو» بکسرهم بصورت صفت بکار می رود .

س دانش آموزی سؤال کرده‌اند « نثر » با «ث» به‌چه معنی است و با «ص» چه معنی دارد ؟

ج «نثر» با (ث) دراصل به‌معنی «پراکندن» است و اسم مفعول آن «منثور» نیز به معنی پراکنده شده است و « هباءً منثورا » هم در قرآن کریم « هدر رفته وپراکنده شده» معنی‌می‌دهد .

س «نثر» به‌معنی نوشته که درمقابل «نظم» قراردارد همین کلمه است یاخیر ؟

ج بله همین «نثر» (باث) دراصطلاح ادبی‌مقابل نظم یاشعرقراردارد وچون‌سخن بصورت پراکنده بدون وزن و نظم خاص نوشته می‌شود «نثر» نام گرفته است وهمان صفت «منثور» به کلام وسخن نیرداده شده است .

س ایشان درهمین سؤال معنی «نصر» با (ص) را هم خواسته‌اند .

ج معنی آن واضح است وبه معنی «یاری کردن» و «یاری دادن» آمده است

س شنونده‌ای پرسیده‌اند . «بفرمایید کلمهٔ «قند» فارسی‌است یاترکی وپیدایش آن درچه تاریخ وسازندهٔ آن کی بوده»

ج کلمهٔ «قند» معرب کلمهٔ «کند» هندی است که همین تلفظ در زبان فارسی و هم چنین به معنی آنچه مانبات می گوییم در زبانهای اروپایی هست ودر اصل «کند» بطور مطلق به قطعه یا پاره و مخصوصاً قطعهٔ همین مادهٔ شیرین گفته شده است و صنعت قند سازی از نیشکر خیلی قدیمی است ودر روزگار قدیم در هندوستان ونواحی دیگر آسیا رواج داشته . در جنگهای صلیبی در شرق اروپائیان نیشکر و قند را شناختند امـا صنعت قند سازی از چغندر از قرن هیجدهم رواج یافته است .

س شنونده‌ای هم از زنجان نامه‌ای نوشته‌اند که چند سؤال دارد ، درسؤال اول نوشته‌اند : کلمهٔ «نطع» ازچه گرفته شده وآیا به معنی سفره‌ای‌است که در روی آن آدم سر می‌بریده‌اند ویااینکه معنیش غیر از آنست ؟

ج «نطع» يك اسم است و در اصل به معنی پوست دباغی شده است که زیر پای مردم محکوم بمرگ می‌انداخته‌اند واما اصلا بمعنی مطلق فرش و گستردنی است چنانکه «نطع شطرنج» نیز گفته میشود .

س در سؤال دیگر نوشته‌اند : کلمهٔ «مساء» آیا بمعنی غروب است واگر معانی دیگری دارد بفرمایید؟»

ج «مساء» در برابر «صباح» قرار دارد وجمع آن «امسیه» است وازظهر تاغروب ودم غروب ومغرب را نیزمی گویند. سعدی درداستان طوطی‌وزاغ در گلستان «صباح ومساء» را مقابل هم قرارداده و گفته است «علی الصباح بروی توهر که برخیزد ـ صباح روز سلامت براو مسا باشد»

وسؤال دیگر ایشان این است که کلمهٔ «**شهاب ثاقب**» به معنی « **نیازك** » یعنی چه ولطفاً توضیح بیشتری درباره‌اش بفرمایید .

ج «شهاب ثاقب» که جمع آن «شهب ثاقبه» گفته میشود عبارت است از ستارهٔ روشن ونیز شهاب شعله‌ای است مانند تیر که در آسمان دیده می‌شود که از سویی بسوی دیگر بسرعت می‌رود .

س در سؤال دیگر نوشته‌اند : کلمهٔ «موزه» به معنی پوتین و چکمه آمده است لطفاً توضیح دهید که مصدرش چیست واگر معانی دیگری هم دارد بفرمایید.

ج اینجا لابد مقصودشان از «مصدر» اصل آن است والا چون مصدر را در مورد فعل بکارمی‌بریم اینجا بکاربردن مصدردرست نیست. اما «موزه» بمعنی کفش و چکمه ومانند آن کلمهٔ فارسی است ومعنی دیگری ندارد مگر اینکه آنرابا «موزه» که کلمه فرانسوی است اشتباه کنند زیرا آن کلمهٔ دیگری است و محل اشیاء قدیمی ونفیس وباستانی است .

س سؤال دیگر ایشان این‌است که کلمهٔ «من» (بتشدید) بمعنی انگم وشیرخشت است یاخیر وآیاصحت دارد که گویند خداوند هنگام فراربنی‌اسرائیل‌ازمصر

در بیابان بی‌آب وعلف برای آنها ازآسمان می‌فرستاد تاازگرسنگی نمیرند یا خیر ؟

ج «من» به‌معنی نوعی شیرخشت وشیرهٔ گیاهی است که شیرین وخوش طعم است و در قرآن کریم آمده است که خداوند برای بنی‌اسرائیل « من و سلوی » می‌فرستاد و«سلوی» علاوه براینکه عسل معنی شده است به معنی مرغی شبیه به تیهو وبلدرچین نیز آمده است .

س درسؤال بعد معنی دو کلمهٔ **«صعوه»** و**«صرصر»** را خواسته‌اند .

ج «صعوه» به‌معنی گنجشک و«صرصر» به‌معنی باد تند وسخت وسرد است و به اسب واشتر تندرو وجلد نیز گفته میشود.

س شنونده‌ای معنی دو کلمهٔ **«صلا »** و **«صماء»** (باتشدید) را پرسیده‌اند .

ج «صلا» به‌معنی دعوت وخواندن است مخصوصاً به‌مهمانی‌وطعام و«صماء» بمعنی سخت است که معمولاصفت صخره به‌معنی سنگ قرارمی گیرد ومؤنث «اصم» به‌معنی « کر» نیزهست ،

س دوشیزهٔ دانش‌آموزی درنامهٔ خود نوشته‌اند خواهش دارم بفرمایید معنی‌این کلمات چیست : **«بورس ـ آکتر ـ آماتور »**

ج این سه کلمه هرسه فرانسوی‌است، «بورس» به‌معنی کیسه و کیف محتوی پول همچنین پذیرش یك دانشجو یادانش‌آموزبطور رایگان ونیز به‌معنی بازاری که درآنجا معامله مخصوصاً معاملات اوراق بهادار انجام می گیرد .

س لطفاً بفرمایید «بورسیه» هم که در بعضی از موارد بکار برده می‌شود از همین کلمه است ؟

ج بله «بورسیه» صفتی است ازهمین کلمه وبه‌معنی معامله کننده دربورس ودانش آموز ودانش جویی است که ازبورس استفاده میکند ومجانا درس میخوانند . اما لغت «آکتر» نیزصفتی است به معنی بازیگر وباصطلاح هنرپیشه که ما

بیشتر در مورد هنرپیشهٔ تآتر بکار می‌بریم و در مورد هنرپیشهٔ سینما آرتیست می گوییم، مؤنث «آکتر» در زبان فرانسوی «آکتریس» گفته می‌شود.

س ببخشید آقای دکتر کلمه «آکت» (Acte) «آکتیو» (Active) هم با همین کلمهٔ «آکتر» ارتباط دارد؟

ج بله . «آکت» به‌معنی عمل ورفتار و «آکتیو» به معنی عامل و فعال ومؤثر و عمل‌کننده است . کلمهٔ آکسیون (Action) هم به‌معنی عمل ورفتار وتأثیر وجریان نمایش ومانندآن با همین کلمه یك ریشه دارد . اما کلمهٔ «آماتور» به معنی کسی است که از روی ذوق و میل خود به‌کاری هنری و ذوقی دست می‌زند وبدنبال آن میرود در مقابل حرفه‌ای که برای گرفتن مزد یااجرت وحق‌العمل بدنبال کاری‌می‌رود. کلمهٔ«آماتور» را درفارسی‌می‌توان«هنرخواه» گفت .

س درنامهٔ این دوشیزه قسمتی دیگرنیز سؤال شده است . و آن اینکه نوشته‌اند بفرمایید که مقصد از «تراژدی» همان غمناك و درام است . اگر چنین است دیگر چه لزومی دارد که کلمهٔ تراژدی را به‌کار می‌برند واگر درغیر این صورت است بفرمایید معنی آن چیست ؟

ج اولا اجازه بدهید بگوییم که در این مورد کلمه «مقصود» باید به‌کار برد نه «مقصد» زیرا «مقصد» جایگاه قصد وآهنك وعزم است اما مقصود ، قصد شده است اما «تراژدی» و«درام» بایکدیگر تفاوت دارند . زیرا «تراژدی» به‌معنی غم انگیزوبه‌داستان یانمایشنامه‌ای گفته می‌شود که حادثه وموضوعی‌غم‌انگیز وتأثرآور دارد اما.«درام» عبارت است ازشکل نمایش ووضع نمایشی داستان که ممکن است درآن حوادث غم‌انگیز وخنده‌آور هردو وجود داشته باشد وباهم مخلوط باشد. ومعمولاوقتی‌می گویند بصورت درام درآمده‌یعنی‌نمایشی شده و حوادث آن حرکت وجریان نمایش وتجسم صحنه‌ای به خود گرفته

است .

س درسؤالی خواسته‌اند بفرمایید «**خول**» بفتح اول ودوم چه معنی میدهد .

ج «خول» بفتح اول ودوم عربی است به‌معنی خدمتکاران وچارپایان شخص

ج درسؤالی هم خواسته‌اند بفرمایید «جفتك» بروزن «اردك» چه معنی‌میدهد .

ج این کلمه که مرکب از«جفت» و«ك» است به‌معنی لگدانداختن ولگدپراندن است . همین کلمه بصورت «جفته» هم بکار رفته است .

س در سؤالی‌معنی کلمهٔ «**اغبر**» را خواسته‌اند .

ج «اغبر» به‌معنی خاك‌آلود ومؤنث‌آن «غبرا» است .

س شنونده‌ای‌نوشته‌اند معین‌بفرمایید کدام یك ازاین‌دو کلمه مقدم ومؤخر هستند «**آطل**» با (الف و ط) و«**عاطل**» با (ع وط) .

ج این دو کلمه بیکدیگر ارتباطی ندارند که بدانیم کدام یك مقدم و کـدام مؤخرند . عجالة در متن‌سؤال «آطل» با (الف وط) مقدم و«عاطل» با (ع و ط) موخر نوشته شده اما اولی‌اصلا به‌کار نمی‌رود زیرا «اطل»بکسراول‌ودوم در عربی‌به‌معنی‌خاصره وجمع آن «آطال» است و«آطل» هم‌بشکلی که نوشته‌اند مستعمل نیست اما «عاطل» با (ع وط) به‌معنی بی‌زیوروبی‌پیرایه وبی‌بهره‌است گمان میکنم ایشان منظورشان «آجل» و«عاجل» بوده که اولی به‌معنی آینده و کنایه ازآخرت ودومی یعنی با (ع) به‌معنی **شتابنده** و کنایه از دنیا است و باین ترتیب دنیاجلوتراز آخرت وعقبی‌قرار دارد واکنون‌هم پیش از آینده و مقدم بر آن است .

س درسؤالی نوشته‌اند : خواهشمندم معنی «**قراقوش**» را بیان بفرمایید

ج «قراقوش» کلمهٔ ترکی است و«قوش سیاه» معنی می‌دهد «قوش» هم پرنـدهٔ شکاری است که در فارسی «بازشکاری» و«باشه» گفته می‌شود

س دانش آموزی در نامهٔ خود سؤال کـرده‌اند کلمهٔ «**فولادوند**» صرفنظر

ازاینکه نام یکی ازسرداران تورانی بوده که به جنك رستم آمده بود مشتق ازچه می‌باشد و آیا معنی تحت اللفظی دارد یاخیر ؟ زیرا چنانکه «وند» را حذف نمایيم بدیهی است که فولادنامی است ازاجسام

ج «فولادوند» همانطور که نوشته‌اند نام یك پهلوان تورانی است . علاوه بر آن نام «پولاد» و «فولاد» هم به چند پهلوان داده شده و « وند » پساوندی است برای شباهت ونسبت که به‌آخر نام خانواده‌ها وقبائل وطوائف فراوان‌آورده می‌شود وهمین «وند» درآخر «پساوند» و«پیشاوند» نیزهست .

س درسؤالی نوشته‌اند: چرا درزبان فارسی گفتن سوگند به‌معنی‌قسم را«**سوگند خوردن**» می گویند دراینصورت ممکن است تصور رود که سوگند خوراکی است علت آنرا بفرمایید

ج این‌ترکیب چنانکه نوشته‌اند ازروزگار باستان باقی‌مانده زیرا در‌آن موقع هنگام قسم یاد کردن وقسم دادن دوطرف یك دعـوی بآنهاآب آمیخته بـه گوگرد می‌خوراندند و بمناسبت اثر‌آن مایع در بدن‌آنها نسبت به‌گناهکار بودن یابی گناهی‌هریك‌حکم میشد. وآن‌آب ومایع گوگرددار را «سوگند» میگفتند وآن نوع قسم یاد کــردن طبعاً «سوگند خــوردن» عنوان داشت و بعدها درزبان فارسی «قسم‌خوردن» و «سوگند خوردن» معمول شده و باقی مانده است .

س آیا کلمه‌ای بنام «**راودگر**» درفارسی داریم یانه واگر هست لطفاً معنی آنرا بفرمایید .

ج در فارسی لغت « راود» داریم به معنی زمین پست و بلند و پشته پرآب و علف ضمناً نا صافی و تیرگی آب را هم گفته‌اند . و ممکن است « گر» آخر آن پساوند فاعلی باشد و «راودگر» باین ترتیب از معنی اولی کلمه گرفته شده

باشد و به معنی آباد کنندهٔ زمین یا مالك زمین و پشتهٔ پر آب و علف آمده باشد .

س معنی لغات «**خزف**» و«**خرف**» را بفرمایید

ج «**خزف**» به معنی سفال و ظرف سفالین وهر چیز گلی پخته شده است و«خرف» به معنی ابله ونادان و کند ذهن است

س آقای دکتر کلمهٔ «**خرفت**» که درفارسی بکارمیبریم بااین کلمهٔ عربی ارتباط دارد ؟

ج بله «خرفت» بهمعنی کند ذهن و ابله ونادان تغییر یافتهٔ همین کلمهٔ عربی است .

س لغت «**دمیاطی**» و «**جوسق**» را بفرمایید

ج «دمیاطی» با (ط) منسوب است بهشهر دمیاط مصر و عبارت ازجامهٔ گرانبهایی است که در آنجا می‌بافته‌اند و سعدی هم در گلستان بکار برده است . اما «جوسق» با(س وقاف) معرب کوشك به معنی قصر وکاخ است وبه برج فلکی نیز میگویند و جمع آن «جواسق وجواسیق» است .

س شنونده‌ای لغات «**تسویل**» و «**فاصد**» البته با (ص) و «غازی» با (غ وز) را نوشته ومعنی آنها را خواسته‌اند .

ج «تسویل» مصدرباب تفعیل عربی‌است بهمعنی آراستن‌چیزی برای فریب دادن دیگران ونیز اغوا و گمراه کردن وفریفتن دیگران چنانکه درقرآن کریم آمده است : «بل سولت لکم انفسکم امرا» ویا«الشیطان سول لهم» اما«فاصد» با (ص) اسم فاعل از «فصد» به معنی رگ زدن است و «فصاد» هم بهمین معنی به‌کار می‌رود یعنی «رگزن» سعدی گوید: « درشتی ونرمی بهم دربه است ــ چو فاصد که جراح و مرهم نه است » و «غازی» با « غ وز» به معنی جنگجو است ازمصدر«غزا» با(غ وز) بهمعنی جنگیدن درراه خدا . ضمناً همین کلمهٔ

غازی به معنی ریسمان بازو معرکه گیر نیز بکار میرود .

س　شنونده‌ای ازفارس نوشته‌اند که «درتلفظ ونوشتجات جزوات یا جزئی از کل ویا جزئیات استعمال میشود که معنی ومفهوم آنها یکی است . تعیین فرمایید آیاباید نوشته و گفته شود «جزء» یا «جزو» و اگر جزو صحیح است چـرا گفته نمیشود «جزویات» یا«جزوی‌از کل»

س　اصل کلمه درعربی «جزء» است دربرابر کل که از آن «جزئی» و «جزئیه» و «جزئیات» و «اجزاء» و مشتقات دیگر بکار میرود با وجود این در فارسی «جزوی» و«جزویات» و«جزوه» نیز به‌کاررفته است واما ازهمین کلمه «جزوه» و«جزوه دان» و «جزوات» و«جزوه‌ها» به‌معنی خاص خود به‌کارمیرود که‌آن نیز در همان موارد درست است ضمنا کلمهٔ «نوشتجات» هم در نوشتهٔ ایشان بهتر است بصورت نوشته‌ها که جمع فارسی است بکاررود .

س　شنونده‌ای در نامهٔ خود نوشته‌اند : لطفاً بفرمایید در عامیانه رسم است اینکه یك نفر بمغازه‌ای میرود ومیگوید مثلا «پنجزار- دوزار- چهارزار » فلان جنس را بده این کلمهٔ «زار» ازکجا گرفته شده و چه معنی را می‌دهـد و با «ذ» درست است یا با «ز»

ج　«زار» در این نوع کلمات مخفف «هزار» است که «پنجهزار» و « دوهزار » و «چهارهزار»بوده‌است و«هزار» هم‌مقصود«هزاردینار» بوده که ازدورهٔ قاجاریه ببعد معمول شده وبعدها که مقیاس پول تغییر کرده هزار دینار که یك ریال بود«صددینار» شد وقبل‌ازآن «یك هزاردینار» یك قران بود و«دوهزاردینار» دوقران ومانندآن بهمین شکل .

س　حالا ممکن است بفرمایید همین کلمات «قران» و«ریال» و«تومان» ازکجا آمده وچه ریشه‌ای دارند وآیا فارسی هستند یا خیر

ج　اتفاقاً این سه کلمه که درمورد واحد پول بکاررفته هرسه دارای ریشه‌ای غیر

فارسی است چنانکه «قران» عربی است وبه‌معنی بهم پیوستن ونزدیك شدن و اتصال و نزدیك‌شدن‌دوستاره ومانندآن‌است که دردورهٔ قاجاریه واحدپول‌شده وناصرالدینشاه را صاحبقران گفته وسکه‌های دورهٔ اورا سکه‌های‌صاحبقرانی گفته‌اند و«ریال» دراصل کلمهٔ اسپانیائی‌است ومعنی‌شاهانه می‌دهد ونوشته‌اند از هنگام تسلط اسپانیائیها وپرتقالیها برخلیج فارس درآن نواحی وارد شده وبعدها واحد پول قرار گرفته است . و «تومان» اصلا کلمهٔ ترکی مغولی و به‌معنی ده‌هزار است ودردورهٔ قاجاریه «تومان» معادل ده‌هزاردینار شد که ده برابر یك هزاردینار یعنی یك قرانآنروز یایك ریال کنونی شد و امروز هم یك تومان برابرده ریال است .

س درنامهٔ دیگری که برای‌طرح داریم نوشته‌اند : «معنی لغت» **«تقیه»** رابطور واضح بفرمایید.

ج **«تقیه»** مصدر عربی است به‌معنی پرهیزوخودداری کردن ودرصورت اسم‌مصدر به‌معنی پرهیزگاری ودراصطلاح شرعی خودداری از اظهار عقیده و مـذهب است درجاییکه بیم‌جان یاعرض وآبروباشد

س چرا برای جمع « غزل - هجـو - هزل» «**غزلیات ـ هجویات ـ هزلیات**» گفته شده است

ج این‌جمع‌هامطابق‌جمع عربی‌است والبته «غزلیات» جمع «غزلیه» و«هجویات» جمع «هجویه» و«هزلیات» جمع «هزلیه» است یعنی مطابق‌قیاس اینطوراست که‌جمع مؤنث سالم به«ات» جمع بسته میشوداما درفارسی‌می‌توانیم بگوییم. «غزلها» «هجوها» «هزلها» یا«هجویه‌ها» و«هزلیه‌ها» ومانندآن وازنظرفارسی اشکالی ندارد وبلکه بهتراست .

س سؤال‌دیگری درمورد کلمهٔ **«صمیم»** است که بفرمایید «صمیم» صحیح است یا «صمیمی» درحالیکه «صمیم» بروزن «فعیل» از ابواب اسم فـاعل در زبان

عربی میباشد .

ج «صمیم» بروزن «فعیل» ازاوزان صفت مشبهۀ عربی است که این اوزان ممکن است بجای اسم فاعل یااسم مفعول هم به‌کاررو ند وخود کلمه بروزن اسم‌فاعل نیست زیرا اسم‌فاعل‌درثلاثی مجرد بروزن«فاعل» ودرغیرثلاثی‌بروزن مضارع معلوم فعل می‌آید. بهرصورت «صمیم» به معنی مرکز واصل ودرون هرچیز و به‌معنی گرماگرم هرچیزهم ممکن‌است بیاید چنانکه صاحب چهار مقالـه می‌نویسد: «صمیم‌دولت سامانیان بود» یعنی اصل وبحبوحه وگرماگرم آن . و ما در فارسی یاء نسبت به‌آخر کلمۀ «صمیم» اضافه کرده و یك صفت نسبی ساخته‌ایم و اشکالی‌ندارد حتی (انه) هم بآخر آن افزوده و آنرا نیز بصورت قید یا صفت درآورده‌ایم .

س سؤال دیگر این است که ، میدانیم «ملت» به‌معنی کیش وآیین‌است چراپس بجای مردم به‌کار می‌برند وضمناً «مردم» اسم جمع است یا نه

ج «ملت» دراصل به‌معنی کیش وآیین ودین است امابه‌معنی مردمی گرفته شده که دارای یك‌کیش وآیین‌یاآداب ورسوم هستند و در حقیقت از همان معنی اصلی گرفته شده و«مردم» هم اسم جمع است

س شنونده‌ای درنامۀ خود معنی کلمۀ «فاطمه» را پرسیده‌اند .

ج «فاطمه» مؤنث «فاطم» به‌معنی از شیر بازگرفته است کـه صفت مؤنث است و باین جهت نام زن میشود البته «فطام» بکسراول هم به‌معنی ازشیر بازگرفتن فرزند است همچنین «فطم» به‌معنی گسیختن وبریدن است چنانکـه در مورد ریسمان گفته میشود و دربارۀ بازگرفتن فرزند ازشیر هم میگویند ونیز ترك عادت انسان را هم به‌عبارت «فطم» میآورند.

س در سؤالی نوشته‌اند که در مورد «نیاکان» به معنی اجداد دریکی از برنامه‌ها صحبت شده است که جمع کلمۀ «نیاك» است و«نیاگان» صحیح نیست. پس‌از

این بحث رفع اشکال شد حالادربارهٔ پساوند **«گان»** در **«مهرگان»** و **«ناوگان»** و **«تیرگان»** توضیح خواسته‌اند.

س پساوند (گان) برای نسبت واتصاف به‌آخر کلمات اضافه میشود و«مهر گان» جشنی را میرساند که در روز «مهر» (شانزدهم) ازماه مهر برپا می‌داشته‌اند و «تیر گان» جشنی‌را که در روز«تیر» یعنی روزسیزدهم‌تیرماه برپامی کرده‌اند معنی‌می‌دهد و«ناو گان»آنچه مربوط ومنسوب به «ناو» یعنی کشتی‌است معنی میدهد وهمینطوراست سایر کلمات.

س «گان» درآخر کلمه «بازرگان» هم‌همین پساوند است .

ج بله «بازرگان» مخفف کلمهٔ «بازارگان» است که از «بازار» و«گان» ترکیب یافته و بهتر است همیشه آنرا بفتح زاء تلفظ کنیم .

س درسؤالی نوشته‌اند که تصدیق میفرمایید واژه‌های پارسی‌را نباید مشدد نوشت پس واژه‌های **«پله»** و **«فرخ»** و **«خرم»** را چگونه بایدنوشت که مشددنباشد.

ج درست است که تشدید یا (شد) درفارسی نیست ومخصوص کلمات عربی‌ویکی از ضوابط درصرف عربی است . اما این‌نوع کلمات از قدیم تلفظی خاص در فارسی گرفته‌اند که مانندتشدید کلمهٔ عربی‌است ودرلغت فارسی‌هم‌این کلمات را باتشدیدضبط کرده‌اند مثلا دربارهٔ(پله)نوشته‌اند «پله بفتح اول وثانی‌مشدد بروزن غله به‌معنی درجه و مرتبه باشد و هرمرتبه وپایه نردبان را گویند» یا «خرم بضم اول‌وفتح ثانی‌باتشدید به‌معنی‌شادمان وخوشوقت باشد» ومانند آن پس اکنون‌تلفظ ونوشتن مشدداین کلمات ایرادی ندارد البته بعضی ازهمین نوع کلمات درفارسی بدون تشدید هم تلفظ شده مانند «بره» «دره»

س آقای دکترپلکان جمع «پله» که با تشدید تلفظ میشود چطور جمعی است ؟

ج «پلکان» جمع «پله» است به مناسبت اینکه «پله» در اصل پهلوی «پرك» تلفظ میشده واکنون درجمع «ك» آمده است .

س　درسؤالی خواسته‌اند که کلمات **«الوار»،«اکراد»،«ارامنه»**،جمع لر و کرد وارمنی درست است یا نه وهمچنین کلمهٔ اساتید جمع استاد

ج　این جمع‌ها به‌قیاس جمع‌های مکسر عربی‌است وبطور کلی بهتر است درفارسی بشکل جمع فارسی یعنی بصورت«لران»یا«لرها»«کردان»یا«کردها»و«ارمنیان» یا «ارمنی‌ها» و نیز «استادان» گفته شود .

س　درسؤالی واژه‌های فارسی کلمات **«عدس. عناب.شمع. عود»** (چوب خوش بو) را خواسته‌اند .

ج　این کلمات واژهٔ فارسی داشته اما بکار نرفته وفراموش شده است وهمین واژه‌های عربی را درفارسی بکاربرده وترکیبات فارسی نیزازآن بسیار ساخته‌اند وبعضی ازاین ترکیبات فارسی به‌عربی هم رفته مانند «شمعدان» که در لغت عربی‌واردشده ومینویسند مرکب از«شمع» و«دان»فارسی‌وآنرا به«شمعدانات» «وشماعد» جمع‌میبندند امالغت فارسی‌عدس که درفرهنگهاضبط شده «نرسك» بفتح اول و ثانی وسکون سین است و نیز «عود» در فارسی چوب و قسم معطر وخوشبوی آن «چوب خوشبو» گفته میشود .

س　سؤالی رسیده که کلمات «**دستینه**»و«**سالمه**» بترتیب بجای «امضاء» و«تاریخ» درست است یا نه ؟

ج　یکی ازمعانی دستینه امضاء است معانی دیگرهم داردوسالمه بجای تاریخ‌یعنی حساب سال وماه وروز درست است

س　دانشجویی نامه‌ای نوشته وضمن آن املا کلمهٔ **«وهله»** به معنی«دفعه ومرتبه» را خواسته و نوشته‌اند «وهله» با (هاءِ هوز) درست است یا «وحله» با (حاءِ حطی) ؟

ج　«وهله»باهاءِ هوزصحیح است ودرعربی به‌معنی اول‌هرچیزی وهم به‌معنی **ترس**

است وغالباً چون از نظر معنی تاحدی با «مرحله» شبیه است بیکدیگر اشتباه میشود در صورتیکه «وهله» با هاءِ هوز درست است و نوشتن آن باحاءِ حطی غلط بزرگی است

س «**جمادَی الثانی**» صحیح است یا «**جمیدی الثانیه**» و معنی « **جمادی** » و وجه تسمیهٔ آن برای ماه‌های قمری چیست؟

ج صحیح کلمه «جمادی» است بضم اول با الف کوتاه وصفت آن هم‌مؤنث می آید یعنی بصورت جمادی‌الاخره یا «جمادی‌الثانیه» درخود عربی «جمادی‌الاولی» و«جمادی‌الاخره» گفته میشود وجمادی‌دراصل به‌معنی خشك وبی‌اشك و بی آب است که درعربی‌صفت چشم هم قرارمیدهند ومیگویند عین جمادی یعنی چشم خشك وبی‌اشك امادربارهٔ نامگذاری‌ماه جمادی نوشته‌اند بواسطهٔانجماد ویخ بستن آب این‌نام به دوماه داده شده است

س شنونده‌ای درنامهٔ خود پرسیده‌اند : واژهٔ «**مهر**» بضم‌اول‌عربی‌است یافارسی و«**ممهور**» که میگویند غلط‌است وباید نوشته شود «مهرشده» لطفاًدلیل‌غلط بودن ممهور را بفرمایید

ج «مهر»یك کلمهٔقدیمی‌فارسی‌است که‌دراوستاوپهلوی‌هم‌بشکل«مودرا»و«موترك» آمده ودرعربی به‌آن خاتم میگویند بهمین‌جهت مسلماً تلفظ «ممهور» بقیاس اسم مفعول عربی درست نیست وباید گفت مهرشده و کلمهٔ «مهر» در فارسی ترکیبات فراوان دارد ازجمله «سربمهر» به‌معنی تازه ودست نخورده است چنانکه حافظ گوید :

« ترسم که اشك در غم ما پرده در شود

وین راز سر بمهر بعالم سمر شود »

ضمناً بدنیست بدانیم «مهر» درعربی به‌معنی کره اسب است و ارتباطی با مهر فارسی ندارد وغیرازترکیب «سربمهر» درفارسی‌ترکیبات «مهردار» «مهرساز»

ومانند آن و نامهٔ سر بمهر نیز به‌معنی نامهٔ بازنشده ودست نخورده‌است چنانکه خاقانی گوید: «این سر بمهر نامه بدان‌مهربان‌رسان ـ کس‌را خبر مکن که کجا می‌فرستمت.»

س درسؤالی نوشته‌اند **«فرهنگ»** میدانیم به‌معنی ادب است واصطلاحاً به کتاب لغت هم گفته میشود در کتابی دیدم نوشته بود «فرهیخت» = «تربیت» «فرهیختار» = «مربی‌وتربیت کننده» «فرهیخاد» = «فرهنگ» آیا این‌واژه‌ها درست است؟

ج لغت «فرهنگ» به‌معنی ادب و تربیت و کتاب لغت است معانی دیگر نیزدارد فرهختن وفرهیختن نیز به‌معنی‌ادب کردن‌و آموختن‌است وفرهخته وفرهیخته به‌معنی ادب شده وتربیت یافته ودرطریق ادب وآموزش پیش رفته است. اما «فرهختار» درلغت نیست وقیاساً ممکن‌است با«ار» که در بعضی کلمات مانند «پرستار» و«خریدار» معنی فاعلی میدهد بصورت صفت فاعلی بیاید به معنی تربیت کننده وفرهنك دهنده، اما بکار نرفته‌است ولی فرهیخاد اصلا درلغت نیست وصورت صحیح قیاسی ندارد.

س سؤالی دیگرداریم که اینست: گویا واژهٔ **«کتاب»** عربی است لطفاً بفرمایید به فارسی کتاب را چه میگفته‌اند و در قدیم به جای کتاب چه واژه‌ای به‌کار میبرده‌اند

ج درمورد عربی بودن کلمهٔ کتاب شکی نیست واحتیاج به گفتن «گویا» نداریم ودرعربی مینویسند «کتاب» مصدری است به‌جای اسم مفعول یعنی «مکتوب» ومصدر «کتابت» ومشتقات «کاتب» و«مکتوب» ازهمین ریشه است اما درقدیم بجای کلمه «کتاب» درفارسی نامه بکاربرده میشد که در زبان پهلوی «نامك» تلفظ میکردند و«کارنامك» اردشیر بابکان و «خوتای‌نامك» ومانندآن ازاین قبیل‌است بعدهاهم‌همین‌واژهٔ «نامه» درنام آثاری‌مانند «شاهنامه» «آفرین‌نامه»

«داراب نامه» و هزاران کتاب مانند آن به معنی کتاب آمده است و شاعران ونویسندگان نیزدرموارد بسیار همین کلمه را بجای «کتاب» به‌کار برده‌اند مثلا فردوسی درجاهای مختلف ازشاهنامه «نامه» را به معنی کتاب به‌کار برده است ازجمله: «بدین نامه من دست کردم دراز ـ بنام‌شهنشاه گردن فراز».

س بنابراین اکنون هم میتوانیم به‌جای «کتاب» «نامه» بگوییم و بنویسیم.

ج البته ازنظرلغت فارسی وقدمت و سابقهٔ آن اشکالی ندارد اما چون فعلا (نامه) را بصورت نوشته ومکتوب کوتاه دوستانه یااداری وتجارتی و مانندآن به‌کار میبریم ومعنی خاص به‌آن داده و ترکیباتی مانند «نامه‌نگاری» «نامه رسانی» «نامه‌نویسی» وغیرآن ساخته‌ایم و کلمه «کتاب» معنی‌خاص‌دارد وبصورت یك کلمه‌فارسی‌درآمده وترکیبات کتابفروشی- کتابخانه - کتابداری- کتابشناسی کتاب نویسی - وترکیبات فراوان مانندآن درزبان ما هست بهتراست همین کلمهٔ کتاب را به‌کار ببریم.

س در سؤالی نوشته‌اند : خواهشمند است بفرمایید معنای لغت **«خزاعی»** و«خزائی» که آنرا بهردوصورت مینویسند چیست و مربوط به‌چه زبانی‌است (ومستحضریدکه نام خانوادگی هم هست)

ج بطور کلی «خزاعی» بدوشکل نوشته نمیشودبلکه بیك شکل یعنی با (ز) و(ع) نوشته می‌شود مخصوصاً نام خانوادگی و منسوب است به «خزاعه» که نام قبیله است ودرلغت هم معنی تکه وقطعهٔ بریده شده از چیزی است و شکل دیگری ندارد.

س درسؤالی معنی کلمات **«مدخر»** و**«ثمار»** را خواسته‌اند.

ج «مدخر» اسم مفعول ازمصدر «ادخار» باب افتعال است به‌معنی«ذخیره شده» و «ادخار» به معنی«ذخیره کردن» و«اندوختن» است

س پس باین ترتیب «ادخار» ازهمان «ذخیره» است .

ج بله ازهمان ماده وبه همان معنی‌هم هست چون «ذخر» درباب افتعال «ادخر» و «اذخر» با تشدید میشود ولی « دخر » در ثلاثی مجرد به این معنی نیست بلکه به‌معنی کوچك وپست شده است . اما «ثمار» جمع «ثمر» است به معنی «میوه‌ها»

س نامه‌ای است از یك دانش‌آموز پنجم ریاضی که از یزد فرستاده‌اند و سؤال ایشان این است که لطفاً معنی کلمات **«وامق»** و **«عذرا»** را بفرمایید .

ج وامق اسم فاعل عربی به‌معنی دوست دارنده وعذرا هم لغت عربی‌است به معنی دوشیزه وجمع آن عذاری است

س نامه‌ای است که در آن نویسندهٔ نامه نوشته‌اند : یکی‌ازدوستان اشعاری‌سروده زیرعنوان «موی‌سپید» وضمن آن کلمهٔ «مشگین» را بکار برده باتوجه باینکه منظور او«مشگین» و«سپید» بوده تصور میرود کلمهٔ «مشگین» دراینجا صحیح نباشد لطفاً بفرمایید دراینجامیتوان «مشگین» گفت یا نه ؟

ج «مشك» بضم یا «مشك» بکسر یا«مشگ» بضم و «مشگ» بکسر که «مشکین» بضم یا بکسر یا «مشگین» صفت آنست ، منسوب است به مشك که بیشتر باکاف تازی نوشته‌اند ومادهٔ معطری‌است که ازناف آهو میگرفته‌اند و تشبیه موی به‌آن ازنظرعطر ورنگ هردو بوده ودرموردی‌که «مشکین موی» یا «زلف مشکین» ومانندآن گفته‌اند مقصود رنك وبوی‌آن هردوبوده ومیتوان گفت « مشکین موی » به «سپیدی» گراییده ولی « موی سپید » را نمیتوان «مشکین» گفت مگر باعتبار اینکه روزی مشکین و سیاه بوده و« ترکیبات » «مشکسای» «مشکفام» نیزصحیح ومتداول‌است.

س بنابراین تلفظ « مشك » بضم اول یا « مشك » بکسر اول هر دو درست است

وهم چنین«مشگ» با گاف هم تلفظ می‌شود .

ج　اصل این کلمه درسانسکریت «موسکا ـ Muska» است ودر فارسی که وارد شده به‌هردوشکل تلفظ شده اما معرب آن «مشك»به کسر اول تلفظ میشود.

س　در آخر همین سؤال نویسندهٔ نامه از قول دوستشان نوشته‌اند که چون **«فام»** به معنی رنگ است پس «مشکفام» اصولا معنی ندارد . بجز اینکه گفته شود «مشکفام» یعنی «سیاه رنگ»

ج　بله همانطوریکه «مشکی» و «مشکین» منسوب به «مشك» و منسوب به رنگ مشك است « مشکفام » هم رنگ مشك و «مشك رنگ» و «سیاه رنگ» معنی می‌دهد .

س　ایشان نوشته‌اند دو کلمهٔ **«سقا»** و **«ساقی»** چیست آیا صفت است یا فعل یا اسم وچرا هر دو را که مینوشانیدند بدو اسم می‌خوانند .

ج　این هر دو کلمه از مصدر «سقایت» و «سقی» مشتق است که به معنی آب‌دادن‌و سیراب کردن است . و «سقا» باصطلاح صیغهٔ مبالغه و «ساقی» اسم فاعل آن است و در عین اینکه دوشکل مختلف دارند معنی آنها زیاد از هم دورنیست مگراینکه بگوییم «سقا» کسیکه پیشه وشغل او سقائی است و ساقی این معنی را نمی‌دهد یااینکه آنرا درمورد کسیکه شراب و می ، می‌نوشاند بکارمی‌برند اما «سقا» را برای آب دهنده به‌کار می‌برند . در هر دو صورت هر دو صفت است که ممکن است به جای اسم هم بکار برند .

س　در سؤالی نوشته‌اند «آیاتلفظ کلمهٔ **«قمار»** (بکسر ق)صحیح است‌یا**«قمار»** (بضم ق) ؟»

ج　این کلمه در اصل عربی بکسر اول یعنی قمار بر وزن فعال مصدر دیگرباب مفاعله است که «مقامره» باشد و اسم فاعل آن هم مقامر به معنی‌قمار بازآمده امادرتلفظ فارسی‌زبانان‌قمار(بضم)تلفظ‌شده‌است‌ومیشود وآنچه‌مسلم‌است‌خواه

قمار (بکسر) وخواه قمار(بضم) در هردوصورت بد وناپسند و زیان آور وخانه برباد ده است. وبهر تلفظ آنرا بخوانیم وتلفظ کنیم زیان میرساند و اگر ما با لفظ آن بازی میکنیم او هم بازی خطرناك خود را با جان ومال ما دارد.

س «**عودقماری**» هم مربوط به این کلمه است و همینطور باید تلفظ شود.

ج خیر، آن کلمه مربوط به «قمـار» نیست بـلکه منسوب بـه شهری است در هندوستان

س درسؤالی خواسته اند که «**آخر**» (بفتح خ)صحیح است یا«آخر» (بکسر خ)

ج اگر درمقابل اول وآغازمی آوریم«آخر» (بکسر خ)صحیح است زیرا «آخر» (بفتح خ) درعربی به معنی دیگر است.

س در سؤالی هم خواسته اند «**مستمدان**» صحیح است یا «**مستمندان**»

ج کلمهٔ اول که اصلا صحیح نیست ودومی هم باحرکت «ت» درست نیست بلکه در اصل«مستمندان» است جمع«مستمند» که حالا درمحاوره وتلفظ «ت»آنرا فتحه می دهند و«مستمند» تلفظ میکنند اما چنانکه گفتیم درست آنستکه «ت» ساکن بـاشد زیرا مرکب است از «مست» (بضم اول) به معنی غم و اندوه و رنج و محنت و گله وشکایت و «مند» که پساوند اتصاف است و معمولا حرف پیش از«مند»را ساکن تلفظ میکنیم چنانکه «حاجتمند» «دردمند» «ثروتمند» «خردمند» ومانند آن.

س دانش آموزی در نامهٔ خود سؤالی کرده اند راجع به معنی کلمهٔ «**عصل**» که با «ص» نوشته وخواسته اند بفرمایید به معنی چیست وازچه کلمه ای مشتق شده.

ج «عسل» بـا صاد نیست مگر اینکه شیرینتر باشد یا با موم مخلوط باشد والا «عسل» باسین است و اصل کلمه عربی و درفارسی «انگبین» است و «عسل»هم به معنی لعاب شیرینی است که زنبور می سازد ضمنا فعل و مصدر هم در عربی دارد به معنی بشدت تکان دادن نیزه یا بحرکت درآوردن بادآب را وبرهم

زدن ومتلاطم ساختن آن، البته معانی دیگر نیزدادر

س لطفاً بفرمایید به‌بعضی چیزها که عسلی می گوییم ازچه جهت است ؟

ج بیشتر ازجهت رنگ وشباهت به‌عسل است چنانکه نوعی پارچهٔ زرد رنگ و برنك عسل‌را «عسلی» می گفتند هم چنین‌میز کوچکی‌راهم که بالاك والکل برنك عسل در می‌آوردند عسلی می گفتند وتخم مرغ نیم‌پز را هم تخم مرغ عسلی می گویند که شاید ازنظر رنك یا غلطت این نسبت را داده باشند

س شنونده‌ای هم درنامهٔ خود نوشته‌اند که اصل وجمع «**کمدی**» و «**کمدین**» چیست ؟

ج دو کلمهٔ «کمدی» و«کمدین»فرانسوی‌است واصل«کمدی»درلاتین«کمدیا» است و«کمدی» به‌قطعه‌ای‌یا نمایشنامه‌ای گفته می‌شود که به‌شعر یا نثر نوشته شده وهدف کلی آن خنداندن بوسیلهٔ حرکات‌خاص‌هنرپیشه یاتصویری هجوآمیز ازاخلاق‌مردم‌یا کارهای‌مضحك وخنده آوراست.و«کمدین» یعنی کسیکه شغل اوبازی قطعات ونمایشنامه‌های کمدی است که در زبان فرانسوی مؤنث آن کمدین(بکسر ی)تلفظ می‌شود والبته‌جمع‌این کلمات‌درزبان‌فرانسوی « S » می گیرد‌امادرفارسی«کمدی‌ها» درنمایشنامه کمدی‌و«کمدین‌ها» یا«بازیکنان کمدی» یا «هنرپیشگان کمدی» باید بگوییم .

س سؤالی رسیده راجع به کلمهٔ «**باتوم**» که نوشته‌اند «باتون» صحیح است یا «باطوم»

ج این کلمه از «باتوم ـ Batom » فرانسه است به معنی چوبدستی وعصا

س نامه‌ای‌داریم که در آن سؤال شده‌است که : مادر فارسی‌لغتی باسم«**گاوبندی**» داریم وبه معنی اینست که دو نفرقبلاباهم توافق مینمایند و ظاهراً عده‌ای را میفریبند. لطفاً بفرمایید آیا درست‌این کلمه «گاب بندی» است یا«گاوبندی»

وعلت بوجود آمدن این لغت را دراین معنی توضیح بفرمایید.

ج اولا در جواب این سؤال می گوئیم که «گاوبندی» صحیح است نه «گاب-بندی» زیرا «گاب» تلفظ عامیانهٔ «گاو» است اما گاوبندی که سازش دو یاچند نفر برای بکار بردن یك حیله و نیرنگ و فریفتن کسی است ظاهراً از این‌جا آمده که درزراعت یك نفر که باصطلاح یك پا گاودارد بادیگری شرکت می کند واینرا «گاوبندی» می گویند و از این گذشته در فارسی، مثل‌ها و ترکیبات دیگری هم که با کلمهٔ «گاو» درست شده باشد وبه معنی فریفتن و نیرنگ زدن است، داریم ازجمله «گاوآوردن» است که کنایه ازچالاکی در دزدی وحیله گری وفریبکاری است که درمثنوی هم این ترکیب به کاررفته :

«هان وهان با او حریفی کم کنید
چونکه گاو آرد گره محکم کنید»

یعنی حیله ودغل سازد وحکایتی هم دربارهٔ ربودن گاو بوسیلهٔ دزدی چیره دست نقل شده

س. سؤالی دیگراین است که لطفاً معنی دواسم **«هومان»** و **«هیدا»** و شخصیت آنها را که درشاهنامهٔ فردوسی آمده است بیان بفرمایید .

ج «هومان» پسرویسه نام برادرپیران است که بدست بیژن کشته شد و آنرا مرکب دانسته‌اند از «هو» به معنی خوب و«مان» به معنی منش و روح و شخصیت اما کلمهٔ دوم یعنی « هیدا » جزء نامهای شاهنامه نیست در کتاب لغتی هم ذکر نشده ممکن است اشتباه خوانده یانوشته باشند البته درفارسی «هید» بروزن «صید» داریم به‌معنی اسبابی که با آن خرمن راباد می‌دهند ونیز «هیدخ» داریم بروزن «برزخ» به معنی اسب تند وتیزوجهنده

س چون صحبت از «هومان» شداجازه بفرمایید نامهٔ دیگری راهم طرح کنیم که معنی «**هومان**» و «**هوتان**» راخواسته‌اند

ج معنی «هومان» را که گفتیم اما «هوتان» درلغت نیست واگرمرکب از«هو»و «تان» باشد چنانکه گفتیم«هو» به معنیخوب‌است و«تان» معانی زیاد دارد که یکی ازآنها تارمقابل پود ودیگری به معنی دهان است

س درسؤالی نوشته‌اند آیا کلمهٔ «گرام» که ما اغلب در نامه‌های فارسی به‌آن برخورد می کنیم صحیح است یا خیر اگرنه لطفا درست آنرا بفرمایید و بخاطرداریم که بارها درهمین برنامه جواب داده شده که «گرام» در فارسی نیست و«گرامی» به معنی عزیزدرست‌است وبدون «یاء» غلط است

ج بلهٔ همینطوراست وهمیشه باید «گرامی» به‌کاربرد البتهٔ «کرام» به‌کسرکاف عربی است وجمع «کریم» است

س پس «کرام» باکاف صحیح است ؟

ج بله، جمع است وصفت یك کلمهٔ جمع عربی اگربه‌کار رود درست است مثلا «علماء کرام»

س شونده‌ای‌نوشته‌اند بفرمایید جملهٔ «غول» ازکجاپیداشده وبه چه معنی‌بیان می شود .

ج اینجا که جمله‌ای نیست و فقط یك کلمه را نوشته‌و معنی آنرا خواسته‌اند بنابراین اطلاق جمله به کلمه غلط است اما کلمهٔ «غول» که یك موجود و حیوان خیالی‌است کلمه‌ای‌عربی است وجمع آن درعربی «اغوال» و«غیلان» گفته می‌شود ودرفارسی «غولها» البته بصورت مجازوکنایه «غول» رابه‌معانی مختلف مانند مردم بدسیرت، مردم وحشی وبیابانی‌درشت اندام ودورازآداب وهلاك کننده وفریبنده ومانندآن گفته‌اند چون غول بیابانی در بیابان مردم رامی‌فریبد وازراه‌بدرمی‌برد

س یك سپاهی دانش هم درنامهٔ خود سؤال کرده که آیا کلمهٔ «همسایه» صحیح است یا «همساده»

ج «همساده» تلفظ عامیانهٔ «همسایه» و «همسایه» صحیح است که مرکب است از «هم» و «سایه» یعنی دو نفر که مجاور یکدیگر اطاق یاخانه دارند وبد نیست بدانیم که به‌همین‌معنی درقدیم «همسرایه» به کارمی‌بردند وشاید «همسایه» تغییری از «همسرایه» باشد برای مثال در کلیله‌ودمنه آمده است : «وموش مردمان را همسرایه و هم خانه است .. » «وبه نزدیك شوهر وهمسرایگان این معنی راچه عذر گوید» والبته درچاپهای‌مختلف کلیله ودمنه درهمین‌موارد «همسایه» و«همسایگان» آمده است و «همسرایه» در این‌شعرخاقانی‌هم هست:

«گه گه از خود هم آیدم غیرت   که بود دوست هم سرایهٔ من»

س سؤالی هست در مورد اینکه **«امرداد»** صحیح است یا مرداد»

ج درست کلمه «امرداد» است به معنی بی‌مرگ و جاویدان زیرا «ا» در اول آن علامت نفی است و «مرداد» به معنی «مردنی» و «نیست شدنی» است بنابراین «مرداد» معنی‌عکس‌وضد را می‌دهد و «امرداد» با (الف) صحیح است که معنی بیمرگ وجاویدان را می‌رساند و «امرداد» ماه پنجم‌هرسال و روزهفتم هرماه شمسی است و خود از امشاسپندان ومظهرجاویدانی ونگهبان گیاهان است .

س در سؤالی‌نوشته‌اند که کلمه **«آبرو»** اگر بکسر (ب) خوانده شود صحیح‌تر است یا بسکون آن وچرا .

ج «آبرو» یك ترکیب اضافی است مرکب از «آب» و «رو» که کسرهٔ اضافه هم درآن باقی مانده وتلفظ می‌شود و مانند ترکیبات اضافی از قبیل «صاحبدل» و «پدر زن» وامثال آنها نیست پس باید کسرهٔ اضافه را تلفظ کرد.

س در سؤالی خواسته‌اند که آیا بجای کلمهٔ **«آلرژی»** که اکثریت آنرا بـه فارسی «حساسیت» می گویند کلمهٔ جامعتر وکاملتری وجود دارد یا نه ؟

ج فعلا « حساسیت » را بجای « آلرژی » به‌کار می‌برند ولی به عقیدهٔ اهل فن «حساسیت» درست معنی «آلرژی» را نمی‌رساند و تا کلمهٔ جامع‌تر و بهتری

برای آن درست نشده حق آنستکه «آلرژی» را به‌کار ببریم یا «حساسیت در برابر چیزی» بگوییم که معنی تا حدی رساتر و کامل‌تر باشد. شایدهم بتوان کلمهٔ «چندش» فارسی را بجای «حساسیت» بکار ببریم البته با تأمل و دقت بسیار.

س آیا **«شور»** و **«تلخ»** مترادف هستند یا خیر.

ج از جهت اینکه هردوطعم هستند شاید والا مترادف یعنی دو کلمه که دارای یك معنی باشند و دریك ردیف بیایند.

س نامه‌ای است از تبریز که خواسته‌اند: وجه تسمیهٔ **«اردبیل»** را بفرمایید.

ج دربارهٔ وجه تسمیهٔ این کلمه بدقت وبطور قطع و یقین نمی‌توان چیزی گفت البته لغت نویسان وجوهی نقل کرده‌اند که غالباً مقرون به حقیقت نیست از جمله بعضی نوشته‌اند که منسوب به اردبیل بن ارمین است و او بنا کرده و بعضی هم توجیه عامیانه کرده ونوشته‌اند: «اردبیل در اصل اردپیل بوده‌یعنی پیل خشمناك چنانکه اردشیر یعنی شیر خشمناك» و بطوریکه می‌دانیم خود «ارد» به معنی خشم وغضب نیست بلکه به معنی مقدس و خود کلمهٔ «اردشیر» در اصل «ارتخشره» به معنی «شهریاری مقدس» است.

س نام اردبیل از قدیم معمول بوده یا بعدها این نام گذاشته شده؟

ج درکتب جغرافیای قدیم این شهر را بنامهای «باذان فیروز» «فیروزه گرد» «باذان پیروز» و «فیروزآباد» نامیده وضبط کرده‌اند.

س نوشته‌اند. کلمهٔ «**همشیره**» حتماً عربی نیست واگر فارسی است لابدغلط است

ج دراینکه کلمهٔ «همشیره» عربی نیست وفارسی است شکی وجود ندارد امادراینکه گفته‌اند «لابد غلط است» باید گفت بعکس لابد درست است منتهی گمان میکنم مقصودایشان ازغلط بودن به‌کاربردن «همشیره» درزبان فارسی بجای خواهر ودرمورد خطاب به مؤنث است که در زبان محاورهٔ مردم یا گاهی هم نوشتن دیده می‌شود.

س اگر کلمه درست است وفارسی است لطفاً بفرمایید ترکیب آن چیست ؟

ج کلمهٔ «همشیره» مرکب است از«هم» و «شیر» و «ه» نسبت

س پس باین ترتیب مثل اینکه این کلمه صفت کسی است که با دیگری هم‌شیرو همسال است ؟

ج بله درست دریافتید ودرقدیم هم کلمهٔ «همشیره» را به معنی همسال می گرفتند چنانکه درداستان رستم وسهراب درشاهنامه آمده است :

« بر مادر آمد بپرسید از وی بدو گفت گستاخ بامن بگوی

که‌من‌چون‌زهمشیرگان‌برترم همی بآسمان اندر آید سرم »

یعنی سهراب به مادرش گفت که چگونه من ازهمسالان خودم بالاترهستم و سرم‌به‌آسمان بلند شده وافراخته‌است؟ هم چنین«همشیر» و «همشیره» برادر یا خواهر رضاعی هردواست و«همشیرگی» باهم شیرخوردن است

س اگر«ه» آخرن آنسبت‌است صفت‌مردیازن‌هردومیشودواختصاص‌بمؤنث‌ندارد

ج بله بهمین‌جهت اختصاص آن بمؤنث وبه کاربردن به جای‌خواهر یاخواهر دینی‌درمقام‌خطاب‌چنانکه متداول‌است‌مجازی‌است وبنظرمی‌رسد«ه» آخر آنرا به‌قیاس«ة» تانیث کلمات‌عربی که درفارسی«ه» تلفظ می‌شودمؤنث گرفته‌باشند

س درسؤالی خواسته‌اند که جواب داده شود «در» یا «درب» کدام صحیح‌است؟

ج قبلاهم دراین‌برنامه گفته شده که کلمه«در» فارسی وصحیح است وهمیشه‌باین شکل به‌کار رفته وهیچ گاه دراشعار و نوشته‌ها بجای «در» « درب » نمی بینیم زیرا «درب» کلمهٔ عربی‌است وبه‌معنی«دروازه» و«دربسیاربزرگ» و«معبروراه سخت در کوه» وجمع آن «دروب» است واتفاقاً اشخاصی که «درب» را بجای « در » به کار می‌برند در غالب گفتگو های خود و امثالی که میآورند «در» می گویندمثلا« بدرمی گویم‌دیوارتو گوش کن»یا«یك گوش‌دراست ودیگری دروازه » و «در زدن» و«در کوفتن» ومانندآن .

پایان

فهرستها

شعرهای تفسیر شده

مباحث دستور زبان

موضوع	صفحه
۱- جمع کلمات با (ات)	۸-۷
۲- کلمات منسوب	۱۴
۳- مطابقهٔ فعل وفاعل	۲٦
۴- یاء وحدت	۲۸
۵- فاعل‌ومفعول	۲۹
۶- گیر و دار	۳۱
۷- یك فعل مضارع «چوجنك‌آوری»	۳۲
۸- جهان (صفت فاعلی)	۳۵
۹- اسم مصدر وصفت مفعولی	۳۹
۱۰- جمع نامهای به «واو» و«الف» ختم شده	۴۵
۱۱- روش‌بکاربردن صفت‌عالی	۵۲
۱۲- «روان»	۷۴
۱۳- تن آسان وتن آسانی	۷۶
۱۴- تنوین درکلمات فارسی وعربی معمول در فارسی	۷۸
۱۵- پیشاوند «می»	۷۹
۱۶- کلمهٔ«چند» وکلمهٔ بعدازآن	۸۱
۱۷- «بایستی - می‌بایستی»	۸۴
۱۸- «گرامی» بجای«گرام»	۲۷۴-۱۹۸-۸۹-۸۸
۱۹- کلمهٔ «عادی» و«مادی»	۸۹
۲۰- واو معدوله درکلمات «خوش» و«خور»	۱۲٦-۹۰
۲۱- «ترین» درآخر کلمات	۹٦
۲۲- «که وچه»	۹۵
۲۳- «به» حرف اضافه و«ب» تأکید	۹۶
۲۴- مفعول بواسطه وبیواسطه	۹۷

مباحث آیین نگارش - عبارات تفسیر شده

املاء و تلفظ کلمات

تاریخ ادبیات وفنون ادبی وقرائت اشعار

فهرست لغات

چند غلط که باید اصلاح شود

صفحه	سطر	غلط	درست
۵۱	۳	کردم	کرده‌ام
۶۱	۱۱	توجبه	توجیه
۶۳	۸	مشگل	مشکل
۶۹	۱۰	زیرقند	زین‌قند
۷۳	۵	من‌شیئی	وان من‌شیئی
۷۶	۷	کلمات	کلیات
۷۷	۲۰	منتظور	منظور
۷۷	۲۳	اشعاو	اشعار
۹۲	۲۰	نو	تو
۱۰۵	۸	با یا الف	یا با الف
۱۰۹	۴	نسبه	نسبة
۱۰۹	۲۲	کلشن	گلشن
۱۴۶	۱۲	کلمهٔ «کام» -	«کام»
۱۴۶	۱۳	ست	است
۱۴۶	۲۲	تعهده	بعهده
۱۶۴	۱۲	حروف	حرف
۱۷۷	۱۲	ثیت	بیت
۱۹۰	۱	لااری‌د	لاادری
۱۹۸	۱۹	مصد	مصدر
۲۲۸	۵	بفتح ت‌ون	بفتحت وضم ن



